

دانشگاه
شهید بهشتی



گازنامه علمی بامداد

گازنامه علمی بامداد ۱ سال چهارم ۱ شماره ۲۹۱۱۸ اسفند ۱۴۰۰ قیمت ۲۰۰۰

نشریه انجمن علمی دانشجویی جامعه شناسی دانشگاه شهید بهشتی - شماره هجدهم

دانشگاه ادبیات و علوم انسانی



پرونده ویژه

دانشگاه



صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویی دانشگاه شهید بهشتی
مدیرمسئول: امیرحسین خدادی
سر دبیر: شکیبا معظمی

نویسندگان:

ثمین امینی

ملیکا بهزادی

راضیه تاجیک

امیرحسین خدادی

محمد خلیلیان

خشایار رضوی

فرنوش رفیعی دولت آبادی

فاطمه زارع مقدم

شمس الدین شریعتی

یونس شفیع زاد

مجید شکفته

بهداد فاضلی

پارمیس قهرمانی قاجار

نقیسه کریمی

مریم مجیدی نسب

نیلوفر محمدی

شکیبا معظمی

ویراستاران:

امیرحسین خدادی

زهرا رشید

آرمیتا مهرویان

شکیبا معظمی

علاقه‌مندان می‌توانند نوشتارهای خود را جهت
بررسی به آدرس پست الکترونیکی زیر ارسال نمایند:

Bamdad_SBU@yahoo.com

ارتباط با سردبیر:

Shakiba.smg@gmail.com

ارتباط با مدیرمسئول:

Amirh199827@gmail.com

برای دریافت نسخه‌های PDF بامداد به کانال
تلگرام مراجعه کنید.

bamdad_sb

طراح جلد و صفحه آرا: یگانه ارشدی

فهرست مطالب

| | |
|----|--|
| ۲ | علیه توجیه‌گاه شکیبا معظمی |
| ۴ | دانشگاه فرسودگی بهداد فاضلی |
| ۵ | دانشگاه، دانشجو، قانون امیرحسین خدادی |
| ۷ | قائم بر اختگی ثمین امینی |
| ۹ | تاملی بر ساختار حاکم بر دانشگاه ایران شمس‌الدین شریعتی |
| ۱۱ | مصائب دانشجویی در سایه آموزش مجازی فرنوش رفیعی دولت‌آبادی |
| ۱۲ | معرفی کتاب: دانشگاه و آموزش عالی مریم مجیدی‌نسب |
| ۱۵ | پیش به سوی کارخانه تک‌بعدی‌سازی محمد خلیلیان |
| ۱۷ | در گروه چه می‌گذرد؟ فاطمه زارع مقدم |
| ۱۹ | نهادی که نیست نیلوفر محمدی |
| ۲۰ | گذشته، حال و آینده مصاحبه با امیر اکبری قمصری و محمد یزدانی‌نسب |
| ۲۴ | جامعه مدنی، حلقه مفقوده میان دولت و ملت مجید شکفته |
| ۲۶ | ایران سرزمینی متکثر اما واحد خشایار رضوی |
| ۲۹ | تعارض انسجام‌ها در دوران پاندمی کوید ۱۹ ملیکا بهزادی |
| ۳۳ | شخصیت‌پرستی ایرانیان در فضای مجازی راضیه تاجیک |
| ۳۴ | شیوه جامعه یونس شفیع‌زاد |
| ۳۶ | نقد مسخ کافکا نفیسه کریمی |
| ۳۹ | دلیل بزرگ پارمیس قهرمانی قاجار |



علیه توجیه گاه

از ویرانه‌های ساختار دانشگاهی چه می‌ماند؟

شکیبا معظمی - کارشناسی جامعه‌شناسی شهید بهشتی

تلاشی‌ست برای تبدیل افراد به فرمول‌هایی زبانی که سلطه‌ای نه راستین در ذهن زبان‌دان ایجاد می‌کند. از این رو، انتقاد انسان‌دانشگاهی از دانشگاه به منظور دمکراتیزه‌تر کردن علم دانشگاهی بدون تلاش برای تدوین روش و فضاهای جدید، مردود است. عدم آشنایی عوام با تفاوت علوم و روش‌های مورد استفاده در آنان، زمینه سواستفاده از اذهان را فراهم می‌کند. وقتی ناآشنایان با فضای آکادمیک، با صرف شنیدن لفظ «علم» به دلیل عدم آشنایی با پیچیدگی‌های آن خود را برای اعتماد کورکورانه آماده می‌کند، با تصمیم عالمان رازدار می‌توان نسل‌ها را مسموم چنین انتخابی کرد. روان‌شناسان و مشاوران با ادعای ابرکتیویته‌ای همچون علوم پزشکی می‌توانند اعمال سلیقه خود را علمی جلوه دهند و جامعه‌شناسان، سیاست‌خوانان و اقتصاددانان مدعی بی‌طرفی‌ای که همانند گیاه‌شناسی که نوعی جلبک خاص را به خاطر علاقه برای مطالعه انتخاب می‌کند، تنها در انتخاب موضوع مورد بحثشان تأثیر دارد، بی‌خبر از آن که حتی نوع بیان و تصمیم برای سانسور کردنش نیز به ترجیحات درونی‌شده‌شان وابسته است. تلفیقی از علوم پایه و تجربی با علوم انسانی همچون «علوم شناختی» هرچند هم‌چنان در پی تبدیل افراد به مسیرهایی تقلیل‌یافته و قابل پیش‌بینی است، اما امکان اعمال سلیقه و ارزش‌دهی‌های مختلف در لباس علم را محدودتر می‌کند و هرچند خود ممکن است تبدیل به هژمونی یا متأثر از آن شود، اما امکان بررسی و احتمال وقوع موفق یا ناموفق نظریات آرمانی را با کشف ظرفیت‌های شناختی انسان‌ها را به شکل دقیق‌تر فراهم می‌کند. هرچند انتقاد از علم و عدم اعتماد گروه‌های

به شکل خلاصه در کلاس‌ها ارائه می‌شد که عمده ابزار درک ملموس‌تر آن نه در کلاس، بلکه در فضای دانشجویی می‌گذشت. با وجود یادگیری مفاهیمی که هنوز برایم بالرزشاند و وجود کلیشه «بی‌طرفی کامل» در علوم انسانی را برایم بی‌معنا کردند، بر حسب عادت تا حد ممکن عینک بدبینی را در برابر آموزه‌های جدید از چشم برداشتم. هر یک از زوایای دید جدید، یک طرف از آنچه را حقیقت نامیده می‌شود رجسته می‌کرد و آنقدر برای خوداتکایی نظری، تمام مفاهیم پیشینی را حتی اگر جای گنجانیدن نداشتند، در خود بسط می‌داد که در آخر، شکلی معوج از خود به عنوان حقیقتی نیمه‌شاعرانه به جا می‌گذاشت. با وجود تفاوت روش، علوم انسانی همانند علوم تجربی در تعریف اولیه خود از علم «برای تعریف، کنترل و پیش‌بینی پدیده‌ها» و مهم‌تر از آن استفاده از زبان مخصوص علمی و آکادمیک خود، بر یک ترازو می‌نشینند. طبیعی است که چنین رویکردی در جهان پیچیده انسان‌ها، به تقلیل پدیده‌های انسانی می‌انجامد. پارادایم فلسفی مفهومی از تنه درخت معانی تا حد تلاقی با مفاهیم اولیه یا رسیدن به تناقض در دیالکتیک خود شاخ‌وبرگ می‌دهد، دوباره به تنه بازمی‌گردد و شاخه‌های جدیدی از جنس متفاوت می‌یابد. مکتب‌های بزرگی چون ساختارگرایی و کارکردگرایی با تقلیل ساختمان جمعی به ساحت رقابت بر سر قدرت و یا بر پایه عقلانیت محض، سعی در پیش‌بینی و تعریف پدیده‌های انسانی در قالب مسیرهایی همگون دارند. حتی در جزئی‌نگرانه‌ترین نظریات پست‌مدرن، دیدگاه محقق که اکثراً از بین الیت‌های دانشگاهی‌ست بر فضای حکم‌فرمانی کرده و

امسال قرار است آخرین سال کارشناسی من در بهشتی باشد، برای همین به رسم یادگاری نوشته‌ام را با مقدمه‌ای شخصی شروع می‌کنم: از نوجوانی‌ام آغاز می‌شود، نخ طولانی‌ای که از کودکی‌ام گرفتم، بعدها ریسیده و باهاش این ایده را بافتم که به مشاهده آدم‌ها علاقه دارم. تصویری مبهم از وجود حقایقی در آدم‌ها و زندگی‌هایشان که نادیده‌اش می‌گیرند و با اینکه حتی خودم هم نمی‌توانستم به خوبی بیانش کنم، فکر می‌کردم زبان دانشگاهی قرار است آن را به من بیاموزد. بعد که کشفش کردم می‌توانم از آن برای سهولت‌بخشیدن به زندگی همه استفاده کنم. از بین تمام رشته‌ها، با کمی مطالعه و قضاوت از علاقه قبلی‌ام به کتاب درسی مدرسه، انتخابم شد جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی. بگذریم از فشار درسی و سختی‌های سال کنکوری که خیلی‌ها با آن آشنا هستند، شکسته‌شدن «فانتزی دانشگاه» - که اصلاً خود برای متقاعد ساختن والدین و جمعیت‌های میلیونی از دانش‌آموزان برای ادامه تحصیل و ریختن سرمایه هنگفت در جیب صنعت‌گران آموزشی ساخته می‌شود - بزرگ‌ترین ضربه‌ای بود که پس از ورود به فضایی که قرار است صرف توانمندی شود، متحمل شدم. وقتی مانند خیل عظیمی از دانشجویان که برق امیدهای بزرگی که در سال‌ها تحصیل پس‌انداز کرده بودند، از سرشان پریده بود، تلاش کردم غباری از تن بتکانم و ببینم در دانشگاه واقعا چه خبر است. همانطور که از قبل فهمیده بودم، خبری از نگاه منحصر به فرد مورد توقع من به جامعه نبود، اما زاویه‌های دید متنوعی در جهت بازاندیشی زندگی اجتماع و توضیح «چگونه این شدیم؟»



که هنوز اصولی قدرتمند بر فضای دانشجویی استاندارد جهانی بر جای گذاشته‌اند که دمکراسی در شکل‌گیری آن بسیار موثر بوده، آن را فی‌الذات شکست‌خورده می‌دانند و دانشجویی کردن را هم‌پایه طرح‌واره‌های قدیمی مکتب‌خانه رج می‌زنند و از ما می‌خواهند چشم‌بسته آن را تکرار کنیم. ما هم توی قطار جهانی نشستیم، کاربلدهای کار که ادعای تجربه زندگی استاندارد جهانی را دارند (که از قدیم تا کنون، عمده انحصار در دست الیت سیاسی و دانشگاهی بوده، جالب آن که در تاریخ دانشگاه بهشتی که در ابتدا دانشگاهی خصوصی و مناسب برای قشر مرفه بوده، این امر برجسته‌تر نیز می‌شود) مدعی می‌شوند که اگر آن طور که آن‌ها می‌خواهند ردیف بزیم، با همه به یک مقصد می‌رسیم. با وجود تکرار طرح‌های قدیمی و گره‌خوردن مداوم طرح، از ما می‌خواهند از توی سرمان طرح‌های خیالی بهتر پیدا کنیم. بافنده‌ها نه می‌توانند از اولین گره‌ها به دنبال اشتباهات و تناقضات بگردند تا در نهایت از سنتر الگوها، نقص کار را برطرف کنند، چون نه اختیاری بر آن دارند و نه از نظر محدودیت زمان صرفه‌ای برایشان دارد. بگذریم که حتی نحوه شکافتن ایده‌ها را نیز نیاموخته‌اند. در چنین فضایی، انسان دانشگاهی که در جهت اثبات وضع موجود و طبیعی‌جمله دادن گره‌های ایدئولوژی قدم برمی‌دارد را نباید که اهل دانشگاه، بلکه توجیه‌باف نام داد. علاقه به علم و دانش می‌تواند به شکلی ما را - در معنای کانتی یا شبیه آن - وظیفه‌مند کند که انتقادات منطقی و علمی را در زمان و در جای مناسب مطرح کنیم تا مایه سو استفاده توجیه‌بافان و تبدیل ته‌مانده‌های «دانش» گاه به توجیه‌گاه نشود. چه بسا خیلی از آنان اقتداس دانایی را فقط به حسب حفظ توجیه‌بافی و مقام خود باارزش جلوه می‌دهند و در ذهن خود، با نخ‌هایی هرگز ریسیده‌نشده، از هردوی آنان در ساحت خیالی عبور کرده‌اند. چیزی که شاید به اصطلاح توجیه‌بافان نمی‌دانند این است که اگر این روند بدون رسیدن «به نهایت» یکی از این طرح‌های خیالی در واقعیت ادامه پیدا کند، توی سر خودشان هم می‌پیچد. قطع ارتباط با واقعیت برای تمام ما یعنی افتادن در گره، ادامه دائم العمر شیدایی دوار.

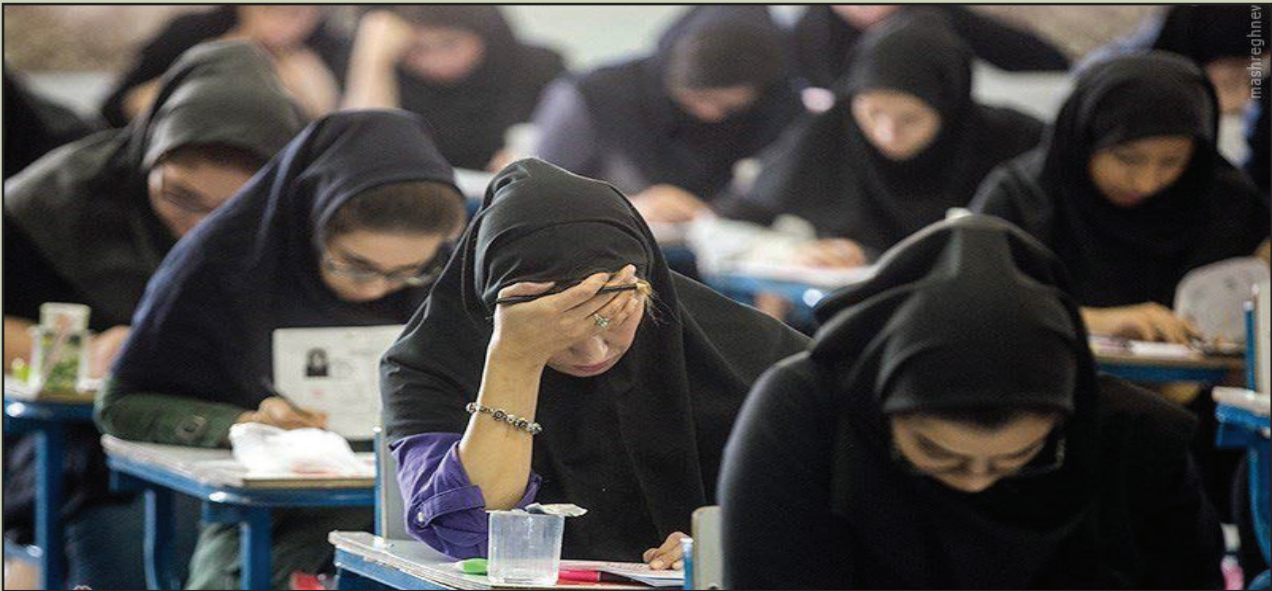
علمی قوت بگیرد و دچار دغدغه‌های علم در سطح جهانی شود، انتقاد از علم با به روزترین اطلاعات ممکن شکل می‌گیرد، بی‌آن که انتقادی از نهاد قدرت پذیرفته شود، دیدگاه ساختارگرایی و طبقه‌بندی با معیار قدرت به صورت «منطقی» و ظاهراً عمل‌گرایانه زیر سوال می‌رود، بی‌آن که عقلانیت محض در سبک زندگی و اخلاق در قانون پذیرفته شود، نقد عقل محض و تعبیر قفس آهنین وبری طرفدار پیدا می‌کند، بی‌آن که دمکراسی واقعی در دانشگاه شکل بگیرد، شکست آن در سیستم‌های دانشگاهی دیگر نقاط دنیا مطرح می‌شود و در نهایت، بی‌آن که فضای دانشجویی دوباره جان بگیرد، انتقادی بسیار متجددانه از انحصارطلبی علمی دانشگاه صورت می‌گیرد. دانشگاهی که خود دیگر نایی برای شراکت در محیطی که قرار است در آن انحصار داشته باشد، ندارد. بسیاری از هم‌کلاسی‌های من علاقه‌ای به ادامه این رشته یا تحصیل دوباره در این دانشکده ندارند. امید من است که این بی‌علاقگی منحصر به چندجای انگشت‌شمار همانند آنچه می‌دانم این است که فضای آموزش و پرورش ایران در تقویت نشخوار ذهنی، حالت آمادگی جنگی ذهن با دشمنانی خیالی که شاید سال‌های دور امکان تحقق یافتن پیدا کنند، بسیار موفق بوده است. اما باید به یاد آورد: این ایده‌ها و الگوها از نخ‌های واقعی ساخته نشده‌اند و کلافی نامرئی‌اند برای کور شدن در برابر واقعیت. در حال حاضر هرگونه انتقاد با طرح خیالی علمی و جهانی برای من، میدان دادن به کسانیست که خیالشان را با همین سوگیری‌ها آسوده می‌کنند. آنانی که بی آن که حرفی بزنند از جنبش ۱۹۶۸، حقوق دانشجویی بین‌المللی، وجود رای‌گیری بی‌نام برای دانشجویان جهت انتخاب یا حذف اساتید در دانشگاه کمبریج (که به دلیل نبود قابلیت احراز واقعیت ضد دمکراسی شناخته و حذف شد)، وجود سخت‌گیری‌های نظارت ویژه برای جلوگیری از سرقت علمی هم برای دانشجویان و هم اساتید، اخراج اساتید بهترین دانشگاه‌های آمریکا به دلیل گلچین کردن اطلاعات برای بالا بردن رزومه علمی، ضرورت آموزش عملی به دانشجویان رشته‌های مربوط به منظور جلوگیری از آموزش «پشت میزی»، ممانعت از استفاده رایگان از نیروی کار دانشجویی و مانند این‌ها

مختلف به الیت هفت درصدی جمعیت دانشگاهی جهان با دلایلی که آورده شد، به نظر منطقی می‌آمد؛ چیزهایی باعث تردید من در نگارش و یا حتی بیان این انتقادات و همچنین در پیش گرفتن مسیر تلفیقی علوم برای عینیت‌بخشی بیشتر می‌شدند. حتی سوگیری در برابر گرایشاتی که با نگرش شخصی من در تضاد بودند، غیرمنطقی به چشم می‌آمد. مشکل این‌جا بود که می‌دیدم این نظریات «در نهایت» در کجا تا حدی عملی شده‌اند و به چه رسیدند، اما در اینجا، هیچ چیز به نهایت نرسیده بود. اکثر مردم دنیا از زمان برخاستن از رخت‌خواب تا زمان بازگشت به آن، وارد زندگی‌ای می‌شوند که عرض و طولش توسط تاریخ و ارتباطات رجبندی شده. اتفاقات غیرمنتظره و گروه‌های «ناپهنجار» در این طرح جهانی که به تعبیر وبری اگر آن‌ها نباشند تبدیل به قفس آهنین می‌شود، بافتی ناهمگون می‌اندازند یا یک رج جا می‌زنند. نظریات عملی می‌شوند، به بن‌بست می‌خورند، شکل طول و عرض عوض می‌شود. نخ‌ها تغییر می‌کنند، اما همه به مسیر قبلی و دلیل ایجاد تغییر، هرچند ناخودآگاه، اشراف دارند. رجبندی گره ایجاد می‌کند، عوض می‌شود، دست بافنده‌ها با مسیرهایی که گره ایجاد خواهد کرد، آشنایی دارد. بافنده‌ها می‌توانند نظم زندگی دیگران را ببینند، با الگوی خود تطبیق دهند و ناعدالتی و نادرستی طرح خودی را بنا بر نمونه موجود از ظرفیت ارتقا بسنجند. آنچه درون فضای زندگی ما می‌گذرد ظاهراً بی‌شباهت به فضای جهانی نیست اما در اصالت خود تفاوتی عمیق دارد. ما، با چشمانی بسته و نبود تجربه‌ای از زندگی متوسط جهانی، فقط امکان مقایسه طرح‌های بافته‌شده زندگیمان با الگوهای خیالی از دیگر نقاط جهان داریم. انسان آکادمیک هرچند می‌تواند با بسط نظریه‌پردازی‌ها به سلیقه و جانب‌داری مخصوص خود، ذهن ما را در این مقایسه جهت دهد، اما خود نیز در نهایت قربانی این جزیره‌افتادگی می‌شود. در اینجا رج‌های مورب بافته می‌شود و وقتی گره‌ای کور در طرح می‌افتد، یک عامل خیالی جهانی که اصلاً تا به حال اجرا نشده بوده مقصر و به پیچیدگی مطرح می‌شود تا بافنده متقاعد شود همه طرح‌ها در آخر به گره می‌رسند و الگوی خودش را دوباره تکرار کند. این گونه است که در اینجا بی‌اینکه فضای



دانشگاه فرسودگی

بهداد فاضلی - کارشناسی جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی



آن را به جامعه خود تحویل دهد. پس دانشگاه باید به دنبال پرورش نیروهایی باشد که ابتدا دغدغه پرسش از خود و در وهله دوم دغدغه پرسش از جامعه خویش را داشته باشند تا بتوانند نقش محوری و وظیفه مهم خود را در جهت توسعه و پیشرفت جامعه ایفا کند و از فرسودگی فلسفی جلوگیری کند. نظام فلسفی، نظام فکری یک جامعه است؛ و علم و تکنولوژی حاصل از این نظام فکری مهم‌ترین عنصر برای پیشرفت و تحول در نظام اجتماعی هستند. پس اگر شاهد فرسودگی فلسفی در جامعه‌ای باشیم؛ آن جامعه رو به زوال خواهد بود و توسعه خیال خامی بیش نخواهد بود. شکوفایی نظام فکری زمانی حاصل می‌شود که دانشجویان احساس کنند بستر برای اشاعه علم در جامعه فراهم است. دانشگاه جدای از جامعه، کارکردهای خود را از دست خواهد داد. پس جامعه باید حامی دانشگاه باشد و در چنین شرایطی دانشگاه با تربیت نیروهایی که در زیر پرچم تفکر فلسفی جامعه خود پرورش یافته‌اند، نهادی مؤثر در حرکت رو به جلوی جامعه خواهد بود.

دانشگاه فرسودگی

دانشگاه باید همانند یک جامعه کوچک باشد، جامعه‌ای که سعی کند اعضای خود با تفکرات و تمایلاتی گوناگون حول محور نیازهایی گرد هم آورد. دانشگاه صرفاً نباید مکانی برای ایجاد و انتقال دانش باشد، اگر این کارکرد دانشگاه با جامعه، اقتصاد، سیاست و فرهنگ گره نخورد؛ نتیجه‌ای جز دانشگاه فرسودگی نخواهد داشت. دانشگاه را نمی‌توان وجودی مستقل در نظر گرفت که به دنبال یافتن ساز و کار یا لوازمی است که با استفاده از آن‌ها با جامعه ارتباط برقرار کند؛ بلکه دانشگاه خود در درون جامعه است و باید انعکاسی از وضعیت اجتماعی-فرهنگی باشد که به دنبال رفع کاستی‌های جامعه خود است. دانشجو به‌عنوان قلب تپنده دانشگاه باید بتواند دانش خود را به جامعه تزریق کند، و در اینجا دانشگاه وظیفه دارد که این مسیر را برای دانشجو ترسیم کند و با نگاهی انتقادی به علمی که کسب می‌کند،

دانشگاه یک نهاد مهم اجتماعی است، نهادی که به جهت نقش ویژه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خود، همواره منشاء حیاتی برای تحول و پیشرفت جامعه است. اما دانشگاه و جامعه نسبت به یکدیگر وظایفی دارند و تنها زمانی می‌توانند به این وظایف عمل کنند که جایگاه و شرایط کنونی خود را به نحو مطلوبی بشناسند. دانشگاه زمانی می‌تواند به حرکت جامعه کمک کند که ابتدا جایگاه خود را درک کند، و این مهم با تقویت تفکر انتقادی در دانشجویان نسبت به وضعیت جامعه خود محقق می‌شود. همانطور که پارامیندس پیر به سقراط جوان که دغدغه جامعه آتن را داشت، توصیه کرد که ابتدا خودش را بشناسد و خودش را اصلاح کند و سپس به فکر جامعه آتن باشد. جامعه هم باید بتواند با تقویت تفکر انتقادی و شناخت خود نسبت به جایگاه خویش در جهان مدرن، راه حل برطرف کردن نیازهای خود را از جامعه دانشگاهیان مطالبه کند. دانشگاه باید دغدغه فرهنگ و جامعه خود را داشته باشد.



دانشگاه، دانشجو، قانون

اهمیت دانشگاه و جایگاه دانشجو در پرتو قانون

امیرحسین خدادی_کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی شهید بهشتی

۵



کارویژه دانشگاه

امروزه نهاد علمی، اجتماعی و فرهنگی دانشگاه یکی از دارایی‌های ارزشمند هر جامعه در مسیر پیشرفت و توسعه همه‌جانبه و پایدار محسوب و انباشتگی و انتشار علم از رهگذر دانشگاه محقق می‌شود. تبیین نقش دانشگاه در پیشبرد توسعه را می‌توان در اهمیت جایگاه تئوری، پژوهش علمی و همکاری دانشگاه با نهاد سیاست‌جست‌وجو کرد. نادیده‌گرفتن تئوری و تحقیقات علمی قرین با دانشگاه و سایر نهادهای علمی در امر حکمرانی و سیاست‌گذاری اجتماعی به اشکال مختلف نظیر عدم احساس نیاز به دانشگاه در برنامه‌ریزی اجتماعی اقتصادی، اخراج اساتید خیره، خدشه به استقلال دانشگاه، کاهش کیفیت محتوای آموزشی، نگاه نازل به جایگاه دانشجو و ... عواقب ترسناکی به دنبال خواهد داشت که نمونه‌اش در آبان ۹۸ دیده شد؛ بی‌توجهی به طرح نهادهای علمی و دانشگاهی همچون طرح اندیشه‌ی حکمرانی شریف برای اصلاح قیمت بنزین و حامل‌های انرژی از سوی حاکمیت، شرط لازم وقایع تلخ و مصیبت‌بار آبان ۹۸ در ایران شد. همچنین اهمیت جایگاه تئوری و ضرورت

فهم تئوریک مسائل از نحوه مواجهه حاکمیت با اعتراضات و چشم‌پوشی از نقش جامعه مدنی و دلایل و پیامد تضعیف آن مشخص می‌شود. به‌هرترتیب، اگر فهم علمی و تئوریک از مسائل وجود نداشته باشد، تحلیل مسائل و رویدادهای اجتماعی به‌نحو کارگشا و موثر در مسیر پیشرفت ناممکن خواهد بود. بیان تجربه بشری به زبان مفهومی، جمع‌آوری و تحلیل داده و اطلاعات و نهایتاً ارائه راهکارهای سازنده کارویژه دانشگاه و تسهیل‌گر اتخاذ رویکردی کل‌نگر به مسائل است.

حقوق دانشجویی

دانشجو به‌عنوان مهم‌ترین رکن نهاد دانشگاهی ممکن است در فعالیتهای علمی و دانشگاهی خود با مشکلاتی گلوپز شود و با تحت‌الشعاع مشکلات قرار گرفتن او، کارویژه دانشگاه دچار اختلال خواهد شد. با نظر به اینکه قانون خوب مسیر پیشرفت دانشگاهی و انتفاع حکمرانی و جامعه از دانشگاه را هموار می‌کند و شرط بهره‌مندی از منابع دانشگاه و تحقق‌بخش کارویژه‌های آن است، پس از بررسی چند سند ملی و دانشگاهی حقوق دانشجویی در سطح جهان، دست به انتخاب ابعادی از حقوق مصرح

در قانون زدیم تا با درکنار هم قرار دادن آن‌ها به یک مدل آرمانی دست یابیم و تخمینی از اختلاف میان وضع موجود و وضع مطلوب داشته باشیم.

دانشجویان ایالات متحده آمریکا

در بیانیه حقوق و آزادی‌های دانشجویان ایالات متحده آمریکا تصریح شده است بمنظور افزایش ظرفیت قضاوت‌های انتقادی و انجام پژوهش‌های مستقل برای یافتن حقیقت، آزادی دانشجویان در موارد مشخص مورد تضمین است. نمونه‌هایی از مواردی که در بیانیه به چشم می‌خورد:

۱. تمام گروه‌ها و شئون اجتماعی در دسترسی به آموزش عالی آزاداند و نباید فرصت تحصیل از گروه یا اقلیتی خاص سلب شود.
۲. اساتید موظف‌اند در کلاس شرایط را برای بحث و کنفرانس آزاد فراهم کنند و دانشجویان در مخالفت با نقطه‌نظرات ارائه‌شده در طول تحصیل آزاداند.
۳. دانشجویان و انجمن‌های دانشجویی باید برای طرح سوالات و بیان اظهارات عمومی و خصوصی خود آزاد باشند.
۴. دانشجویان در صورت عدم ایجاد اختلال در رویه‌های عادی و ضروری دانشگاه همواره برای برگزاری تجمعات آزاد هستند.

۵. دانشجویان در بیرون از پردیس دانشگاه به عنوان شهروند باید از آزادی بیان و آزادی اجتماعات مسالمت‌آمیز که دیگر شهروندان از آن برخوردارند، بهره ببرند.

۶. اعضای دانشگاه و مسئولان اداری باید تضمین کنند قدرت دانشگاهی آنان، رشد فکری و فردی دانشجویان را محدود نکند.

۷. دانشجویان به عنوان جزء اصلی جامعه علمی باید در ابراز دیدگاه درباره سیاست‌های دانشگاهی و مسائل مربوط به منافع عمومی خود بصورت فردی یا جمعی آزاد باشند.

دانشگاه موظف است ابزارهای روشنی برای مشارکت دانشجویان در قاعده‌سازی و اعمال سیاست‌های دانشگاهی ایجاد کند که امور آموزشی و دانشجویی را تحت‌تاثیر قرار می‌دهند.

دانشجویان رومانی

طبق ماده ۶-۱ سند ملی حقوق و مسئولیت‌های دانشجویان رومانی، دانشجویان در فرایند تصمیم‌گیری‌های مربوط به دانشگاه با دانشگاه شریک هستند. همچنین طبق ماده ۱۲-۲ دانشجویان در تصمیم‌گیری‌های دانشگاهی شرکت داده می‌شوند. دانشجویان در این مسیر از حقوقی نظیر آنچه در ادامه قید می‌شود برخوردارند:

۱. حق داشتن نماینده در سنای دانشگاه و شورای دانشکده به نسبت بیش از ۲۵ درصد؛
۲. ممنوعیت هرگونه مداخله اساتید در انتخاب نماینده دانشجویی؛
۳. حق مشارکت غیرمستقیم در انتخاب رئیس دانشگاه براساس قوانین ملی مطابق بند ۱۰ ماده ۱۱ دانشگاه موظف است نتایج ارزیابی دانشجویان از اساتید را در وبسایت دانشگاه منتشر کند.

دانشگاه آمریکایی قاهره

طبق ماده ۱-۱ سند حقوق و مسئولیت‌های دانشجویان دانشگاه آمریکایی قاهره، دانشجویان در بیان اندیشه‌های خود تا جایی که به امنیت دیگری آسیب نرساند آزاد هستند. آنان حق دارند در مباحثات و گفت‌وگوهای آزاد شرکت کنند و به بیان دیدگاه‌های شخصی خود پیرامون مسائل مختلف بپردازند. این حق شامل انتقاد از محتوای آموزشی و مباحث کلاسی نیز هست.

در ماده ۱-۴ این آیین‌نامه با عنوان «مشارکت دانشجویان در شکل‌دهی سیاست‌ها و تصمیم‌گیری‌های دانشگاه» آمده است در تمام جلسات رسمی معاونت‌های دانشگاه که بناست از خلال آن تصمیم و سیاست جدیدی اتخاذ یا سیاست‌های پیشین اصلاح گردند، می‌بایست نماینده‌های دانشجویان در جلسه حضور و رای موثر داشته باشند.

براساس ماده ۶-۱ دانشجویان می‌توانند بصورت فردی یا گروهی به جنبه‌های گوناگون آموزش یا خدمات ارائه شده توسط دانشگاه و

همچنین رفتارها و تصمیمات اعضای دانشگاه اعتراض کنند و انتظار داشته باشند نسبت به اعتراض آنان اقدامات شایسته صورت پذیرد.

دانشگاه ایندیانا

مطابق قانون حقوق، مسئولیت‌ها و رفتار دانشجویی دانشگاه ایندیانا، دانشجویان از هرگونه تبعیض آزاد هستند و براساس هیچ‌یک از موارد زمینه‌ای نظیر جنسیت، دین، نژاد، ملیت و ... از فعالیت‌های دانشگاهی محروم نخواهد شد.

در آیین‌نامه قید شده است دانشگاه ایندیانا حق تمامی دانشجویان را با توجه به قوانین فدرال، ایالتی و سیاست‌های دانشگاه در مباحثه، اظهار اندیشه و عقیده، تجمع، سخنرانی، نوشتن، انتشار و دعوت از سخنرانان بدون دخالت و بدون هراس از واکنش انضباطی دانشگاه به رسمیت می‌شناسد. دانشجویان می‌توانند در اعتراض، راهپیمایی و اعتصاب مسالمت‌آمیز شرکت کنند. نشریات دانشجویی حق آزادی از سانسور دانشگاه را دارند. دانشجویان حق مشارکت در مدیریت دانشگاه و تهیه برنامه‌ها و سیاست‌های سازمانی که امور آموزشی آنان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد را دارند.

دانشگاه مک‌گیل

بر اساس منشور حقوق دانشجویی دانشگاه مک‌گیل کانادا، همه دانشجویان از تمام حقوق و آزادی‌هایی که به موجب قانون به رسمیت شناخته شده است، برخوردار خواهند بود. رفتار یکسان برای همه دانشجویان انجام می‌پذیرد و این حق نمی‌تواند با تبعیض نژادی، مذهبی و عقیدتی، گرایش‌های سیاسی، جنسیتی، زبانی و ... سلب شود. کرامت انسانی دانشجویان و حقوق آنان باید برای دانشگاه و مقامات آن محترم شمرده شود. شرایط یادگیری و مطالعه توسط دانشگاه باید بصورت امن و مناسب فراهم شود و دانشگاه هر اقدام معقولی برای حفظ کیفیت آموزشی انجام خواهد داد.

در بخش چهارم منشور حقوق دانشجویی دانشگاه مک‌گیل اشاره شده است دانشجویان حق دارند از آزادی عقیده و بیان و تجمع مسالمت‌آمیز برخوردار باشند. تمامی ارکان دانشگاه که برای تصمیم‌گیری در مورد مسائل مرتبط با دانشجویان تشکیل یافته است، باید عضو دانشجو نیز داشته باشند.

نتیجه

مکانیسم‌های منطقی و مشروع قانون‌گذاری، قانون خوب و دقت و حدت در اجرای آن مبین میزان نهادینگی عقلانیت در یک اجتماع انسانی است منتهی نقائص و خلل بسیاری در هر سه حوزه در کشور به چشم می‌خورد. علارغم آنچه در مدل آرمانی ما آورده شد که اصل برابری و آزادی در آن مورد تضمین قرار می‌گرفت، مطابق موارد نام‌برده در دفترچه کنکور شرایط عمومی ورود به آموزش عالی در کشور محدود

به پیروان دین اسلام و ادیان مصرح در قانون اساسی (کلیمی، مسیحی و زرتشتی) است. اساس دیگری که جای خالی‌اش در منشور حقوق دانشجویی ایران در ذوق می‌زند و بطور کلی مورد اهتمام‌ورزی قرار نمی‌گیرد، اصل تاثیرگذاری فرد بر تصمیماتی‌ست که او را تحت‌تاثیر قرار می‌دهد. وقایع اخیر اخراج اساتید از دانشگاه مصداقی برای این بی‌توجهی‌ست. جلسات، دعاوی و کشوقوس‌های فراوان در سطح مدیریت دانشگاه همگی برای این است که منافع دانشجو مورد صیانت قرار گیرد حال آنکه خود دانشجو در گیرودار فرایند تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی مطلقاً نادیده گرفته شده است؛ آش زمانی شورتر می‌شود که از سوی مقامات مسئول دانشگاه ادعا گردد دانشجو صلاحیتی برای اظهارنظر موثر در برنامه‌ها و تصمیمات دانشگاه ندارد درحالی‌که محیط علمی دانشگاه برپا شده است تا دانشجویان به صلاحیت اظهارنظر نائل شوند. اگر مقامی از دانشگاه چنین ادعا کند که صلاحیت‌های لازم در دانشجو برای اظهار نظر وجود ندارد، به عبث‌بودگی دانشگاه معترف شده است. رسمیت شناختن حق اظهارنظر موثر دانشجویان در اسناد ملی و دانشگاهی حقوق دانشجویان دانشگاه‌های جهان، دلالت بر صلاحیت دانشجو در این امر دارد. دانشجو و هر صنف و شأن دیگری نمی‌تواند به تصمیماتی که دیگران بدون درنظر داشتن منافع او برایش می‌گیرند بی‌چون‌وچرا تن دهد و این نئوپارتی‌مونیالیسم دانشگاهی غیرقابل پذیرش و دفاع است. همچنین به رسمیت شناختن آزادی‌ها، تشکلات، تجمعات و اعتراضات دانشجویی در سطح دانشگاه تبیین‌گر ارزش فعالیت‌های مافوق درس و مشق و تکلیف دانشجویان است. نکته جالب‌توجه در سند ملی حقوق و مسئولیت‌های دانشجویان دانشگاه رومانی، ضرورت بخشی به انتشار نتایج ارزیابی اساتید در وبسایت دانشگاه است که می‌تواند شفافیت به ارمغان آورد و امکان کنترل و نظارت بیشتری بر رفتار، منش و بار علمی اساتید در اختیار قرار دهد. موارد ذکرشده در مدل آرمانی نه تمام نیازمندی‌های قانونی دانشگاه اما بنظر می‌رسد جزء لازم‌ترین آنان است. تزریق عقلانیت به حکمرانی و جامعه، ایجاد فهم تئوریک از مسائل و تحلیل درست آن، تولید و انتشار داده و اطلاعات و ارائه راهکار تا زمانی که مهم‌ترین رکن دانشگاه هم از سوی حکمران و هم از سوی دانشگاهیان نادیده شود آرزوی دست‌نیافتنی‌ست البته اگر آرزو باشد.

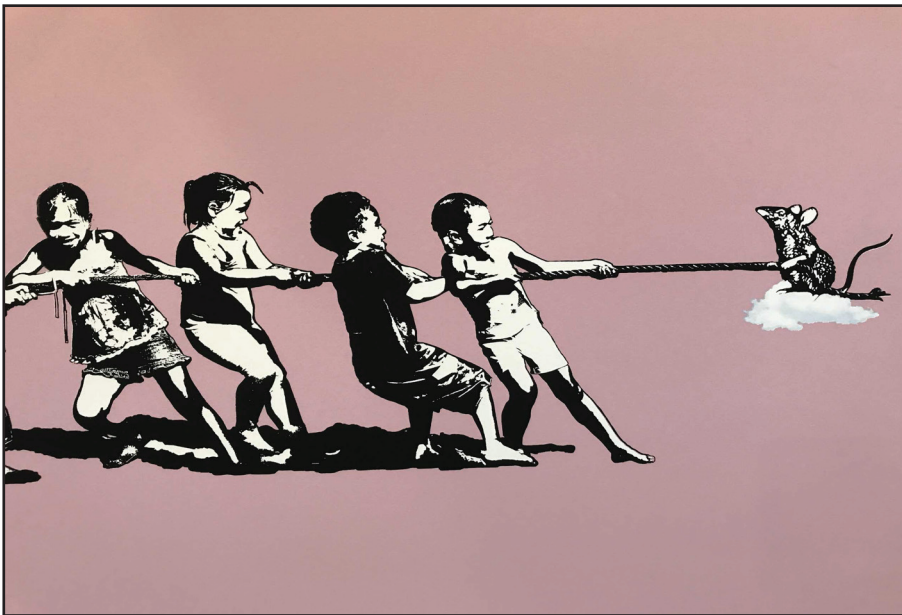
منابع:

- مروری بر حقوق و مسئولیت‌های دانشجویی در چهارگوشه جهان، گردآوری و ترجمه شمین اصغری و دیگران، ۱۳۹۶، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.



قائم بر اختگی

ثمین امینی - کارشناسی جامعه‌شناسی شهید بهشتی



حالا من اینجا، پشت میزم، نشسته‌ام و می‌خواهم بنویسم؛ برای بامداد بنویسم. چرا؟ از این روی که این نوشتن مسئولیتی است که بر خود گرفته‌ام و حالا روی شانه خالی کردن ندارم؟ و یا از این روی که به واقع مسئولیتی برای خود قائلم در برابر این همه که می‌بینم؟ و اگر دومی است چرا هیچ ندارم برای نوشتن؟ چرا می‌نشینم و برمی‌خیزم و جز یکی دو خطی که پاک می‌کنم هیچ بر جای نمی‌ماند؟ پس تنها آنچه را که پیش آمده و ما را به نوشتن برانگیخته گزارش می‌کنم: چندین استاد در چندین دانشگاه اخراج شدند در ماه‌های اخیر و در این میان آنچه که برای ما اهمیتی افزون داشته اخراج محمد فاضلی بوده است؛ چرا که تنها اخراج او است که برای ما عینی است و در زندگی ما مؤثر. در اعتراض به این اخراج‌های سیاسی چندی از دانشجویان در دانشکده جمع شدند و خواستار شفافیت و پاسخگویی و البته متوقف شدن این روند و بازگشت محمد فاضلی به دانشگاه شدند. برای توجیه این اخراج دلایلی چند ارائه شد، از جمله اینکه ایشان چهل ساعت در هفته در دانشکده حضور نداشتند و بدون کسب اجازه از دانشگاه در مناصب سیاسی قرار گرفتند. این دلایل، حتی اگر که بی‌پایه و اساس نبوده و قابل اثبات باشند (که اینطور به نظر نمی‌آید)، تنها شامل حال ایشان نمی‌شود و حتی اگر از دلیل دوم و تدریس وزیر اقتصاد اسبق در همین دانشگاه چشم‌پوشی کنیم، با در نظر گرفتن دلیل نخست بیش از چند تن از اساتید در سطح دانشگاه نباید باقی بمانند. در دو سال اخیر و بعد از همه‌گیری کرونا و تعطیلی دانشگاه‌ها، اندک چیزی که از پیکره دانشگاه باقی مانده بود نیز نابود شد و

تازه برای کلاس‌ها بر نیامدند و همان شیوه پیشین را با کاستی‌های هرچه بیشتر در پیش گرفتند. پس بدیهی است که کلاس‌های مجازی، حتی بهترینشان، اخته هستند. از کلاس درس که بگذریم بعد دیگر واژه «حضور» به حضور دانشجویان در دیگر فضاهای دانشگاه باز می‌گردد. این فضاهای دیگر همچون سرسرای دانشکده، کتابخانه، بوفه، آلاچیق‌ها و فضای باز و انجمن‌ها و نشریه‌ها و محفل‌های گوناگون، در جایگاه پروراندن قوه عملی دانشجویان قرار دارند تا فراتر از کلاس‌های نظری با واقعیت جهان و انسان مواجه شوند و بیاموزند که دانشجوی بودن نه تنها در جستن دانش بلکه در حساسیت نسبت به آنچه که به آن آگاه‌اند و زیستن در آن مسیر است، در آگاهانه زیستن است. حال از تمامیت واژه حضور چه باقی مانده است در این دو سال؟ دانشجو اگر که امکان رفتن به دانشگاه را در نبود هر نوع امکاناتی بیابد، با کویری مواجه خواهد شد خالی از زندگی. اگر بخواهد اساتیدش را ملاقات کند تا حضوراً مسائالش را با ایشان درمیان بگذارد،

عملاً «دانشجو بودن» بی‌معنا شد. کلاس درس نه برای استادی که در منزل یا دفتر کارش نشسته و خطاب به صفحه مانیتور تدریس می‌کند آن معنای سابق را دارد و نه برای دانشجویی که، اگر حوصله کند و خوابش نیاید و کلاس را ارزشمند بداند و به کارهای دیگر مشغول نباشد، به صفحه مانیتور گوش می‌سپارد. که به واقع معنای کلاس اگر که تنها در تدریس اساتید باشد، چه بسا که خواندن کتابی در همان مبحث به غایت و حتی با بازدهی بالاتر جبران کلاس را خواهد کرد. کلاس درس در ارتباط استاد با دانشجو است که معنا می‌یابد، در امکان پرسشگری و اندیشیدن در لحظه، در نوع برخورد استاد با موضوع تدریس و واکنش آشکار و پنهان دانشجویان نسبت به آن برخورد، در درگیری ذهن دانشجو و همراهی استاد تا اتاقش بعد از کلاس برای پیگیری آن درگیری، و در یک کلام، در تمامیت واژه «حضور» معنا می‌یابد. با مخدوش شدن این معنای پیشین کلاس، آنچه که به نظر نگارنده می‌آید این است که نه اساتید و نه دانشجویان در پی ساختن معنایی



چون چاره‌ای جز نوشتن نداری. جان‌های بیمار و اخته، نمی‌توانند بیافرینند. حاصل دانشگاهی میان‌مایه که به حذف کسانی که از میان‌مایگی عدول کنند می‌پردازد، دانشجویانی میان‌مایه با محافل میان‌مایه خواهد بود که با متن‌های میان‌مایه‌شان نشریه‌ای میان‌مایه خواهند داشت! و من هم از این رو بود که دیرزمانی عطای نوشتن را به لقایش بخشیدم و از هر نوع فعالیت این چنینی در سطح دانشگاه دست کشیدم. آنچه که مرا به دوباره نوشتن در بامدادی که فرزند ما بود برانگیخت، همان اعتراض نصفه و نیمه‌ای بود که گویی جان دوباره‌ای بر ساحت دانشجویی بود. که در برابر آن به احترام برخاستم و دمی که از ملالت به در شدم دست به نوشتن بردم، نوشته‌ای که هرچند نیم‌خیز است، قصد برخاستن دارد. این متن با توصیفی موجز از وضعیت کنونی‌مان، نه پاسخ بلکه تنها دعوتی بود به باهم اندیشیدن به این سوال که ما در کجای تاریخ و جغرافیا قرار داریم؟ چرا وضعیت در اینجا چنین است، معنای آن چیست و ما چطور می‌توانیم بدان معنای خویش را ببخشیم؟ که تنها ما هستیم که بار این نقطه از تاریخ را بر دوش داریم، پس بیایید بپرسیم چگونه آن را رقم خواهیم زد؟

تکه‌تکه‌اش را فروخته و تجاری ساخته‌اند. لیکن در پس اینهمه اختگی و بیگانگی است که اعتراض دانشجویان سر بر می‌آورد. اعتراضی که البته می‌توان پرسید که چرا تاکنون و با این همه مسئله اثری از آن نبود و چگونه شد که حالا سر بر آورد؟ اعتراضی که در نتیجه اخته ماند و به هیچ گرفته شد، لیکن باز هم اعتراض بود. اعتراض به اینکه نهاد دانشگاه باید از نهاد سیاست مستقل باشد. اساتید نه باید با فشارهای سیاسی روی کار آیند و نه برکنار شوند. قدرت اساتید در دانشگاه باید به قدر دانش ایشان و تلاش علمی‌شان برای افزودن بر دانش خود، دانشجویان و جهان باشد و نه به قدر قدرت و نفوذ سیاسی‌شان؛ که نشان آن همانا جابه‌جایی جایگاه اساتید در پی جابه‌جایی دولت‌هاست. چنین اعتراضی با وجود حتی دانشجویانی که تا کنون و در سال اول یا دوم کارشناسی بر سر یک کلاس نیز حضور نداشته‌اند، یعنی این هستی هرچند نیمه‌جان، هنوز زنده است. نوشتن برای من سخت بود زیرا من معتقدم نمی‌توان تصمیم گرفت که مطلبی با فلان موضوع تا فلان تاریخ نوشت. زیرا متن، یا هر نوع خلقی باید از جان بیاید و آنگاه که بیاید، تو خواهی نوشت

بعید است که بدون هماهنگی قبلی حتی یک نفر از آنان را در دانشکده حاضر بیابد. اگر بخواهد در کتابخانه به مطالعه بنشیند، ساعت دو یا سه با خاموشی چراغ‌ها بیرونش خواهند کرد. همانند که در این مدت دفاتر انجمن‌ها و محافل دانشجویان را بی‌مورد دانسته و بی هیچ توضیحی آن‌ها را از ایشان دریغ کردند. که البته اعضای این انجمن‌ها نیز در عدم وجود حتی دفترشان که دفتر تمامی دانشجویان بود، چنان خود را و ساحتی همچون انجمن علمی را جدا از فعالیت عمومی دانشجویی پنداشته‌اند که اعلام می‌کنند از فعالیت‌های مستقل دانشجویان حمایت نمی‌کنند. البته که چنین اقداماتی از سوی سایر انجمن‌ها نیز سابقاً دیده شده و خالی کردن پشت معترضین از سوی ارگان‌ها سنتی است دیرین در کشور ما، لیکن انجمن علمی- دانشجویی، نه دارای گرایش خاص و نه از آن افرادی خاص است، بلکه عین دانشجویان است و اختیاردار آن دانشجویان‌اند. در چنین شرایطی باید پرسیم از چه حرف می‌زنیم هنگامی که از دانشگاه حرف می‌زنیم؟ هنگامی که نه استاد، استاد است و نه دانشجو، دانشجو و آن مکان نیز خود به متروکه‌ای ماند که در نبود دانشجویان

تأملی بر ساختار حاکم بر دانشگاه در ایران

ریشه مداخلات گسترده حکومت در دانشگاه چیست؟

شمس‌الدین شریعتی - کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی شهید بهشتی



آزاد را از جیب مردم به جیب واسطه‌های مقبول و متصل به خود سرازیر می‌کنند. آن‌ها می‌دانند که مداخله غیردموکراتیک در سیاست و به منصب رساندن افراد مورد نظر به هر قیمتی، باعث نابودی سرمایه اجتماعی و حرکت جامعه به سوی انحطاط می‌شود. به همین منوال از مضرات دخالت در فرهنگ، هنر و سبک زندگی نیز آگاهی دارند؛ اما همچنان در اقتصاد، سیاست، فرهنگ، سینما، رسانه و انتشار کتب مداخله می‌کنند. یکی از علل مداخله حکومت در تمام این ابعاد، منافع حاکمان یا وابستگان آن‌ها شامل منافع اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. به همین منظور در حکومت‌های مدرن مکانیسم‌ها و ساختارهای کنترل و نظارت بر حکومت و پاسخگویی دموکراتیک به وجود آمده است تا مانع دست‌اندازی حاکمان به جامعه در جهت منافع شخصی‌شان گردد. فقدان یا معیوب بودن چنین ساختارهایی در ایران باعث شده

حکومت در دانشگاه متأثر از عوامل گوناگونی است که در این نوشتار به یکی از علل ساختاری آن یعنی فقدان حاکمیت قانون و پاسخگویی دموکراتیک پرداخته می‌شود.

مداخله: ذات حکومت فاقد نظارت

حکومت هر مقدار که از حاکمیت قانون، ساختارهای نظارتی و پاسخگویی دموکراتیک متناسب با اختیارات محروم‌تر باشد، ذاتاً تمایلش در مداخله نمودن در تمام ابعاد جامعه بیشتر خواهد بود. چنین حکومتی قطعاً به مداخله در نهاد علم بسنده نکرده بلکه مداخلات خود را در اقتصاد، فرهنگ، هنر و سبک زندگی مردم نیز گسترش می‌دهد. به عنوان مثال حاکمان به خوبی می‌دانند که با مداخله در اقتصاد مثلاً تعیین نرخ دولتی برای ارز، خودرو، حامل‌های انرژی و غیره، هزاران میلیارد حاصل از تفاوت قیمت دولتی و قیمت

چندی پیش تعدادی از اساتید شایسته دانشگاه‌های مطرح کشور از کار اخراج شدند. اولین مسئله‌ای که از اخراج اساتید شایسته به ذهن متبادر می‌شود، دخالت حکومت در ساختار دانشگاه است. دانشگاه وقتی در رسالت واقعی خود و حل معضلات اجتماعی و گسترش مرزهای دانش و تولید علم پویا و موفق می‌گردد که از دو بال آزادی و استقلال عمل برخوردار و تمامی رویه‌هایش بر اساس معیارهای فنی، علمی و اخلاقی برآمده از نهاد علم باشد و از اعمال نفوذ قدرت، سیاست، احزاب و سلاطین مصونیت داشته باشد. اما در ایران حکومت با علم به این واقعیت، در طول دهه‌های گذشته به دنبال مداخله در نهاد علم و دانشگاه بوده است. به نظر می‌رسد شناخت مکانیسم‌هایی که منجر به مداخله حکومت در نهادهای مختلف به خصوص دانشگاه می‌شود، در ارائه هرگونه راه حلی ضرورت دارد. مداخله



دست مسئولان، سیاستگذاران و افراد ذی نفوذ برای مداخلات سلیقه‌ای در نهادهای مختلف جامعه باز باشد. فقدان حاکمیت قانون و پاسخگویی دموکراتیک چگونه بر عرصه علمی و دانشگاهی در ایران تأثیر می‌گذارد؟

حاکمیت قانون، پاسخگویی دموکراتیک و شورای عالی انقلاب فرهنگی

اگر بخواهیم علل مداخله حکومت در دانشگاه را بررسی کنیم، باید ابتدا نهادهای مسئول و سیاستگذار و تأثیرگذار بر دانشگاه شناخته شوند. طبق قانون، مرجع عالی سیاستگذاری، تعیین خط‌مشی، تصمیم‌گیری، هماهنگی و هدایت امور علمی، دانشگاهی، فرهنگی، آموزشی و پژوهشی در ایران، شورای عالی انقلاب فرهنگی است. اکثریت قاطع اعضای این شورا انتصابی بوده و تصمیمات و مصوبات آن لازم‌الاجرا و در حکم قانون است. (۱) رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی که رئیس‌جمهور است، به همراه بسیاری دیگر از اعضا، مانند وزیر علوم، وزیر بهداشت، وزیر آموزش و پرورش و غیره خودشان مجری قانون هستند. همچنین بخشی از وظایف این شورا مربوط به نظارت بر اجرای مصوبات است. (۱) یعنی یک شورای اکثریت انتصابی، هم وظیفه وضع قانون، هم اجرای قانون و هم نظارت بر اجرای قانون را یکجا

بر عهده دارد. بدین ترتیب این شورای ۴۰ نفره، هم‌زمان به منزله قوه مقننه در وضع قوانین و قوه مجریه در اجرا و قوه قضاییه در نظارت بر اجرای قوانین است که به معنی از بین رفتن اصل تفکیک قوا در جمهوری اسلامی و فقدان حاکمیت قانون می‌باشد. شورای عالی انقلاب فرهنگی دارای اختیارات بسیار گسترده در حوزه علم، فرهنگ، دانشگاه، آموزش و پرورش، گزینش مدیران، استادان و دانشجویان است اما هیچ ساختاری بر آن نظارتی ندارد و این شورا به هیچ فرد یا نهادی در این کشور پاسخگو نیست. صرف نظر از این که شورای عالی انقلاب فرهنگی فراتر از مجلس شورای اسلامی است که وظیفه نظارت بر دیگر دستگاه‌ها را به عهده دارد، رئیس مجلس و تعدادی از نمایندگان مجلس عضو این شورا هستند. از رئیس و نمایندگان مجلس شورای اسلامی چگونه می‌توان انتظار داشت که از شورایی که خودشان در آن عضویت دارند پاسخگویی را مطالبه کنند. طبیعتاً فقدان حاکمیت قانون، نظارت و پاسخگویی دموکراتیک در ساختار جمهوری اسلامی به خصوص در شورای عالی انقلاب فرهنگی، باعث می‌شود که این شورا به دور از هرگونه شفافیت به تصویب قانون و اجرا اقدام کند. هر کسی هم شکایتی در زمینه جذب یا اخراج اعضای هیئت علمی دارد، باید به همین شورا مراجعه کند.

این شورا دغدغه‌ای درباره اینکه ممکن است عملکردشان آنها را وادار به پاسخگویی کند یا مثلاً باعث شود مردم آنها را در دوره‌های بعدی انتخاب نکنند، ندارند. این ساختار قطعاً راه همواری را برای انواع مداخلات در دانشگاه و اعمال نفوذهای شخصی یا گروهی در راستای منافع سیاسی، فرهنگی و اقتصادی افراد مختلف به وجود می‌آورد. این امر باعث می‌شود که بدون هیچ فرایند شفاف، منطقی و قانونی، اساتید شایسته‌ای که در راستای منافع برخی از افراد نیستند به راحتی از دانشگاه حذف شوند. این حذف‌ها ممکن تحت عناوین متفاوتی صورت پذیرد و واضح است که این روند در طول چهار دهه گذشته همواره وجود داشته است. بی‌تردید، این مسئله تنها علت مداخلات گسترده در دانشگاه نیست اما لاقلاً تا وقتی که این نواقص ساختاری مرتفع نشوند، فارغ از این که چه دولتی بر سر کار باشد، علاوه بر این که بسیاری از نخبگان اساساً راهی به دانشگاه پیدا نخواهند کرد، اساتید شایسته موجود نیز از تیغ تیز حذف در امان نخواهند بود.

(۱) مصوبه شماره ۱۰۲۸ شورای عالی انقلاب فرهنگی: «جایگاه، اهداف و وظایف شورای عالی انقلاب فرهنگی»، جلسه: ۴۰۹، تاریخ تصویب: ۲۰ آبان ۱۳۷۶، تاریخ ابلاغ: ۲ آذر ۱۳۷۶



مصائب دانشجویی در سایه آموزش مجازی

فرنوش رفیعی دولت‌آبادی - کارشناسی جامعه‌شناسی شهید بهشتی



از سال ۱۳۹۸ با همه‌گیری ویروس کرونا آموزش مجازی آغاز شد. مسلماً نمی‌توان با ابهام و آشفتگی حاکم در سال ۱۳۹۸ انتظار و انتقادی به ترم اول دانشگاه مجازی وارد کرد، در این نوشته قصد داریم از تجربیات خودم در ترم دوم دانشگاه مجازی صحبت کنم. زمانی که لپ‌تاپ من مشکل پیدا کرد، شیوه برخورد یکی از اساتید به نحوی بود که گویی نمی‌توان بدون صحبت کردن در کلاس، ثابت کنم که در کلاس حضور دارم و به مطالب گوش گوش می‌کنم. آیا می‌توانستم خودم را از امکاناتی که داشتم جدا کنم؟ در کلاس برخی از اساتید ارزیابی استاد از من، نه ارزیابی دانش و اشتیاق من به یادگیری بلکه ارزیابی سرعت اینترنت من و کیفیت صدای من بود. ویروس کرونا مردم سراسر جهان را خانه‌نشین کرد و تمام ساخت و مناسبات جهان امروز ما را تغییر داد اما گویی نتوانست عقیده برخی از اساتید دانشگاه شهید بهشتی را در مورد غیبت تغییر دهد. باور داشتن به این فرض که ارتباط و آموزش مجازی تنها نیازمند گوشی و اینترنت است باعث شد عمیق‌ترین مشکلاتی که دانشجویان در دوره کرونا با آن دست و پنجه نرم می‌کردند مانند بیماری، از دست دادن افراد خانواده، .. نادیده گرفته می‌شد. فضای آموزش مجازی با نظمی که دانشجویان و اساتید به آن عادت کرده بودند، تفاوت داشت بنابراین با روی کار آمدن دانشگاه مجازی اساتید برای شکل دادن نظمی جدید تلاش کردند، اما این‌ها شامل به روز کردن مطالب درسی، آشنا شدن با نرم‌افزارهای آموزشی نمی‌شد بلکه سعی بر آن بود که دانشجویان به هرنحوی سر کلاس حضور داشته باشند در واقع دانشجو به فردی تبدیل شد که باید او را کنترل کرد و زمانی که برخی از اساتید در کنترل کلاس

درس شکست می‌خورند سعی می‌کردند با به کارگیری انواع روش‌های تنبیهی کلاس را کنترل کنند. در اینجا باید پرسیم آیا هیچ کدام از این تهدیدها نتیجه‌بخش بوده است یا تنها باعث کاهش انگیزه دانشجویان شده است؟ مصون بودن اساتید از هرگونه نظارت بیرونی باعث شده است که آنان نیز انگیزه خود را از دست بدهند و اهمیتی نسبت به محتوای ارائه‌شده در ترم نداشتند. یکی از دلایل انفعال دانشجویان این است که تنها ابزار انتقادی که سیستم دانشگاهی در اختیار آنان قرار داده است نظرسنجی اساتید است و به کرات ثابت کرده است که نتایج آن تأثیری بر وضع موجود ندارد، بنابراین در این وضعیت صحبت کردن از اختیار و آزادی دانشجویان بی‌معنا است.

اکثر امتحانات به نحوی برگزار می‌شد که گویی این یک اصل بدیهی است که دانشجو می‌کوشد که تقلب کند بنابراین استاد در امتحانات مجازی موظف است که با محدود کردن وقت امتحان و سخت طرح کردن سوالات فضایی ایجاد کند که جلوی این اتفاقات را بگیرد. باید به این نکته توجه داشت که صرف دسترسی به اینترنت و تلفن همراه یا ۶۰ گیگ اینترنت دانشجویی نمی‌تواند انتظار بهره‌وری قابل قبولی از دانشگاه و آموزش مجازی داشت و همچنین باید در نظر داشت که ظرفیت جدیدی به وجود آمده است که ناشی از دانشگاه مجازی است و این وضعیت منجر به افزایش ظرفیت خشونت علیه دانشجویان شده است.

معرفی کتاب: دانشگاه و آموزش عالی - منظرهای جهانی و مسئله‌های ایرانی

نویسنده: مقصود فراستخواه

مریم مجیدی نسب - کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی شهید بهشتی

مقصود فراستخواه

دانشگاه و آموزش عالی

منظرهای جهانی و مسئله‌های ایرانی



در این شماره از نشریه بامداد که با محوریت موضوع دانشگاه بود، مناسب دیدیم تا به کتاب مهمی در این زمینه به پژوهش دکتر مقصود فراستخواه نگاهی انداخته و به گزیده‌ای از مطالب ارزشمند ایشان، بصورت اجمالی اشاره کنیم. فراستخواه در شروع گفتار خود این مسئله را یادآور می‌شود که: جهل مرموزترین دشمن پیشرفت، توانایی، رهایی و شکوفایی بشر است که در ذهن و جان ما لانه می‌کند و در اعماق پیدا و پنهان فرهنگ، نهادها و ساختارهای اجتماعی ما بازتولید و تکرار می‌شود. پس جرئت دانستن لازم است و چراغ دانایی باید افروخت. زیست اجتماعی ما به جایگاه آگاهی نیاز دارد. او به این مسئله اشاره می‌کند که: درست در حالیکه جهان پیش رو و آزاد و جوامع یادگیرنده در حال توسعه و موفقیت بی‌وقفه، زندگی مبتنی بر دانش را تجربه می‌کنند و علم مدرن هنوز آزمودنی‌ترین و نقدپذیرترین منبع قابل رجوع برای کشف و مسائل زندگی و حل رضایت بخش آن‌ها و تعالی حیات انسانی است، علم‌آموزی و علم‌ورزی مدرن در جامعه ایرانی، بحث‌انگیز شده و جا دارد که درباره‌اش تأمل بیش‌تری صورت گیرد. هر فصل از این کتاب به یکی از مهم‌ترین مسئله‌های ایرانی اختصاص یافته است؛ پرسش‌هایی از این نوع که: خاستگاه تاریخی و فلسفه وجودی دانشگاه چیست؟ چه الزامات ساختی کارکردی دارد؟ انسان دانشگاهی کیست و چه اخلاقیاتی دارد؟ علم و دانشگاه چه تحولاتی پشت سر گذاشته و به کجا رسیده است؟ سده بیست و یکم آبستن چه تحولات نوپدیددی در پی علم موج سوم است؟ بازار دانش و صنعت دانش چه قواعد و روال‌هایی دارد؟ دانش تا چه اندازه جهانی



در این کتاب طرح می‌شود، عبارت‌اند از: اصلاح نظام خط مشی‌گذاری عمومی، مقررات‌زدایی و توسعه اختیارات هیئت‌امنا، احیای شورای مرکزی دانشگاه‌ها و توسعه نقش هیئت علمی و شوراهای علمی در دانشگاه‌ها، تقویت بخش غیردولتی آموزش عالی و انجمن‌های علمی، تنوع منابع مالی دانشگاه‌ها با مشارکت و سهیم شدن اعضای هیئت علمی، استقلال دانشگاه‌ها در گزینش استاد و دانشجو، اصلاح آیین‌نامه انضباطی، اصلاح آیین‌نامه تشکله‌ها و فعالیت‌های دانشگاهی و دانشجویی، دسترسی آزاد به اطلاعات و دانش، امکان تعامل آزاد علمی با محیط جهانی.

فرهنگ دانشگاهی، زندگی دانشجویی و اخلاق علمی در ایران

احترام به استاد ریشه در نوعی فروتنی در محضر دانایی دارد. اشتراک‌گرایی علمی، اهالی علم را به اخلاقی بودن همکاری‌های جمعی و پرهیز از خشک‌دستی‌های علمی دعوت می‌کند. شک سازمان یافته در علم مستلزم گشودگی به غیر و انتقادپذیری است؛ همان‌طور که انصاف علمی به مثابه آن سوی دیگر نقد علمی به میان می‌آید. عام‌گرایی علمی با خود ارزش‌های جهان‌شمول را شایسته می‌سازد و بی‌طرفی یا بی‌غرضی علمی به ناشایستگی تعصب و پیش‌داوری و فضیلت استقلال کار علمی از تعلقات خاص مذهبی، سیاسی و اقتصادی دلالت می‌کند. نوع روابط استادان با هم و با دانشجو و تعهدات هنجاری زیسته‌شده در دانشگاه و اجتماع علمی، به رشد عاطفی، رفتاری، شخصیتی و اجتماعی دانشجویان کمک می‌کند، از جمله ابعاد اخلاقی به مفهوم عام با اخلاق علمی تنیده می‌شود مانند آزادمنشی و خویش‌حرمت‌داری اجتماعی که دانشجویان از رهگذار زندگی دانشجویی در فضای فرهنگ و اخلاق و منش علمی می‌توانند مشق کنند؛ زندگی دانشجویی بازتابی از حس هویت، الگوهای متمایز رفتاری، آرمان‌خواهی‌ها، کنج‌کاو‌ی‌ها، هم‌کنشی‌ها و خرده‌فرهنگ‌های دانشجویان در تجربه زیسته تازه‌ای است

مانند قدرت‌های اقتصادی، سیاسی، عقیدتی و ایدئولوژیک است. پس، گفت‌وگو و تعامل و مراودات دانشگاه و اجتماع علمی با سایرین، تنها در الگوی افقی و به دور از هرگونه تفوق (هژمونی) و سلطه، معنی‌دار می‌نماید و مستلزم استقلال و آزادی آکادمیک است.

آزادی علمی دانشگاه

آزادی علمی، ارزشی بنیادی در دانشگاه تلقی می‌شود که از مهم‌ترین الزامات ساختی-کارکردی جامعه علمی است و در تعریف آن گفته شده که اعضای اجتماع علمی، یعنی هیئت علمی آموزشی یا پژوهشی و دانشجویان، در فعالیت و کنش‌های علمی خود مستقل باشند و هیچ‌گونه فشار و سلطه‌ای از جانب عقاید و سازمان‌های سیاسی و مذهبی بر آنها تحمیل نشود. پس معنای آزادی علمی این خواهد بود که اعضای جامعه علمی بتوانند آزادانه به تحقیق و تولید دانش بپردازند، هرچندکه فرآیندهای پژوهشی آنان خوشایند افرادی مانند مدیرگروه، رئیس دانشکده و دانشگاه یا دولت یا سازمان رسمی ایدئولوژیک و مذهبی نباشد. همچنین هیئت‌های علمی باید بتوانند در این انتقال و ترویج و اشاعه دانش خود آزادانه فعالیت کنند. مثلاً در پژوهش و آموزش و خدمات علمی و حرفه‌ای خود ملزم به جانبداری‌های خاصی نباشند و در مجامع عمومی آن‌ها را بیان و ارائه کنند، در فناوری اطلاعات و ارتباطات مشارکت بورزند، آزادانه به نقد و بررسی آراء و نظریات بپردازند و دست به ابداع و نوآوری و یا حتی انقلاب فکری و علمی بزنند. همچنین معنای آزادی علمی این خواهد بود که دانشجویان در انتخاب محل و رشته مورد علاقه خود برای تحصیل، در طول مدت تحصیل، انتخاب واحدها، انتخاب مدرس، مشارکت نقادانه در مباحث درسی، ارزشیابی از مدرس، انتخاب موضوع مطالعات، مقالات و پایان‌نامه‌ها، انتخاب استاد راهنما، مشارکت و فعالیت دانشجویی و سایر فعالیت‌های تحصیلی و علمی و صنفی، بر مبنای استانداردهای مورد وفاق جامعه علمی از آزادی لازم و کافی برخوردار باشند. برخی از راهکارهای پیشنهادی برای نهادینه شدن آزادی علمی در کشور که

و تا چه مقدار بومی است؟ علوم انسانی و اجتماعی در این دیار با چه مسائل مضاعفی دست به گریبان است؟ اسلامی شدن دانشگاه چه مقوله‌ای است و از چه فضای گفتمانی نشأت یافته است؟ آیا دانش‌پژوهان ایرانی نقشی از اعمال و معانی روزمره خود در طرح در حال ساخته شدن دانش جهانی می‌زنند؟ تحقیقات نهادی و بالندگی هیئت علمی در دانشگاه چگونه روی می‌دهد؟ استقلال و آزادی آکادمیک چه حکایتی دارد و از دست دانشگاه برای توسعه اجتماعی چه بر می‌آید؟ در همه فصول یک سوی نگاه نویسنده به افق جهانی و سوی دیگر آن به موقعیت محلی و ملی بوده است. هر فصل حاوی وجوهی مسئله‌شناسانه، پایه‌های مفهومی و نظری فراهم می‌کند و شواهدی از نابهنجاری‌ها به دست می‌دهد و صورت به هنجار و مورد انتظار را به تصور در می‌آورد. در این شماره از بامداد به موضوعاتی از این کتاب خواهیم پرداخت که در جریان‌ات اخیر دانشگاهی مورد بحث بیش‌تری قرار گرفته است:

استقلال دانشگاهی

چرا دانشگاه مهم است؟ بحث بر سر علم و دانشگاه در واقع بحث بر سر نوع خاصی از نگرش‌ها و یک سلسله ارزش‌های اجتماعی، یک سبک زندگی، الگوهای خاصی از حل مسئله، نوع متفاوتی از قضاوت کردن، تعامل با دیگران، اداره زندگی اجتماعی، شیوه مدیریت و رهبری است. دانشگاه‌ها به دلیل ویژگی‌های خاص حرفه‌ای-تخصصی و متفکرانه، تنها وقتی کارآمد اثربخش و بهره‌ور می‌شوند که از استقلال آکادمیک و آزادی علمی و خودتنظیمی پویا و درونزا برخوردار باشند. استقلال، مهم‌ترین خصیصه اجتماع علمی است و نمی‌تواند در شرایطی صورت بگیرد که دانشگاه به بازوی فکری طبقه حاکم تبدیل شده و به ایدئولوژی‌های مسلط تقلیل پیدا کند. به تعبیر فرانسویس بیکن، دانش قدرت است و البته در عصر اطلاعات این موضوع صورتی مضاعف پیدا کرده است. بنابراین دانشگاه با تولید و مبادله دانش و مالکیت فردی و معنوی در محور معادلات قدرت قرار دارد و رقیب جدی سایر قدرت‌ها



دانشگاه و مسئله اسلامی شدن

با این فرض که اکثریت آحاد و گروه‌های جامعه ما از جمله دانشگاهیان، معتقد و علاقه‌مند به اسلام‌اند، طبعاً زمینه بیش‌تری فراهم می‌آید که هدف‌های اسلامی در دانشگاه و به صورت طبیعی و درون‌زا تعقیب شود و تحقق پیدا کند. چون از دو حال خارج نیست یا نظام جمهوری اسلامی خود را بر جامعه - خصوصاً طبقه متوسط فرهنگی و نخبگان دانشگاهی - تحمیل کرده‌است یا این نظام برآمده از اراده اکثریت معتقد به اسلام جامعه ماست. در فرض اول، اصولاً مشروعیت و کارایی نظام رو به زوال می‌رود و بنابراین اسلامی کردن بروکراتیک محیط علمی و نخبگی همچون دانشگاه، با یک چنین نظامی نه ممکن خواهد بود و نه مطلوب. اما اگر چنین نیست و فرض دوم درست است، پس آن اکثریت معتقد به اسلام در متن دانشگاه‌های ما نیز دایر است چون متن دانشگاه برآمده از همین جامعه است. بنابراین اگر قرار است هدفی اسلامی دنبال شود باید درون‌زا و آزادمنشانه و از دل مردمان سر بزند و جامعه آزاد ضامن این معناست.

آکادمیک و علمی پویایی و همراهی خلاق با تغییرات کنشگری فعال و ارتباط و تعامل با اجتماعات محل‌های گروه‌های مردمی زندگی روزمره اجتماعی حوزه عمومی و نیازها و تقاضاهای نوپدید در زیست جامعه و بازار کار و فعالیت مردمان، آن‌طور که باید انتظار رود بازداشته است. پس باید دانست که رسالت نقد و روشننگری اجتماعی دانشگاه در ایران با موانعی جدی روبه‌رو است. در این بخش مسئله بومی‌سازی دانش که از مسائل امروزی دانشگاه به شمار می‌رود نیز مورد بحث قرار می‌گیرد؛ آیا مراد از دانش بومی به معنای داد و ستد خلاق با دانش جهانی است یا گریختن از دانش جهانی؟ تعامل بین‌المللی در علم است یا توهمات کاذب و انزوا آور؟ برآیندی مربوط به اجتماع علمی است یا پروژه‌های سیاسی و دولتی؟ بررسی انتقادی علم است یا علم‌ستیزی و مسخ و مثله کردن آن؟ توضیح داده می‌شود که در همه این پرسش‌ها شق اول ممکن است منعکس‌کننده معنای قابل درک از دانش بومی باشد اما شق دوم، آفتی برای علم و دانش در جامعه ما بر دانش بوده است.

که با ورود به دانشگاه به هم می‌رساند. همچنین توسعه مطلوب اخلاق حرفه‌ای، نه با قاعده‌نویسی‌ها و دستورالعمل‌های رسمی و اداری یا پند و اندرزهای گفتارهای بیرونی، بلکه از طریق بسترهای تعاملی و کنش‌های ارتباطی خود عاملان و طی فرایندهای واقعی در متن زندگی علمی آن‌ها میسر می‌شود. هنجارها، ارزش‌ها و منش‌های اخلاقیات حرفه‌گری علمی نه با تبلیغ و نصیحت‌گری یا بخشنامه‌های اداری بلکه با الگوی شیوع و انتشار درون‌زا در بستر فعالیت‌های خودجوش از سوی خود اجتماع علمی و دانشگاهیان توسعه می‌یابد. اما در پژوهش‌های آماری که در این کتاب به دست می‌آید، نشان داده می‌شود که فعالیت‌های هیئت علمی در دانشگاه‌های ایران به طرز قابل توجهی فردی است و همکاری‌های موجود نیز عمدتاً در قالب رسمی صورت می‌پذیرد. نتیجتاً یادگیری دانشجویان نیز بیش‌تر به صورت فرایندی فردی و کم‌تر تعاملی است. برای مثال در یکی از این پژوهش‌ها نشان داده می‌شود که هرچقدر سابقه تحصیلی دانشجویان ایرانی بیش‌تر می‌شود، از انگیزش و انرژی عاطفی‌شان کاسته می‌شود.

دانشگاه و توسعه اجتماعی

دانشگاه‌های ما نه تنها نمی‌توانند با گشودن درها و برنامه‌های خود به اجتماعات محلی و گروه‌های مردمی و فضاهای عمومی نقش مورد انتظاری در آموزش‌های اجتماعی و کیفیت زندگی و نقد و روشننگری در حوزه عمومی و تقویت روح همبستگی ایفا کنند، بلکه به علل ساختی-کارکردی، قادر به توسعه شایستگی‌های کانونی و سرمایه‌گذاری اجتماعی و فرهنگی دانشجویان خود نیز نیستند. اکنون زندگی دانشجویی و رشد و بالندگی در پردیس‌های دانشگاهی تحت‌الشعاع تلاش برای گذراندن واحدها و اخذ مدرک قرار گرفته است. آثار و پیامدهای غلبه ایدئولوژی متمرکزگرایی دولتی از نوع دینی و سیاسی بر آموزش عالی ایران، دانشگاه‌های ما را از چالاکسی و خودگردانی



پیش به سوی کارخانه تک بعدی سازی

درباره تأثیر اخراج محمد فاضلی بر تجربه دانشگاهی دانشجویان

محمد خلیلیان _ کارشناس ارشد پژوهش علوم اجتماعی شهید بهشتی



در ماه‌های اخیر افراد مختلف، از دانشگاهیان گرفته تا سیاست‌مداران، دربارهٔ چیستی و چرایی و پیامد اخراج محمد فاضلی از دانشگاه شهید بهشتی نوشته‌اند و ابعاد دامنه‌دار این رخداد را شرح داده‌اند. با این حال، دربارهٔ تأثیر اخراج او بر دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی، گروهی که بیشترین ضرر را از اخراج او خواهند دید، چندان سخن گفته نشده است. در این جستار، خلاصه‌وار بخش‌هایی از ابعاد اخراج او را شرح می‌دهم که مابقی دگرگون شدن تجربهٔ آموزشی دانشجویان خواهد شد و استدلال می‌کنم که گروه جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی چگونه با ازدست‌دادن این استاد زبده، دانشجویانی تک‌بعدی تربیت خواهد کرد. یک احتمالاً مهم‌ترین مختصه‌ای که دانشجویان آن را از دست خواهند داد کلاس‌هایی است که بستری را برای یادگیری نگاه تطبیقی و تاریخی به روندهای دگرگونی جامعه فراهم می‌کرد. گرچه تعدادی از اساتید گروه جامعه‌شناسی فعالیت‌هایی در این حوزه دارند و دانشجویان از خلال گپ‌وگفت با آن‌ها می‌توانند از دانششان بهره‌مند شوند، کمتر می‌شود که در طول کلاس‌ها از تحقیقات تجربی آن سخنی به میان آورده شود. کلاس‌ها در دانشگاه شهید بهشتی غالباً محدود به آموزش فنون کمی پژوهش یا آموزش جان کلام نظریه‌هاست. کلاس‌های محمد فاضلی، به‌ویژه کلاس‌های جامعه‌شناسی شهری و جامعه‌شناسی سیاسی، از این نظر که سرشار بودند از شرح پژوهش‌های نمونه‌محوری با روش‌های تاریخی، بی‌نظیر بودند. فاضلی در حوزهٔ جامعه‌شناسی تاریخی و تطبیقی، پژوهش‌ها و ترجمه‌های متنوعی انجام داده و متخصص این حوزه است (فاضلی، ۱۳۸۹، اشتیاقی و فاضلی و کریمی ۱۳۹۳، فاضلی و محمودیان، ۱۳۹۵؛ ریگین، ۱۳۸۸؛ پیرسون، ۱۳۹۳). دانشجویان با گذراندن کلاس‌ها یا پایان‌نامه‌اش با او، ریزه‌کاری‌های این جنس پژوهش‌ها را می‌آموخت یا دست‌کم آشنایی اولیه‌ای با آن‌ها می‌یافت و می‌توانست طیف

وسعی از ایده‌های تجربی خودش را بهتر فهم کند و در زندگی فکری خودش دست‌بازتر بیندیشد. با اخراج فاضلی از دانشگاه، دانشجویان به‌احتمال زیاد این عینک نظری و روشی را از دست خواهند داد؛ عینکی که او روایتی جذاب از آن داشت که ویژهٔ دانشگاه شهید بهشتی بود و نظیرش را نمی‌شد به‌سادگی در دیگر دانشگاه‌ها پیدا کرد. دو نگاه تطبیقی-تاریخی فاضلی آن‌جایی برای دانشجویان حیاتی‌تر می‌شود که در نظر بگیریم گروه جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی از فقر تنوع روشی و نظری رنج می‌برد. به‌خلاف دانشگاه‌هایی همچون تهران و علامه طباطبایی و خوارزمی که گروه‌های جامعه‌شناسی به‌نسبت بزرگی دارند، گروه جامعه‌شناسی شهید بهشتی کوچک است. افزون‌براین، اعضای هیئت علمی هم به‌طور معمول افرادی‌اند که یا در همین دانشگاه دانش آموخته‌اند یا شیوه‌های تحلیل جامعه‌شناختی‌شان به نگاه غالب در گروه نزدیک است. بیشتر آثار این گروه کوچک و هم‌فکر، در حوزهٔ پژوهش‌های کمی آمارمحور بوده است. به‌همین سبب، اساتید بیشتر به آموزش تکنیک‌هایی همچون پیمایش گرایش دارند. افزون‌براین، نظریه برای آن‌ها اهمیتی دست‌چندم دارد و همین که دانشجویان لپ‌کلام مکاتب نظری گوناگون را بیاموزد، برایشان کفایت می‌کند؛ چراکه آنچه

دست‌آخر برای آن‌ها اهمیت دارد این است که داده‌های پیمایشی معتبری از جهان تجربی به‌دست آید. از این منظر، جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی، چنان‌که برخی اساتید هم بر آن صحنه می‌گذارند، بیشتر به‌درد آسیب‌شناسی لحظات قطعی جامعه ایران می‌خورد تا اینکه نگاهی چندجانبه، تاریخی، انتقادی و نظریه‌محور به ایران پرمسئله کنونی داشته باشد. حضور محمد فاضلی در این فضا، به‌سبب آشنایی‌اش با پژوهش‌های کیفی (امیری و فاضلی و عبادی، ۱۳۹۳) و کمی (فاضلی، ۱۳۸۶) و تطبیقی‌تاریخی (فاضلی، ۱۳۸۹) و همچنین به‌سبب ترغیب دانشجویان به خواندن منابع اصلی و تحذیر آن‌ها از مطالعه منابع دست‌چندم، باعث می‌شد دانشجویان با نظریه‌ها و روش‌های دیگری نیز آشنا شوند. آشنایی آن‌ها از سوی مایه رشد آکادمیکشان می‌شد و از سوی دیگر، اگر علاقه‌مند به پژوهش غیرکمی بودند، از سرخوردگی‌شان جلوگیری می‌کرد. سه، اخراج فاضلی از دانشگاه کورسوی تغذیه از تنوع نظری-روشی را بر دانشجویان خواهد بست و گروه جامعه‌شناسی را به کارخانه تحویل کمی‌پژوهان بدل خواهد کرد. گفته‌های من البته بدین معنی نیست که در آموزش‌های پیمایشی و آمارمحور خردی نیست. همچنین حرفم این نیست که این تحقیقات از مایه علمی کمتری برخوردارند. چنین پژوهش‌هایی بی‌شک کاربردی‌اند و گاه می‌توانند بسیار عمیق باشند □ ازقضا، دانشگاه شهید بهشتی از بهترین دانشگاه‌های ایران برای یادگیری چنین شیوه‌ای از پژوهش است. مسئله این است که وقتی گزینه‌های دیگر در اختیار دانشجو نباشد و او نیاموخته باشد که تاریخی و انتقادی بیندیشد، ناخواسته به نوعی جزم‌اندیشی درخواهد غلتید. محمد فاضلی آن اهرمی بود که در مقابل جزم‌اندیش‌شدن دانشجویان می‌ایستاد. پایان‌نامه‌هایی که او مشاور یا راهنمای آن‌ها بود غالباً از روش‌های ترکیبی تحلیل جامعه‌شناختی بهره می‌برد. البته که او هم، مثل هر جامعه‌شناس دیگری، به لحاظ معرفتی با برخی مکاتب موافق‌تر بود و برخی دیگر را قبول نداشت. بالین‌حال، در پژوهش‌های جامعه‌شناختی‌اش صلیت روش‌شناختی نداشت و این را به دانشجویانش می‌آموخت. به لحاظ معرفتی، طیف وسیعی از دیدگاه‌ها را به رسمیت می‌شناخت و طرفدار به‌کارگیری بینش جامعه‌شناختی در برخورد با مسائل اجتماعی بود. بنابراین، می‌شد به‌انحای مختلف با او کار کرد. او وزنه‌ای بود که اگر اهل عدد نبودید می‌توانستید برای پژوهستان به او تکیه کنید و صرف نبود او، بسیاری از دانشجویان را از خواندن جامعه‌شناسی در این دانشگاه ناامید خواهد کرد. چهار. محمد فاضلی دو ویژگی به‌هم‌مرتبط

دیگر نیز داشت که دانشجویان با محروم‌شدن از آن‌ها سخت سرخورده خواهند شد. نخست اینکه او جامعه‌شناسی تجربی بود. بدین‌معنا، همواره در همه کلاس‌ها و پژوهش‌هایش، علاوه بر بحث‌های نظری، درباره جزئیات تجربی به‌تفصیل بحث می‌کرد. او شناختش از پیچیدگی‌های حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و محیط‌زیستی ایران را با دانشجویان به‌اشتراک می‌گذاشت و آن‌ها را به نظری‌فکرکردن به مسائل جامعه ایران وامی‌داشت. افزون‌براین، او تنها استاد فعال در جامعه‌شناسی حوزه عمومی بود که در گروه جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی اشتغال داشت. پنج. از آن‌جایی‌که بامداد مجله‌ای دانشجویی است و محدودی خواننده دارد، می‌توان بی‌تعارف اظهار کرد که گروه جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی در میان دانشگاه‌های دولتی تهران چه‌بسا کم‌کارترین دانشگاه در حوزه عمومی است. اساتید جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی، به‌خلاف اساتید دانشگاه‌هایی مانند تهران و علامه طباطبایی و خوارزمی، غالباً در سخنرانی‌ها شرکت نمی‌کنند. همچنین، علاقه‌ای به نوشتن در مجلات روشن‌فکری ندارند و در بحث‌ها و میزگردهای روشن‌فکری اثری از آثارشان نیست. آن‌ها ترجیح می‌دهند مقالات علمی‌شان را برای انگشت‌شماری از اهل علم بنویسند. محمد فاضلی اما تکاپوی نظورزانه در حوزه عمومی را جدی می‌گرفت و از قالب هنجارشدهٔ انفعال علمی فراتر می‌رفت. بخش وسیعی از فعالیت‌های او به سخنرانی، گفت‌وگو با مجلات روشن‌فکری، نوشتن دربارهٔ مهم‌ترین رخدادهای جامعه برای مخاطب عام و ساختن پادکست اختصاص داشت. ازقضا، او در این کار از موفق‌ترین جامعه‌شناسان ایران بود و هست و از معدود افرادی است که نوشته‌ها و سخنرانی‌ها و کتاب‌هایش به محافل خانوادگی ایرانیان راه یافته. شش. با توجه به این پیشینه، کلاس‌های او نیز عالی‌ترین عرصهٔ پیوند نظریات جامعه‌شناختی با بحث‌های روز بود. طرح‌درس‌های او همواره برای دانشجویان جذابیت داشت و هیچ‌گاه کسل‌کننده نبود. ممکن بود دانشجویان در کلاس ایرادهایی به نظرات او بگیرند، نقدشان کنند، مخالفت کنند و... اما سر آخر چیزی می‌آموختند و خسته نمی‌شدند. کلاس‌هایش به‌خلاف غالب کلاس‌های دانشگاهی در ایران، پرجنب‌وجوش بود و مهیج. دلیلی بود برای آمدن به دانشگاه و مفری بود برای یادگیری بیشتر و تربیت تفکر انتقادی. چنین کلاس‌هایی آرزوی هر دانشجویی است و ناگفته پیداست که محروم‌کردن دانشجویان از این نعمت تا چه‌اندازه می‌تواند

تجربهٔ دانشگاهی‌شان را تخریب کند. محمد فاضلی با اخراج از دانشگاه چیزی از دست نداد. چه‌بسا وقت و انرژی بیشتری برای تحقیق و کار در حوزه عمومی به‌دست آورد. دانشگاه اما استاد مهمی را از دست داد؛ کسی که می‌توانست با رویکرد تاریخی‌اش، با توجهش به تنوع نظری و روشی، با ترغیب افراد به مطالعه منابع اصلی، با گرایشش به توسعهٔ عملی و با کلاس‌های پرشورش، به‌سادگی، دانشجویان را سر ذوق آورد و افق بینش جامعه‌شناختی‌شان را بگسترده. کسی که می‌توانست پژوهشگران خلاق پرورد و استعداد دانشجویان را سروشکل دهد. کسی که می‌توانست الگویی باشد برای کار جامعه‌شناختی معطوف به عمل هرچند کوچک. اخراج او گروه جامعه‌شناسی را به‌سوی کارخانه‌شدن سوق خواهد داد؛ کارخانه‌ای برای تولید افراد یکسان‌اندیش، با درجهٔ خلاقیت اندک، نگاه تک‌بعدی و با پاهایی که بیش از اینکه روی زمین باشد و به سرزمین بیندیشد، روی هواست و اندیشیدن نیاموخته است

پیوست

* به‌سبب اینکه استفادهٔ چندباره از واژهٔ «دکتر» مایهٔ سخت‌خوان‌شدن متن می‌شد، این واژه را از سراسر متن زدودم.

منابع

اشتیاقی، معصومه، فاضلی، محمد. و کریمی، علی. «رویکردی ساختاری-نهادی به علل ناپایداری ائتلاف مشروطه‌خواهان». مجله جامعه‌شناسی تاریخی. دوره ۶، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۳، صفحه ۹۳-۱۳۶. امیری، نادر. فاضلی، محمد. و عبادی، اعظم. «روایت‌گری در سریال طنز شب‌های برره: کنش زبانی در فضای محدودیت‌های گفتمانی». مجله جهانی رسانه، دوره ۹، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۳، صص. ۱۹۰-۱۶۳. پیرسون، پاول. سیاست در بستر زمان: تاریخ، نهادها و تحلیل اجتماعی. ترجمهٔ محمد فاضلی، نشر نی. ۱۳۹۳. ریگن، چارلز. روش تطبیقی: فراسوی راهبردهای کمی و کیفی. ترجمهٔ محمد فاضلی، نشر آگه، ۱۳۸۸. فاضلی، محمد. جامعه‌شناسی مصرف موسیقی. پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات. ۱۳۸۶. فاضلی، محمد. بنیان‌های ساختاری تحکیم دموکراسی: تجربه دموکراسی در ایران، ترکیه و کره جنوبی. انتشارات کندوکاو. ۱۳۸۹. فاضلی، محمد. و محمودیان، معصومه. «تحول نقش دولت در صنعتی شدن: بررسی تطبیقی-تاریخی ایران و مالزی». مجله جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه، سال پنجم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۵، صص. ۱۴۵-۱۱۵.



در گروه چه می‌گذرد؟

فاطمه زارع مقدم - کارشناسی جامعه‌شناسی شهید بهشتی

دیگری این توانایی را در خود رشد داده‌ایم. این نتیجه قرن‌ها حافظه تاریخی است؛ بدان معنا که دیگر بزرگ‌ترین و عجیب‌ترین بحران‌های اجتماعی نیز ما را نمی‌ترسانند. این مسئله تنها از صدقه سر دو دسته عوامل بوده است: حاکمان بد و مردم نابخرد. به نظر شما کشوری که سالهاست با قدرت‌های بزرگ جهان یکه به دو می‌کند و شاخ و شانه می‌کشد، میلیاردها دلار منابع مالی بلوکه شده دارد، بحران‌های اقتصادی و سیاسی بزرگ را در خود می‌پروراند و در مرز ورشکستگی است؛ با پاکسازی سیاسی دانشگاه‌های مطرح، آب در دلش تکان می‌خورد؟ اصلا. نهایتاً دو هفته ذهن‌مان درگیر می‌شود، عصبانی می‌شویم، مخالفت می‌کنیم و سپس در مرحله نهایی، ما از یاد می‌بریم. زیرا یاد گرفته‌ایم ما عاملان موثر و تصمیم‌گیرنده در زندگی‌مان نیستیم. ما بالاخره متوجه شده‌ایم، دنباله این طناب‌ها که به دور گردن خود بسته‌ایم، دست کسانی است که هر وقت می‌خواهند گره آن را شل و سفت می‌کنند. مشکلات معیشتی ما بزرگ‌تر از آن است که حالا بخواهیم به ریزش و افزایش‌های این مدلی دانشگاه اهمیت بدهیم. مگر دیگر عجیب است که بعضی اعضای خاص هیئت علمی یکهو دانشیار می‌شوند و یکسری دیگر به طرز عجیبی استادیار می‌مانند؟ مگر غیر از این است که مدیر دانشگاهی برگردد و یک ساعت تمام مدارک را ناقص و تحریف شده تحویل مردم دهد تا مشکل دامن‌گیر خودش نشود؟ شما تعجب می‌کنید اگر از این به بعد از شما بخواهیم، در دانشگاه که راه می‌روید آرام سخن بگویید تا صدایتان اینطرف و آنطرف نرود؟ این‌ها که دیگر تعجب ندارد ما راه امن را پیشرویتان قرار دادیم؛ دانشجویی کنید. نمره بیاورید، مدرک بگیرید، ادامه تحصیل دهید، باز هم مدرک بیاورید، (از ایران خارج نشوید، همینجا دانشجویی کنید) مدارک را قاب کنید، سر کار بروید، رزومه خود را تقویت کنید، سراغ مناصب بهتر بروید، ازدواج کنید، بچه بیاورید (زیاد)، بچه‌هایتان را شیعه و موافق نظام و مخالف آمریکا بار بیاورید، همین‌ها را به بچه‌هایتان بیاموزید و بعد هم عاقبت بخیر شوید. در بین مسیر یادتان باشد حرف نزنید، اگر

می‌بارید، طبیعی و قابل پیش‌بینی بوده؟ چرا دکتر گلشنی آنطور پاسخ داد؟ و صدها سوال دیگر. پاسخ برآمده از گروه این بود: "دانشجویی کنید." حتی برای کسانی که سالهاست دانشجو هستند نیز پاسخ گنگی بود. حالا اینکه اصلا تعریف دانشجو و دانشجویی چیست، بماند. تصور ما بعد از چند سال در دانشگاه بودن و سر و کله زدن با مفاد درسی این بود که دانشجوی میکروبیولوژی یک‌طور دانشجویی می‌کند و دانشجوی جامعه‌شناسی طور دیگر. اصلا دانشجویی جامعه‌شناسی و گروه علوم اجتماعی، هویت دیگری دارند که آن‌ها را از بقیه محیط‌های آکادمیک متمایز می‌کند. یعنی منظور این بود که برگردم و خودم را میان انبوهی از نظریه غرق کنم و بعد نمره بیاورم؟ یا برگردم و به آن انبوه نظریه کمی فکر کنم و بعد پارو بزنم؟ این سوالی است که هنوز جوابش را نمی‌دانم. البته همه ما در لحظه به این سوال پاسخی می‌دهیم که به اولویت‌های زندگی شخصی‌مان بر می‌گردند و قرار نیست اینجا دادگاه راه بیندازیم تا همدیگر را بابت کرده‌ها و نکرده‌هایمان قضاوت کنیم. اما به راستی کنش درست جمعی چه بود؟ در حال حاضر باید چه کرد؟ مسئله اینجاست که برخی از ما فکر می‌کنیم با شرکت در یک تحصن و امضا دادن و بیایه نوشتن وظیفه خود را در حد توان انجام دادیم و دیگر داستان تمام شد، حتی با یک پایان بد. درست هم فکر می‌کنید؟ شما که نمی‌توانید با زور اندک دانشجویی خود، دست به تغییر ریشه‌های چندین و چند ساله بزنید و اصول فکری مقبول را تغییر می‌دهید. زور دست کس دیگری است؛ افرادی که من و شما نمی‌توانیم جلوی‌شان بایستیم و همین که پای بعضی برگه‌های مجازی و غیرمجازی را امضا می‌کنیم هم ریسک کرده‌ایم. بله، آن‌ها که فکر می‌کنند "اعتراض است دیگر، شما به عنوان شهروند حق اظهار نظر داری، از چه اینقدر می‌ترسی؟" ظاهرًا از بسیاری از فعل و انفعالات جاری آگاه نیستند و یا ما با یکدیگر در یک جامعه مشترک زندگی نمی‌کنیم. انسان خود به خود قابلیت انعطاف بالایی دارد و زود به شرایط و تغییرات آن عادت می‌کند. اما می‌دانید مایی که در ایران زیست کرده‌ایم، جور

یکی دو ماهی است که گروه علوم اجتماعی، با سرعت شاهد اخبار و تغییرات غیرمترقبه است. البته همه ما به خوبی متوجه شدیم که این صرفاً ظاهر ماجراست. پدیده‌ای که امروز سر از خاک درآورده مدت‌ها پیش بذرش کاشته شده و این دانشجویان هستند که تازه از اتفاقات اطرافشان با خبر می‌شوند؛ آن هم در زمان و موقعیتی که تنها می‌توانند از شنیدنش ناراحت شده و برای پیامدهای احتمالی پیش‌رویشان، اظهار نگرانی کنند. بعضی‌ها نیز دقت نظر بیشتری داشتند، زودتر نشانه‌ها را به هم ربط دادند و مسائل زمستانی گروه را پیش‌بینی کردند. گمان می‌کنم بهترین کلمه برای توصیف آن روزهای اول، "تلاطم" است. تعجب، عصبانیت، عجز؛ دانشجو دیگر حتی نمی‌دانست چگونه باید احساس کند چه برسد به فکر. اکثراً گمان می‌کردیم خبر اشتباه است؛ جویا شدیم و پیام آمد که صبور باشیم و البته مسکوت. این یعنی ماجرا یک شایعه‌پراکنی ساده نیست، بلکه آنچه که قبلاً ترسش را داشتیم، حالا به واقعیت پیوسته بود. ورودی‌ها متلاطم شدند، انجمن متلاطم بود، کم‌کم جریان، توسط چند شخصیت مطرح و سپس نهادهای خبرگزاری، رسانه‌ای شد و مردم هم متلاطم شدند. اما گروه؛ گروه همچنان ساکت بود. بعده‌ها متوجه شدیم بعضی از اعضای گروه نیز، نامه‌نگاری‌ها و اعتراضات مربوطه را انجام داده و بنا به صلاحدید خود دکتر، ماجرا را ساکت نگه داشته بودند. دلیل ماجرا چه بود؟ کنش درست چه بود؟ باید اعتراض می‌کردی یا نه؟ چرا در کنار اسم دکتر فاضلی، نام دکتر اباذری هم آمده بود؟ چرا بعداً دکتر امیدی هم به آن‌ها پیوست؟ آیا اینها به هم ربطی داشتند؟ آیا ماجرا سیاسی بود؟ آیا ماجرا سیاسی است؟ بعداً هم قرار است با همین بهانه‌ها، سیاسی بودن ماجرا را بپوشانند؟ آیا دست‌های پشت‌پرده در کار هستند یا همان دست‌هایی که به وضوح این طرف پرده می‌بینیم؟ باید ترسید و کنار آمد؟ آیا بیایه و کارزار راهگشا خواهند بود؟ چرا دانشگاه تهران ساکت است؟ چرا سوالات پاسخ داده نمی‌شوند؟ چرا برخی طوری بی‌تفاوتند انگار که مسئله مثل بارش برف زمستانی که همان موقع



و ما باید نسبت خود با آن را یک بار برای همیشه بسنجیم و با آن کنار بیاییم. فقط بعد از آن که تصمیم گرفتید، شعارهای نامربوط به موقعیت خود ندهید. در اینجا ما تبدیل به سه دسته می‌شویم: آن‌ها که افراط می‌کنند، آن‌ها که دانشجویی می‌کنند و آن‌ها که به معنای واقعی کلمه "دانشجویی" می‌کنند. ختم کلام آنکه همیشه، همیشه و همیشه امید برای تغییر هست. خصوصاً زمانی که همه می‌گویند راهی نمانده و شما صرفاً قرار است تلفات دهید. فقط یادمان باشد، این تغییر پایدار و سودمند، یک شبه، هیجانی، باشتاب و بدون هزینه صورت نمی‌گیرد؛ هیچگاه در طول تاریخ نیز این چنین نبوده است. "دانشجوی واقعی" باید هوشمند و سیاست‌مدارانه قدم بردارد و از همه مهم‌تر صبور باشد. قرار بود اینکه چگونه اینطور باشیم را در دانشگاه به ما یاد دهند اما فعلاً در مضیقه هستیم و اگر حواسمان نباشد، همین اساتید باقی‌مانده را هم به بهانه‌ها و دروغ‌های مختلف، از ما می‌گیرند. بنابراین، بله. باید دانشجویی کنیم؛ اما به گونه‌ای که جریانی از تعامل، گفت‌وگو، انتقال اندیشه، مباحثه با ظرفیت پذیرش نظر مخالف، جنبش علمی و مهم‌تر از همه تحرک فعال و سودمند در میان ما به وجود آید. امیدواریم روزی برسد که اگر دست‌های گروه هم بسته بود، ساخت دانشجویی آنقدر قوت داشته باشد تا کنش اثرگذار بیافریند و شعله امید به طور کل خاموش نگردد.

به رشد داشته باشیم؟ برای این اشخاص در خارج از این مرزها، سر و دست می‌شکافند، حال ما چقدر لایق بهره‌برداری و هم‌نشینی با سرمایه‌های علمی و اجتماعی‌مان هستیم؟ گمان می‌کنم هر کدام از ما باید جداگانه این سوال را از خود بپرسیم. دانشجو، استاد، مدیر، همکار، رقیب، شهروند، حاکم، مصرف‌کننده یا تولیدکننده؛ ما چقدر ظرفیت خود را برای تنفس در فضای اندیشمندان بالا برده‌ایم؟ آیا از حقوق و وظایف خود آگاه هستیم یا صرفاً سر خود را پایین انداخته‌ایم و محافظه‌کارانه از کنار معادله قدرت رد می‌شویم تا یقه خودمان گرفته نشود؟ مسائل این چنینی ابعاد بسیار گسترده‌تر از آن دارند که به راحتی درباره‌شان تصمیم بگیریم یا افراد را قضاوت کنیم. اما از نظر بنده، همین سردرگمی‌های بی‌جهت و بدون آگاهی که نهایتاً به بی‌تفاوتی ختم می‌شوند از همه مسائل خطرناک‌ترند. شما امروز به عنوان دانشجو ساکت می‌مانید و حقوق خود را پامال شده رها می‌کنید اما فردا مادر یا پدری هستید که نسلی را ترسو، محافظه‌کار و مصرف‌کننده بار می‌آورید. در این صورت از نظر جامعه‌شناختی، شما پدیده‌ای خطرناک و هزینه‌آفرین هستید اما از نظر سیاسی حکومت فعلی، ایده‌آل و مطلوب. حواسمان باشد که این رویکردهای فکری، شما را تبدیل به کنشگران و نهادهایی می‌کند که شب آخر، حمایت خود را از جریان‌های توسعه می‌گیرند و آن‌ها را به امان خدا رها می‌کنند؛ آن هم فقط به خاطر یک چیز: ترس از دست دادن قدرت. بالاخره قدرت پدیده مهمی است

هم زدید، مخالف نباشید. در غیر این صورت شما دنیا و آخرت خود را از دست می‌دهید، البته دنیاتان را ما می‌گیریم. حالا خود دانید. تک به تک ما می‌توانیم شهادت دهیم که امروزه، اجازه رشد آکادمیک به کسانی داده شده که حتی اندکی سواد لازم و کافی متناسب با موقعیت‌شان را ندارند و در عوض مسیر تنفس کسانی را بسته‌اند که ارزش علمی‌شان به هیچ عنوان قابل مقایسه نیست. ما در مملکتی زندگی می‌کنیم که در ساعت، در حال از دست دادن سرمایه‌های علمی و اجتماعی خود است و دیگر کک هیچ‌کس نمی‌گردد. در اصل ما از پله بی‌تفاوتی گذشته‌ایم، مسئله خودش تبدیل به ارزش شده است. آرزوی دانشجویست که به مرحله اپلای و مهاجرت دانشجویی برسد، "هر جایی جز اینجا." سازمان‌ها و نهادهای تبلیغاتی و تسهیلاتی برای مهاجرت به وجود آمده‌اند و هر کس که توانست، الگوی مردم است تا رمز موفقیتش را بازگو کند و حتی دست دیگری بگیرد تا بلکه نجات پیدا کنیم. مهاجرت دیگر یک گزینه میان گزینه‌های دیگر نیست؛ برای خیلی‌ها تنها راه باقی‌مانده است. جالب‌تر از همه آنجاست که بسیاری با خواندن آمار، به خود و ملت خود افتخار می‌کنند. برخی دیگر از "فراری‌ها" شکایت دارند و بعضی دیگر فقط می‌توانند تاسف بخورند. سوال اینجاست که اگر فرد در موقعیتی است که نه تنها قدر توانایی و مهارتش را نمی‌دانند بلکه او را توبیخ، طرد و زندانی می‌کنند، آیا می‌توانیم انتظار دیگری از او برای ادامه یک زندگی عادی و رو



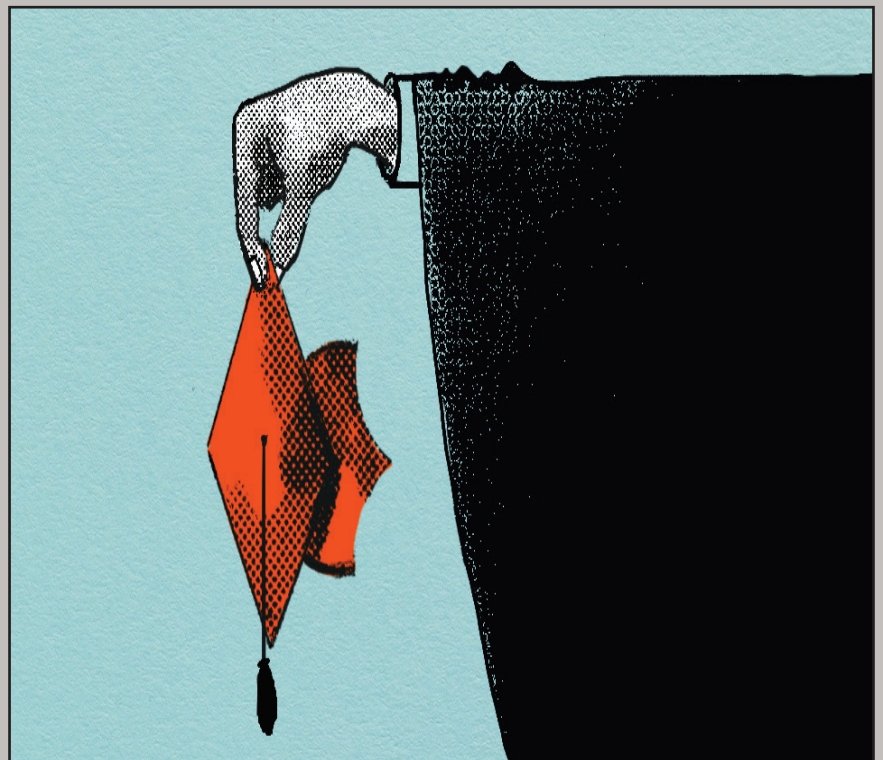
نهادی که نیست!

نیلوفر محمدی - کارشناسی جامعه‌شناسی شهید بهشتی

مدیریت بوروکراتیک در جهت احقاق منفعت سازمان‌های بزرگ‌تر باشد، در نهایت محیط آموزشی بی‌اعتباری را نتیجه می‌دهد که اساتید و کارکنان آن دست‌چین شده و در خدمت سیستمی که آن‌ها را گزینش کرده عمل می‌کنند، ملاحظه‌کار و بی‌خلاقیت‌اند، آن‌ها مفهوم «آزادی» که خود از درون‌مایه‌های اصیل محیط آموزشی است را در عمل می‌خشکانند و نیز با خواسته ذات سیستم - که همان بی‌پروایی افراد در بستر علم است (و مسلماً تحقق آن منوط به آزادی کامل ذهنی است) - دچار تعارض می‌شوند و جامعه دانشگاهی را تنها با محتواهای سانسور شده و در خدمت پیشبرد اهداف خود، کاملاً بی‌نقش دانش‌آموخته می‌کنند. در نتیجه نهاد دانشگاه به یک سازمان بی‌تأثیر بدل می‌شود که سر هیچ بزنگاهی نمی‌تواند به جامعه علمی و مدنی خود کمک کند و مردم نیز کم‌کم تنها روزنه‌های ایفای نقش و یا اعتراض را چه به صورت عملی و چه در طول زمان در قالب تفکرات اولیه ذهنی از دست می‌دهند؛ در واقع نگه داشتن یک پوسته خالی به نام دانشگاه در جهت استفاده به زعم و اعمال کنترل بیش‌تر بر کل جامعه. در آخر باید دانست که گذر کردن از رخدادهایی چنین و عدم واکنش مناسب جامعه دانشگاهی و دانشجویی می‌تواند خود به احتمال فروپاشی نهادی چون دانشگاه دامن زده و نیز به پیامدهای دیگری چون نارسایی علمی، از میان رفتن استقلال محیط آموزشی و گره خوردن اهداف آن به برنامه‌های سیاسی و بعضاً فکری و اعتقادی در راستای خواسته انحصارطلبان و... که می‌توانند به جد در ساختارهای خرد و کلان آینده اجتماع ایران تأثیر بگذارند، حتمیت ببخشند.

سازمان در دورمای یک کشور که در روند حذف انتخابی افراد فعال، رفته‌رفته مقدمات حذف ماهیت خود را آماده می‌کند به وقوع پیوست؛ اگرچه که همین اعتراضات کنترل‌شده و کوتاه نیز بی‌دست‌آورد سرکوب شد. حذف انتخابی اساتید با استدلال به گرایش‌های سیاسی، اعتقادی و غیره آن هم نه در نقل قول مستقیم و نیز تلاش و اصرار بر عدم شفافیت، خود به اندازه‌ای محکوم است که حتی نیازی به روایت واضح مضرات دست‌چین کردن جامعه علمی نیست؛ جدای از اینکه پرداختن به این موضوع در شمایی کلی‌تر دورمای فاجعه‌ای چون اختگی و بی‌اعتباری کامل نهاد دانشگاه را به گونه‌ای که چیزی جز ساختمان‌هایی ناکارآمد برای ذهن‌شویی اجتماعی باقی نماند، به دست می‌دهد. این موضوع که خود می‌تواند از نتایج سیستم و

دانشگاه یا همانکه نهاد آموزش عالی می‌نامیمش در بهمن ماه سال ۱۴۰۰ نمایی از چهره بحرانی خود که در طول آموزش مجازی قابل لمس‌تر می‌نمود را برای جامعه دانشگاهی و مدنی نمایان کرد. این برجستگی با انتشار اخباری در رابطه با اخراج اساتید مختلف از بستر علمی و آموزشی دانشگاه به وجود آمد و با به چالش کشیدن جایگاه اجتماعی دانشگاه و نیز مسائل و نگرانی‌های متعددی همراه شد. به همین ترتیب دلایل و پیامدهای متفاوتی برای ایجاد و انجام چنین رویکردهایی مانند انحصاری شدن محیط علمی، از میان رفتن کثرت مورد نیاز و در نهایت عقیم شدن نهاد دانشگاه به وجود آمد که لازم است به آن‌ها پرداخته شود. اخراج اساتید از دانشگاه‌ها و اعتراضات در پی آن نه در جهت صیانت از فرد که در راستای حفظ و صیانت از تأثیرگذارترین



گذشته، حال و آینده

فرصت‌ها و موانع احیای فضای دانشجویی

مصاحبه و تنظیم: شکبیا معظمی و امیرحسین خدای



تمایز چیست؟

اگر داده‌های دهه‌های ۵۰، ۶۰ و نیمی از دهه ۷۰ شمسی را مد نظر قرار دهیم، به وضوح تمایز بین مکاتب اوین و بهارستان را می‌توانیم ادراک کنیم. در گروه جامعه‌شناسی دانشگاه ملی ایران قبل از انقلاب و دانشگاه شهید بهشتی از سال ۱۳۶۲ و بعد از انقلاب فرهنگی، روش‌های تجربی و رویکرد کمی در تحقیقات اجتماعی بخصوص به همراه نوآوری‌ها و تثبیت استانداردهای کمی در روش‌شناسی و آمار در علوم اجتماعی، با حضور دو نفر از اساتید گروه به نام آقایان دکتر رفیع‌پور و دکتر چلبی، بیشتر از قبل تقویت شد. به گونه‌ای که گروه جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی با این استانداردهای علمی، تبدیل به یک گروه علمی پیشرو و هنجار گذار در زمینه معیارهای کمی در تحقیقات اجتماعی گردید. این خصیصه مهم‌ترین وجه تمایز بین آنچه که به نام مکتب اوین مشهور است، با مکتب بهارستان، که اولین دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران در باغی مصفا در محله بهارستان استقرار داشت، بوده‌است. اینکه وضعیت در مکتب بهارستان به چه صورت بوده و اینکه آیا در آن مکتب رویکرد کمی اصلا جایی نداشته، نمی‌توانم بصورت قطعی در باره آن اظهار نظر کنم و باید توسط یکی از اعضای دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران این موضوع توصیف و تشریح شود. آنچه که مهم است این است که:

اولا در گروه جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی فقط جنبه‌های کمی مورد توجه نیست و تحقیقات متعددی با رویکرد کیفی و یا ترکیبی انجام گرفته و مهم‌ترین رساله‌های پایان یافته در مقطع دکتری با رویکردهای تاریخی تطبیقی انجام شده‌است. ثانياً ممکن است هر یک از گروه‌های علمی با توجه به توانایی‌ها و بضاعتی که دارند، شکل بگیرند و به تربیت دانشجویان بپردازند. این امر نباید موجب برتری یا تفاخر نسبت به سایر گروه‌های علمی در دانشگاه‌های دیگر گردد. مهم آن است که به توانایی‌های گروه علمی در امر آموزش دانشجویان، توانمندسازی ایشان در امر پژوهش و تلاش برای مطالعه و بررسی مسائل اجتماعی و کسب شناخت از علل و عوامل موجدۀ این مسائل و ارائه راه حل‌ها پرداخته شود.

در دو سالی که از آغاز آموزش مجازی گذشت، بخش عظیمی از ظرفیت‌های فضای دانشجویی گرفتار محدودیت شد. از امکان ارتباط دوجانبه تا استفاده از امکانات فضای فیزیکی دانشگاه، همگی موجه به شکل‌گیری ساختاری جدید شدند که در آن قدرت دانشجویان برای ایجاد تغییر به شدت کاهش یافت. این مصاحبه که در پایان پاییز ۱۴۰۰ ضبط و تدوین شده، در ابتدا به منظور آشنایی بیشتر دانشجویان (خصوصاً جدیدالورودها) با فضا و امکانات دانشجویی گردآوری شد. باشد که با یادآوری امکانات و احتمالات موجود که کمتر در فضای مجازی از آن‌ها صحبت می‌شود، تسهیل‌گر بازتعریف «دانشگاه» و مانع عادی‌سازی وضع فعلی شود.

مصاحبه با امیر اکبری قمصری، مدیر گروه جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی

در ابتدا خیر مقدم عرض می‌کنم به دانشجویان ورودی جدید در سه مقطع کارشناسی، ارشد و دکتری. بخصوص دانشجویان سال اول کارشناسی که بواسطه شیوع ویروس کووید ۱۹ و برای حفظ سلامتی اساتید و دانشجویان و جلوگیری از شیوع بیماری کرونا، کلاس‌ها بصورت مجازی تشکیل شده و دانشجویان سال اول که تازه تحصیلات دانشگاهی خود را آغاز کرده‌اند، امکان تجربه کلاس‌های حضوری در دانشگاه را نداشته‌اند، بیشتر مورد مخاطب هستند و امیدواریم شرایطی فراهم شود تا با حضور دانشجویان در پردیس دانشگاه، امکان دیدار فراهم شود.

۱. بنظر شما آیا تمایز تاریخی مکتب اوین و مکتب بهارستان صحیح است؟ زمینه‌های این

۲. می‌دانیم در دو سال گذشته بسیار شرایط متفاوتی برای آموزش رقم خورده‌است؛ گروه جامعه‌شناسی در این دو سال با چه چالش‌ها و مزایایی روبرو بوده؟

در دو سال گذشته آموزش دانشگاه‌ها با یک چالش بسیار جدی مواجه شد و آن این بود که چگونه در دوران شیوع بیماری کرونا بتوانند اقدامات آموزشی، پژوهشی و امور جاری خود را سازماندهی کنند. خوشبختانه دانشگاه شهید بهشتی جزو اولین دانشگاه‌هایی بود که توانست در ظرف مدتی کمتر از دو هفته، تمامی کلاس‌های درس را در قالب مجازی بازتعریف و نسبت به برگزاری کلاس‌های درس بصورت آنلاین اقدام کند. این اقدام دانشگاه بسیار امیدآفرین و باعث افتخار بوده‌است. در این مسیر دغدغه‌های اساتید و دانشجویان نیز مورد توجه بوده و به مرور با اقدامات به موقع نسبت به رفع این دغدغه‌ها اقدام شده‌است. در حال حاضر کلاس‌ها برگزار می‌شوند. محتوای آن برای دسترسی‌های بعدی ضبط و نگهداری می‌شوند. تیمی از کارشناسان فنی برای پاسخگویی به سئوالات و رفع اشکالات برای ورود به کلاس در حال کمک و حمایت از اساتید و دانشجویان هستند. جلسات دفاع از پایان‌نامه‌های ارشد و رساله‌های دکتری بصورت مجازی برگزار می‌شود. جلسات شوراها در سطح گروه، دانشکده و دانشگاه بصورت آنلاین برگزار می‌شود. مهم‌ترین چالش موجود دسترسی دانشجویان به منابع



«دانشجویی است» و اینکه به قول معروف «دنبال درس و مشق خود باشند». بطور دقیق‌تر یعنی حضور به موقع، مرتب و منظم در کلاس‌های درس، مشارکت فعالانه در کلاس و مباحث درسی، انجام تکالیف درسی، مشارکت در برنامه‌های انجمن علمی و نظایر این است. انتظار می‌رود دانشجویان در این زمینه‌ها نقش ایفا کنند. البته دانشجویان می‌توانند در مورد موارد ذکر شده نظر داشته‌باشند، بخشی از این نظرات بخصوص در رابطه با برنامه‌ریزی ترمی و یا برنامه امتحانات در قالب بازخوردهایی بطور مداوم رصد شده و مورد توجه قرار می‌گیرد. اما اساسا در برخی از حیطه‌ها صلاح نیست که دانشجویان وارد شوند و این دقیقا به خاطر خصوصیات و الزاماتی است که امور آموزشی دارد.

۹. ممکن است برخی - از بین دانشجویان و عامه مردم- تصوراتی غیرواقعی در زمینه کاربردها، موقعیت‌های شغلی و ... درباره رشته‌های علوم اجتماعی داشته‌باشند؛ بنظر شما این تصورات چیست و چقدر به واقعیت نزدیک است؟

من از این تصورات غیرواقعی خبر ندارم. جا داشت که آنها را کمی توصیف کنید یا مثال بزنید. عالی‌الاصول موقعیت‌های شغلی که برای دانشجویان و دانش‌آموختگان جامعه‌شناسی مطرح است، عموما در زمینه‌های آموزشی (مثل تدریس در مدارس، دبیرستان، موسسات و یا دانشگاه) و یا پژوهشی (مثل پرسشگری، استخراج پرسشنامه، سازماندهی و انجام تحقیق، کار با نرم افزار SPSS، انجام محاسبات توصیفی و تحلیلی و تدوین گزارش، برگزاری کارگاه‌های تخصصی و نظائر آن) است. برخی نیز وارد کار ترجمه متون می‌شوند و یا به عنوان خبرنگار به عرصه‌های ژورنالیستی ورود می‌کنند. موسسات تحقیقاتی متعددی وجود دارند که به دنبال جذب نیروهای قابل در زمینه تحقیقات اجتماعی هستند. بنابراین کاری که باید دانشجویان جامعه‌شناسی انجام دهند، ارتقای دانش و بینش خود می‌باشد تا بتوانند در چنین مراکزی به کار گرفته شوند.

۱۰. درباره کار دانشجویی چه فعالیت‌هایی هم توسط گروه و هم توسط خود دانشجویان می‌تواند صورت بگیرد؟

ظرفیت کار دانشجویی در دانشکده‌ها بسیار ناچیز و محدود است. عموما در حوزه‌های اجرایی، آموزشی و پژوهشی دانشجویان می‌توانند به کار دانشجویی بپردازند. در حوزه‌های اجرایی مثل کار در کتابخانه، در حوزه آموزشی به عنوان آموزش یار اساتید، در حوزه پژوهشی به عنوان دستیار تحقیقاتی یک پروژه.

مرحله قبل از ورود به دانشگاه است. دانشجویان بر اساس علائق خود، که می‌تواند مبتنی بر آگاهی و بررسی‌های عمیق و یا سطحی باشد، اقدام به انتخاب رشته می‌کنند. در طول تحصیل ممکن است علائق انسان‌ها تغییر کند و بنابراین هم می‌توانند تحت شرایط خاصی تغییر رشته دهند و هم در مقطع ارشد، در رشته‌های دیگری ادامه تحصیل دهند. بخشی از آشنایی با گرایش‌ها مختلف در طول تحصیل و در کلاس‌های درس و توسط اساتید به دانشجویان منتقل می‌شود. بخشی دیگر می‌تواند توسط دانشجو و بطور مستقل از طریق حضور در سایر دانشکده‌ها و شرکت در برخی از کلاس‌های ایشان کسب گردد. البته الان که کلاس‌ها بصورت مجازی برگزار می‌شود، این کار دشوارتر از قبل شده اما هنوز ممکن است و مدخل آن صحبت با استاد مربوطه و شرکت در کلاس‌های مجازی بصورت می‌همان است تا آگاهی‌های عمیق‌تری نسبت به درس و رشته‌های دیگر ایجاد گردد. همچنین در حال حاضر امکان تحصیل در دو رشته اصلی و فرعی مهیاست. دانشجویان علاوه بر تحصیل در رشته اصلی خود، می‌توانند در یک رشته فرعی دیگر که علاقمند باشند، تحصیل کنند و با گذراندن تا ۲۵ واحد از آن رشته، مدرک معتبر برای رشته فرعی گذرانده‌شده را دریافت نمایند.

۷. آیا برنامه‌ای برای دادن حق انتخاب به دانشجو در رابطه با اساتید وجود دارد؟ چنین موضوعی از جانب گروه به عنوان یک مسئله به رسمیت شناخته می‌شود؟

گروه جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی دارای تعداد محدودی عضو هیأت علمی است. وقتی درسی در یک گروه علمی برای دانشجویان ارائه می‌شود، یعنی کلیه شرایط آن درس مورد تأیید گروه بوده‌است. حق دانشجویان در هر رشته علمی معطوف به انواع درس، از قبل تعریف شده‌است. درس پایه و تخصصی الزامی که ارائه می‌شوند، دانشجویان ملزم به گذراندن آن‌ها هستند. دانشجویان در درس اختیاری و کارورزی از این حق برخوردارند که دروسی را بردارند یا با استادی کار کنند که مورد نظرشان است.

۸. در حال حاضر دانشجویان به چه میزان می‌توانند در مسائل مربوط به گروه جامعه‌شناسی که شما مدیریت آن را عهده‌دار هستید، نقش ایفا کنند و نظر دهند؟ آیا برنامه‌ای برای بیشتر کردن میزان ایفای نقش و مشارکت آنان در مسائل مربوط به گروه نظیر برنامه درسی، محتوای درسی و اساتید وجود دارد؟

اگر نقش را وظیفه مورد انتظار از صاحب یک موقعیت اجتماعی تعریف کنیم، بنابراین رفتار مورد انتظار از دانشجویان در موقعیت دانشجو،

کتابخانه‌است که آن هم در حال بررسی است.

۳. برنامه جدیدی برای سال تحصیلی جدید در نظر دارید؟

قبل از دوران کرونا ما در ماه مهر برنامه‌هایی برای آشنایی دانشجویان نو ورود داشتیم و تور آشنایی با دانشکده و دانشگاه را برگزار می‌کردیم. مهر ماه امسال هنوز در پیک بیماری قرار داشتیم و واکسیناسیون ادامه داشت. قصد داریم با همکاری انجمن علمی دانشجویان جامعه‌شناسی، در دی ماه یک روزی را برای حضور دانشجویان در دانشکده تعیین کنیم تا دانشجویان با بخش‌های مختلف دانشکده آشنا شوند و بخصوص دیداری از کتابخانه مرکزی دانشگاه داشته‌باشند. البته می‌دانیم که فقط دانشجویانی که به شهر تهران نزدیک هستند، مناسب است که در این تور شرکت کنند. از این حضور تصاویر و فیلم‌هایی تهیه می‌شود که بعدا در اختیار سایر دانشجویان نیز قرار بگیرد.

۴. در شرایط عدم حضور دانشجویان در دانشگاه و دوری از کتابخانه‌های آن، آیا برنامه‌ای برای تسهیل دسترسی دانشجویان به منابع انجام گرفته‌است؟

بله اقدامات قابل توجهی انجام گرفته‌است. با مراجعه به سایت کتابخانه دانشگاه می‌توانید از این اقدامات مطلع شوید. تعداد قابل توجهی از منابع کتابخانه در حال تبدیل به منابع دیجیتال هستند.

۵. اکنون جای خالی دروسی مثل جامعه‌شناسی زنان و جامعه‌شناسی هنر در گروه حس می‌شود. با توجه به گستردگی علوم اجتماعی، برنامه‌ای برای بالابردن تنوع دروس دارید؟

برنامه دروس مقطع کارشناسی در حال بازنگری است. جلسات متعددی برای تحقق این هدف برگزار شده و این کار در حال انجام است. طبیعی است که بازنگری در دروس کار آسانی نیست و پروسه بسیار دشوار و زمان‌بری دارد.

۶. عدم آشنایی با انواع گرایش‌ها و موضوعات مطرح کنونی در رشته انتخابی معضلی است که ممکن است در دوره تحصیلات تکمیلی منجر به بلا تکلیفی و عدم شناخت علایق شود؛ آیا قرار هست اقدامی برای ارائه منابع گسترده‌تر و آشنایی عمیق‌تر و متنفک‌تر دانشجویان با گرایش‌ها مختلف علوم اجتماعی بگیرد؟ برای مسائلی از این قبیل همکاری بیشتر با دیگر گروه‌ها و دانشکده‌ها می‌تواند صورت گیرد؟

علائق و جهت‌گیری‌های تحصیلی در چند مرحله می‌تواند ایجاد شود و یا تغییر کند. اولین

مصاحبه با محمد یزدانی نسب، مشاور انجمن علمی جامعه‌شناسی و عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی



۱. تفاوت فضای دانشجویی در زمان تحصیل خودتان و حال را چگونه می‌بینید؟

من وقتی دوره کارشناسی‌ام که ورودی سال ۸۱ بودم را با زمان حال مقایسه می‌کنم، فضای دانشجویی آن دوره از دو نظر نسبت به اکنون پویاتر بود: ۱. فضای جامعه، انتقادیتر و رسانه‌ها فعال‌تر بود و طبیعتاً تعداد رسانه‌ها و فعالیت‌های مدنی بیشتر و دانشگاه هم متأثر از فضای بیرون، پویاتر بود. به علاوه، احساس می‌کنم دانشجویان در دهه ۸۰ از لحاظ اجتماعی و سیاسی دغدغه‌هایی با جنس متفاوت داشتند. در آن دوره دهه شصتی‌ها با آرمان‌ها و ایده‌های مذهبی و سیاسی نسل خود وارد دانشگاه شدند، برای مثال انجمن‌ها و تشکلات دانشجویی بسیار فعال‌تر بود و دانشجویان در اکثر مناسبات دانشجویی شرکت می‌کردند. شاید بتوان گفت حداقل در فضای دانشگاهی ما - دانشگاه بیرجند - فضای فعالیت دانشجویی غالب‌تر از جو آکادمیک و کلاس درس و فعالیت جمعی خیلی وسیع‌تر بود، اما امروزه دغدغه‌مندی دانشجویان و ایده‌آل‌هایشان بیشتر در زندگی شخصی تجلی یافته است. در دوره ما اکثر دانشجویان دست کم در یکی از تشکلات دانشجویی مثل انجمن علمی، بسیج، انجمن اسلامی و... عضو بودند که طبعاً به کار جمعی منتهی می‌شد. در حال حاضر انجمن‌ها به دلیل محدودیت‌ها و همگن‌تر شدن، دیگر برای سلايق متنوع دانشجویان کافی نیستند و نمی‌توانند همه آن‌ها را ذیل آرمان و ارزش‌های خود گرد آورند. دوره کنونی دوره شکل‌گیری هویت‌های چندگانه، سبک زندگی و فرهنگ‌های متنوع است که فضای دانشگاه نمی‌تواند همه آن‌ها را پوشش دهد و نیازمند گشایش بیشتر است.

۲. همان‌طور که گفتم امروزه اکثر کنش‌ها به دلیل تحولات اجتماعی و فرهنگی به حوزه فردی کشیده شده‌اند. ممکن است در موقعیت‌هایی خاص کنش‌های جمعی دانشجویی را شاهد باشیم اما کنش‌های جمعی یا فعالیت‌های جمعی تداوم ندارند. برای مثال در کلاس‌ها مشاهده می‌کنم بیشتر

همه‌گیری منجر به محدودتر شدن تعاملات دانشجویی شد. پیش از کرونا، دانشجویان در سال‌های بالاتر، در تجزیه و تحلیل و نگرش چندوجهی به مسائل پیشرفت می‌کردند، پس از کرونا کمتر شاهد چنین رشدی هستیم. البته این طبیعی است و ربطی به دانشجویان ندارد. در حال حاضر دانشجویان در بهترین حالت می‌توانند در فضای مجازی مشارکت داشته باشند که آن هم به دلیل مختل شدن زیست دانشجویی به حداقل رسیده است.

۳. از انجمن علمی و برنامه‌هایش بگویید. به نظر شما چه قابلیت‌هایی در انجمن علمی ارزش جدی‌تر گرفته‌شدن توسط دانشجویان را دارد؟

انجمن علمی می‌تواند در ایجاد چندصدایی در فضای دانشجویی، افزایش مشارکت افراد، تقویت زیست دانشجویی، آموزش آداب بحث و مجادله علمی و کنش جمعی موثر باشد، به خصوص انجمن علمی جامعه‌شناسی که به خاطر ماهیت این رشته، بالقوه با دیگر تشکلات دانشجویی مانند انجمن اسلامی دانشجویان آزادی‌خواه و بسیج هم‌پوشانی دارد. رشته جامعه‌شناسی با مسائل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ارتباط دارد و گستره وسیع آن می‌تواند امکان زیست دانشجویی دانشجویان با سلايق مختلف را درون انجمن افزایش دهد، بر خلاف سایر انجمن‌های تخصصی مانند رشته‌های فیزیک، مکانیک و... که به صورت تخصصی متمرکز بر یک رشته و یا مسئله‌ای خاص

بچه‌ها دوه‌دو یا تکی نشسته‌اند، لزوماً کنش‌گری که معطوف به دانشگاه باشد را ندارند اما در فعالیت‌های خارج از دانشگاه ممکن است کنش‌گران فعالی باشند. مثلاً دانشجویان در کلاس‌های موسیقی، تئاتر و... در خارج از دانشگاه فعالیت‌های زیادی دارد اما چون در دانشگاه تشکل‌هایی نیست تا ارزش‌های آن‌ها را نمایندگی کند و یا اگر هم هستند فضای خاص خود را دارند، این دانشجویان ترجیح می‌دهند فعالیت‌های خارج از دانشگاه داشته باشند. نکته دیگر، میزان امید دانشجویان به وضعیت کنونی و آینده است. داده‌های مراکز رسمی و هم‌چنین تجربه زیسته من نشان می‌دهد در زمان دانشجویی من کم‌وبیش امیدی به اشتغال در آینده وجود داشت. برای مثال می‌دانستیم حداقل ده درصد برتر کلاس برای شغل‌یابی به مشکل برنخواهند خورد. در حالی که اکنون امید به آینده و بهبود معیشت کاهش یافته و این بر محیط و کنش‌های دانشجویی نیز اثر گذاشته است.

۴. از تفاوت فضای دانشجویی قبل و بعد پاندمی کوید ۱۹ بگویید.

پیش از کرونا شکل‌گیری اجتماعات دانشجویی باعث ایجاد شکلی از زیست دانشجویی - چه در داخل و چه خارج از دانشگاه - و به طبع آن ارتقای دانشجویان در حوزه‌های مختلف می‌شد، آنان را با منابع و دیدگاه‌های مختلف آشنا می‌کرد و ارتباطشان با دانشجویان سایر رشته را تسهیل می‌کرد. این فضا به تقویت رویکرد انتقادی و تحمل چندصدایی کمک می‌کرد. در مقابل،



می‌توانند به صورت مستقیم با مدیر گروه صحبت کنند و مسائل را به ایشان بگویند که احتمالا راحت‌ترین و سریع‌ترین راهکار همین باشد. علاوه بر این سازوکارها، بسیاری از اوقات دانشجویان می‌توانند مسائل را با خود استاد درمیان بگذارند که فکر می‌کنم این امر در گروه ما کمی مغفول مانده است؛ از نظر من دانشجویان می‌توانند مسائل و مشکلات را با من استاد مطرح کنند. تعامل و گفت‌وگویی که بین استاد و دانشجو شکل می‌گیرد، می‌تواند برخی از مسائل را حل کند.

۷. مطالعه چه منابعی را برای هدفمندتر شدن نگرش دانشجویان پیشنهاد می‌کنید؟

جامعه‌شناسی بدون تاریخ، فلسفه، اقتصاد و حتی ادبیات و رمان ابتر است. بدون آن‌ها نمی‌توانید جامعه‌شناس شوید. ممکن است با انجام کارهای کلاسی، مطالعه منابع معرفی شده در کلاس و کسب رتبه برتر کلاس توفیق یابید ولی نمی‌توانید مدعی داشتن بینش جامعه‌شناختی باشید. تا زمانی که تاریخ ایران و جهان، فلسفه و برخی از نحل‌های روانشناسی و روانکاوی را نخوانید، نمی‌توانید به بینش جامعی که جامعه‌شناسی نیاز دارد، دست یابید. اگر به جامعه‌شناسان برجسته و کلاسیک نگاه کنید، عمدتاً مشاهده می‌کنید دانشی نسبی از حوزه‌های مختلف داشته‌اند. بنابراین، به عقیده من دانشجویان در کنار منابع ارزشمندی که در کلاس‌ها معرفی می‌شوند، حتماً باید در برنامه مطالعاتی‌شان این موارد را لحاظ کنند:

۱. دست کم دوره مدرن تاریخ ایران و تاریخ جهان
 ۲. فلسفه: شناخت نسبی فیلسوفان بزرگ مثل کانت، هگل و جریان‌های فلسفی
 ۳. روانکاوی
 ۴. نظام‌ها و تئوری‌های اقتصادی. حتی آثار ادبی داخلی و خارجی می‌تواند به این بینش کمک کند. به نظر من یک دانشجوی جامعه‌شناسی باید کلیتی از همه این‌ها را بداند و چنین امری در گسترش بینش ما موثر خواهد بود؛ به خصوص مطالعه تاریخ و فلسفه برای جامعه‌شناسی ضروری هستند. که دانشجویان باید به آن توجه داشته باشند.
- * برای کسب اطلاع از برنامه‌های انجمن علمی جامعه‌شناسی به کانال تلگرام @SBU Sociology مراجعه کنید.

روانشناسی، جامعه‌شناسی و... ترغیب کند. با وجود عدم اطمینان از شیوه دستیابی به آن، رویکرد دوم را موثرتر و مهم‌تر می‌دانم زیرا نتیجه رویکرد اول - خصوصاً به واسطه فضای مجازی - قابل مشاهده است. از نظر من، بسیاری از مباحثی که در این فضا ساده‌سازی شده و در اختیار مردم قرار گرفته، تاثیر زیادی در عمق‌بخشی به دانش عمومی ندارد و حتی گاهی مردم را از اصل موضوع منحرف کرده و مسئله را به ابتذال می‌کشد. بهترین کاری که می‌توان انجام داد، جدا از انتشار تحلیل‌ها و نتایج تحقیقات جدید، تشویق مردم به مطالعه است. تا زمانی که عموم مردم مطالعه نداشته باشند، راه میان‌بری وجود ندارد.

۵. فعالیت‌های دانشجویی خارج از انجمن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

فعالیت دانشجویی - چه داخل انجمن و چه خارج از آن - لزوماً نباید معطوف به نتیجه باشد. به خصوص در دوره کارشناسی، در فعالیت‌هایی مانند انتشار مجله، برگزاری نشست، شرکت در حلقه کتاب‌خوانی و... کنش جمعی اهمیت دارد و کنش‌ها نباید حتماً به نتیجه خاص یا تحلیل دقیق و درست ختم شوند. بر همین مبنا، معتقدم هرگونه فعالیت دانشجویی منجر به گسترش بینش، افزایش رواداری و تسهیل درک اندیشه‌های متفاوت و متضاد با خود می‌شود و فرد را نسبت به اندیشه‌های پیشین خود دچار شک می‌کند. فارغ از هدفی که یک برنامه دانشجویی دنبال می‌کند، در چنین برنامه‌هایی، تمرین رواداری و جامعه‌شناس شدن اهمیت دارد. فرصت برای بحث، مطالعه کتاب و در یک کلام تجربه زیست دانشجویی سبب نهادینه شدن منش علمی در طولانی‌مدت خواهد شد.

۶. دانشجویان به چه طریق می‌توانند نظر خود را پیرامون مسائل مختلف گروه جامعه‌شناسی اعلام کنند؟

به لحاظ رسمی چند سازوکار وجود دارد. ۱. دانشجویان می‌توانند در انجمن علمی نظر خود را بیان کنند و مشاور انجمن آن را در گروه مطرح کند. ۲. دانشجویان مطلب را به استاد راهنمای خود در میان بگذارند و استاد راهنما مسئله را در گروه مطرح کند. ۳. دانشجویان

کار می‌کنند. از این رو انجمن ما پتانسیل بالاتری برای پویاتر کردن زیست دانشجویی دارد. در رابطه با برنامه‌های انجمن: پیش از کرونا برنامه‌ها معمولاً با استقبال روبه‌رو می‌شد اما متأسفانه مجازی‌شدن، مشارکت دانشجویی را کاهش داده است. پیشرفت برنامه‌های انجمن به اعضای آن و همراهی دانشجویان وابسته است. من به‌عنوان مشاور و دانشجویان فعال در انجمن برنامه‌های متعددی در نظر گرفته‌ایم. از جمله نشست تاریخ اجتماعی ایران (که هر دو هفته یکبار برگزار می‌شود)*، نقد فیلم، نقد کتاب و برنامه‌های دیگر که می‌تواند برای دانشجویان مفید باشد. همانطور که گیدنز می‌گوید: «هدف رشته جامعه‌شناسی این است که در نهایت به شما نگرش جامعه‌شناختی بدهد.» ، انجمن و فعالیت‌های غیررسمی آن به‌عنوان مکمل کارهای آکادمیک کلاس درس موجب بازتر شدن دید دانشجویان و ایجاد بینشی بهتر می‌شود. امیدوارم مجازی‌بودن فعالیت‌ها مانع توفیقش نشود.

۴. به نظرتان برای معرفی علوم اجتماعی به مردم چه برنامه‌ای باید پیش گرفت؟

همواره دوگانه‌ای در رابطه با جامعه‌شناسی - در ایران و جهان - وجود داشته است: جریان اول جامعه‌شناسی را مانند علوم دیگر می‌داند و از نظر آنان جامعه‌شناس باید کار آکادمیک انجام دهد و انتشار آثار در حوزه عمومی وظیفه او نیست. جریان دوم ماهیت جامعه‌شناسی را متفاوت از علوم دیگر می‌داند و معتقد است باید نتایج کارهای جامعه‌شناختی را به صورت عمومی انتشار داد تا فهم جامعه‌شناختی مردم افزایش یابد. هر دو جریان استدلال، اهداف و دیدگاه‌هایی ویژه خود را دارند و از این نظر در حوزه خود کارکرد داشته و قابل احترام‌اند. اما فارغ از اینکه به کدام گروه متعلق باشیم، درباره انتقال علوم اجتماعی به عامه مردم دو رویکرد می‌توان در نظر گرفت:

۱. ساده‌سازی مفاهیم، که من با این نظر هم‌دل نیستم.
۲. ارتقا دادن فضای فرهنگی و برجسته‌سازی مسائل از طریق نهادهای مختلف مانند رسانه‌های قدیم و جدید و... که مردم را به مطالعه آثار علوم اجتماعی (تاریخ،

جامعه‌ی مدنی، حلقه مفقوده میان دولت و ملت

از حرف تا عمل

مجید شکفته - کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی شهید بهشتی

شاخص ادراک فساد به عنوان مطرح‌ترین شاخصی که در این حوزه به صورت بین‌المللی شناخته منتشر شده است و در واقع شاخصی جهت ادراک عمومی از فساد می‌باشد، ایران از بین ۱۸۰ کشور مورد بررسی، رتبه ۱۴۹ را دارد که نشان از عدم توجه کافی در این حوزه است. یکی از نتایج دردناک ضعف جامعه مدنی در کشور، به خشونت کشیده‌شدن و در بسیاری موارد بی‌ثمر ماندن اعتراضات و تجمعات مسالمت‌آمیز مردمی است که به دنبال بیان خواسته و رساندن دغدغه‌های خود به گوش مسئولین هستند. در این موارد می‌توان گفت کشور هزینه فقدان سازوکار مناسب اعتراض‌های مدنی را در کف خیابان‌ها می‌پردازد. در فضایی که امنیت عمومی به خطر می‌افتد، ساعات زیادی از وقت افراد در فضای هیجانی و گاهی به دور از عقلانیت صرف می‌شود و مهم‌تر از همه، زمینه برای به انحراف کشیدن و سوء استفاده برخی جریان‌ها در خلال اعتراضات به حق مردم فراهم می‌گردد. در حالی که در صورت وجود جامعه مدنی پویا و حضور نهادهایی که وظیفه انتقال و پیگیری منطقی ندهای جامعه را به مسئولان عهده‌دار باشند، کم‌تر شاهد چنین اتفاقاتی خواهیم بود. در راستای فراهم کردن بستری جهت انتقال مطالبات و خواسته‌های مردم و پیگیری وعده‌های مسئولین، فعالیت احزاب از اهمیت زیادی برخوردارند. در صورت رونق فعالیت در قالب حزب، خصوصا در جریان انتخابات مجلس و ریاست جمهوری، امکان نظارت و مطالبه‌گری به علت وجود دفاتر و پایگاه‌های یک حزب و ارتباط مداوم با مردم فراهم می‌شود. احزاب همچنین در صورت برخورداری از استقلال عمل نسبی می‌توانند در تعدیل قدرت میان دولت و جامعه سهم بسزایی

منافعشان در مقابل نیروهای مقابل دفاع کند و به این طریق امکان مشارکت فعال را برای آن‌ها در جهت بهبود جامعه فراهم می‌سازد. اصطلاح جامعه مدنی که در ایران تقریباً از زمان دولت اصلاحات شروع شد، در مدت این سال‌ها، مسیر پرفراز و نشیبی را پیموده است، اما در این روزها با وجود تعداد بی‌شمار رسانه، کمپین‌ها و نیز تاثیرگذاری عواملی مانند شبکه‌های اجتماعی از یک سو و خلأ حاصل از نهادهای مدنی از سوی دیگر، توجه به این بخش را بیش از پیش حائز اهمیت کرده است. جامعه مدنی در زمینه‌های مختلف می‌تواند به توسعه اجتماعی کمک کند؛ مانند توانمندسازی اجتماعی، ایجاد عدالت اجتماعی، برنامه‌مداری، تکرگرایی و قانونگرایی. به علت ثمرات بسیاری که وجود یک جامعه مدنی قوی به همراه دارد، بسیاری از متفکران وجود آن را شرط اساسی استقرار و دوام مردم سالاری می‌دانند. ولی این مهم که دیرزمانی است از دغدغه‌های فعالان مدنی و سیاسی است نتوانسته است در ایران به نحو مطلوب تحقق یابد. از آثار مهم جامعه مدنی پویا و مشارکت عمومی، نقش نظارتی در حاکمیت و جلوگیری از فساد است. در جوامع امروزی بخشی از بار فسادزدایی بر عهده نهادهای مدنی و تشکل‌های مردمی است. در این بین نقش رسانه‌ها و مطبوعات به عنوان یکی از ارکان جامعه مدنی بسیار پررنگ است که البته لازمه آن مساعد بودن فضای کار مطبوعات و از سوی دیگر اهتمام اهل قلم به بازتاب مناسب‌آرای مردم است. وجود شفافیت اداری و اقتصادی نقش بسیار مهم و ارتباط مستقیمی با مبارزه با فساد دارد. بر اساس آخرین رتبه‌بندی سازمان بین‌المللی شفافیت که در سال ۲۰۲۰ در خصوص

واژه پرمطراق رشد جامعه مدنی و گفتگوهای ملی در این روزها بر سر زبان‌ها افتاده است. اما به راستی لزوم توجه به جامعه مدنی و ترقی آن که از نظر بسیاری از جامعه‌شناسان و کیز سیاستمداران، حلقه مفقوده میان دولت و ملت است چیست؟ در صحبت با مردم زیاد می‌شنویم که امید چندانی نسبت به آینده خود ندارند و حس می‌کنند که صدا و خواسته‌هایی که دارند آن طور که باید شنیده نمی‌شود و یا اگر شنیده می‌شود، بازخوردش را در جامعه نمی‌بینند و این باعث ایجاد بی‌اعتمادی و ناامیدی بین مردم، حاکمیت و حتی بین شهروندان با خودشان شده است. وجود مشکلات فراوان اقتصادی، معضلات جدی اجتماعی و حتی زیست محیطی، عدم وجود سازوکارهای مناسب جهت پرسشگری جامعه و پاسخگویی مسئولین، شکاف‌های عمیق و اختلاف نظرهای گسترده در بین جناح‌های سیاسی بر سر حل این موارد تنها از معدود نتایج ضعف جامعه مدنی و مشارکت پایین اجتماعی در برطرف کردن این مشکلات است. جامعه مدنی که در واقع پلی است میان مردم و حکومت، به صورت مجموعه‌ای از نهادهای فعال و تشکل‌های صنفی، اجتماعی و سیاسی قانونمند و مستقل که منعکس‌کننده دیدگاه‌های افراد جامعه به نظام سیاسی حاکم است تعریف می‌شود و به طور کلی عرصه‌ای است برای تنظیم و تسهیل رابطه میان دولت و جامعه. جامعه مدنی از جمله مفاهیم میان رشته‌ای حوزه علوم سیاسی و علوم اجتماعی است که از ابتدا طرح این مفهوم در حوزه اندیشه و علم، تاکنون تعاریف و تعابیر متعددی را به خود اختصاص داده است. به طور کلی جامعه مدنی می‌تواند به عنوان یک ابزار در دست اکثریت جامعه از



به یکدیگر است و این بیانگر یک دموکراسی ضعیف بوده و می‌تواند خود را به صورت کاهش میزان مشارکت در امور جمعی و نیز فرآیندهای سیاسی مانند انتخابات نشان دهد. آنچه در ایران مایه امید است بخش نیروی جوان و ظرفیت‌های گسترده این جامعه است. در صورت توجه به ارتباط بین دولت و ملت و ایجاد توازن بین این دو، می‌توان شاهد افزایش سرعت توسعه سیاسی اجتماعی کشور، بیش از گذشته بود.

منابع

- سیف الهی، سیف اله (۱۳۸۹) زمینه‌ها و موانع اجتماعی شکل‌گیری و گسترش جامعه مدنی در ایران از انقلاب مشروطه تا سال ۱۳۹۰، مجله جامعه‌شناسی

- کاستلز، مانوئل (۱۳۹۳) شبکه‌های خشم و امید، جنبش‌های اجتماعی در عصر اینترنت، ترجمه مجتبی قلی‌پور، تهران، نشر مرکز

Putnam, R. D. (1995). Bowling Alone: America's Declining Social Capital. *Journal of Democracy*, 16(1), 65-78. <https://hootsuite.com/research/social-trends-July-2021>

<http://www.transparency-index.org/en/cpi>

به وسیله گوشی‌های هوشمند در شبکه‌های اجتماعی مجازی عضویت دارند که این میزان ۵۷ درصد از کل جمعیت جهان را شامل می‌شود. امروزه کمتر حوزه‌ای را می‌توان نام برد که از امکانات فضای مجازی و به‌طور کلی اینترنت متأثر نباشد. از بین اندیش‌مندان مرتبط با علوم اجتماعی که نسبت به تأثیر شبکه‌های اجتماعی جدید خوشبین هستند می‌توان به رابرت پاتنام و مانوئل کاستلز اشاره کرد. کاستلز معتقد است ظهور اینترنت و رسانه‌های اجتماعی، جامعه جدیدی به نام جامعه شبکه‌ای به وجود آورده است که افراد می‌توانند با ویژگی خودمختاری و خارج از کنترل بودن ارتباطات جدید، بر ترس خود به عنوان مانع اصلی مشارکت مدنی غلبه کنند. در کنار نقش حمایتی جامعه مدنی از دولت، بیان این نکته ضروری است که میزان موفقیت دولت‌ها در رفع مشکلات اصلی کشور یک عامل مهم در جلب سرمایه‌های اجتماعی است زیرا در صورت بی‌توجهی به مطالبات مردم، اعتماد جامعه که از شاخص‌های اصلی جلب مشارکت مدنی محسوب می‌شود، از بین می‌رود. به اعتقاد پاتنام، سرمایه اجتماعی و فعالیت‌های جمعی شبکه‌ای در قالب مشارکت عمومی، ارتباط تنگاتنگی با هم دارند. به گونه‌ای که کمبود سرمایه اجتماعی و جامعه مدنی ضعیف به معنای اعتمادکم‌تر

داشته باشند و با ممانعت از انباشت قدرت، زمینه را برای توزیع مجدد آن فراهم کند. اگر مردم با احزاب روبه رو باشند، می‌دانند که خواسته‌های خود را از این مرجع بخواهند. در کشور ما وضعی به نام پاسخ‌گویی وجود دارد و مردم در بسیاری از مواقع نمی‌دانند از چه کسی باید مطالبه کنند. از کارکردهای دیگر جامعه مدنی در جهت ارتقای آگاهی سیاسی جامعه و جلوگیری از توجه صرف به نیازهای آنی جامعه، مبارزه با پوپولیسم است. در فضای ضعف و نبود نهادهایی چون احزاب و تشکل‌های مدنی قدرتمند، زمینه برای جریان‌های فراقانونی فراهم می‌شود که با سوار شدن بر موج نارضایتی‌های موجود، سعی در منحرف کردن خواسته‌های واقعی جامعه دارند. در این زمینه توجه به طبقه متوسط به لحاظ خاستگاه اصلی جامعه مدنی و نخبگان، حائز اهمیت ویژه است. برخلاف بی‌توجهی‌های بسیاری که در گذشته در مورد نهادهای اجتماعی شده است، در سال‌های اخیر شاهد شروع جنبش‌های مردم‌نهاد در زمینه‌هایی چون محیط‌زیست، زنان و حقوق کودکان هستیم که در کنار رشد بی‌سابقه شبکه‌های اجتماعی، این امیدواری را نوید می‌دهد که می‌توان قدری از فرصت‌های ازدست‌رفته جبران کرد. در حال حاضر حدود چهارونیم میلیارد نفر و اغلب

ایران سرزمینی متکثر اما واحد

تاملی بر جدال‌های هویتی در ایران معاصر

خشایار رضوی - کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی شهید بهشتی

تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه شهید بهشتی اینک آرثور گوینو، وزیر مختار فرانسه در ایران، به درستی، بر آن بود که ایران همچون سنگ خاراایی است که از باد و باران گزند بر آن نیامده - و شاید نخواهد آمد- به معنای این است که در دوره‌های مهاجرت‌های اقوام بیگانه، در فاصله آغاز دوران اسلامی تا یورش مغولان، ایران زمین ایرانشهری باقی ماند. همه دین‌ها و آئین‌هایی که در دوره‌ای از تاریخ ایران در این سرزمین پیدا شده‌اند، خود را با فرهنگ ایرانی هماهنگ کرده و به بخشی از فرهنگی تبدیل شده‌اند که می‌توان آن را فرهنگ فراگیر خواند. این فرهنگ از این حیث فراگیر است که فرهنگ ملی در گذر تاریخ به شالوده برای وحدتی تبدیل شده که همه کژته‌ای فرهنگ‌های ناحیه‌ای، دین‌ها، آئین‌ها و آداب همه اقوام ایرانی را در خود جمع و سازگاری میان آن‌ها ایجاد کرده‌است. بخشی از پیچیدگی مفهوم ملیت در ایران به این نکته برمی‌گردد که ملیت ایرانی همراه با این فرهنگ فراگیر تحول پیدا کرده‌است. اینکه شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی را به نوعی شناسنامه ایرانیان خوانده‌اند، به این اعتبار دارای اهمیت است که شاهنامه زیر نام ایران و ایرانیان بسیاری از شئون ملیت ایرانی را خلاصه کرده و از ایرانیان ملتی ساخته است که شالوده آن بر ارزش‌هایی از خرد، داد و نیکومنشی استوار شده که همه شاهنامه شرح آن‌هاست. تمایز اساسی ملیت ایرانی با همه ملت‌های این بخش از جهان و نیز کشورهای اروپایی در همین فراگیری فرهنگی ایران قرار دارد. هویت‌اندیشی از دغدغه‌های مشترکی است که در اغلب گفتمانهای روشنفکری ایرانی مشاهده شده است. برخی در این کندوکاو

هویتی به ناسیونالیسم باستانی، برخی به خویش‌تخت اسلامی، برخی در سنت‌ها و بوم‌گرایی، برخی به هویت سه‌گانه ایرانی (اسلامی، ایرانی و غربی)، برخی به هویت دوگانه ایرانی (اسلامی و ایرانی) و برخی بر رابطه تفکر و هویت، تأکید داشته‌اند. در بین گفتمانهای روشنفکری پس از انقلاب اسلامی، هویت‌اندیشی، مجدداً مورد توجه قرار گرفته است. این کنکاش هویت با بهره‌گیری از ابزار منطقی و استدلالی مدرن به پرسشگری در باب هویت ایرانی می‌پردازد. بحث درباره ایران و ایرانشهر، این‌روزها یکی از اصلی‌ترین مباحث در میان روشنفکران و اندیش‌مندان ایرانی است. سید جواد طباطبایی از تدوین نظریه ایران می‌گوید و برخی در تقابل با او، از اعتباری بودن این مفهوم سخن به میان می‌آورند. این پرسش را باید مطرح کرد که وقتی از «ایران» حرف می‌زنیم، منظورمان چیست؟ آیا اشاره به کشوری (ملت-دولت) متاخر داریم که در فروردین سال ۱۳۱۴ با تصمیم پهلوی اول با مرزهای مشخص جغرافیایی پدید آمد یا اشاره‌مان به هویتی به مراتب ریشه‌دارتر و کهن‌تر است؟ کلمه ایران در کتیبه‌های باستانی و منابع بازمانده از آن ادوار به وفور آمده است و مراد از آن کشوری با مرزهای معین و هویتی مشخص و نمایان بوده است. بدیهی است که مرزهای سیاسی در ادوار مختلف بر اثر جنگ‌ها و ظهور و سقوط دولت‌ها تغییر می‌کرده است، یعنی قلمرو دولت‌ها و سلسله‌ها انبساط و انقباض داشته است، اما مفهوم هویتی و سیاسی ایران، همیشه ایران بوده است. به همین سبب ما در تاریخ، کشوری می‌شناسیم که مرزهایش در دوره‌های حکومت‌مادها و سپس پارس‌ها و جانشینان

اسکندر مقدونی، یعنی هخامنشیان و سلوکیان و اشکانیان و ساسانیان و در ادوار اسلامی، متغیر بوده است، اما همواره بر آن «ایران» اطلاق می‌شده است. فرق میان ایران به عنوان یک واحد سیاسی و آنچه به درستی جهان ایرانی می‌خوانیم و حدودش بسی فراتر از آن واحد سیاسی است، همین جاست. مثلاً قسمتی از شبه قاره هند، بخش بزرگ ماوراءالنهر تا حدود چین، آسیای صغیر و قلمرو عثمانی حتی در بوسنیای اروپایی، قسمتی از قفقاز و حتی بخشی از سوریه، هیچگاه رسماً در عصر اسلامی جزو خاک اصلی ایران، یا غالباً جزو واحد سیاسی ایران نبوده است اما همیشه جزو جهان ایرانی محسوب می‌شده است، یعنی ایران فرهنگی. بعضی از این سرزمین‌ها در ادواری مهم، جلوه‌گاه زبان و ادب ایران و فرهنگ ایرانی بوده است. فرهنگ ایرانی، زبان‌های ایرانی، آداب ایرانی، ادبیات ایرانی هنوز در بعضی از این سرزمین‌ها زنده است. زبان دستگاه اداری یا جوهی از زندگی عامه، در مصر به روزگار ایوبیان و ممالیک، مشحون از کلمات و ترکیبات فارسی بوده است. از شبه قاره هند تا همین اواخر شاعران بزرگ پارسی‌گوی بر می‌خاستند. در آسیای صغیر در تمام دوران مغول و تیمور زبان و ادبیاتی جز زبان و ادبیات فارسی رایج نبود. سلاطین ترک عثمانی به فارسی سخن می‌گفتند و شعر می‌سرودند و مورخان و نویسندگان‌شان به فارسی تالیف و تصنیف می‌کردند و اسناد اداری‌شان به فارسی بود. زبان رسمی و اداری و فرهنگی تمام سلسله‌های ترک و مغول از غزنویان تا صفویان همواره فارسی بوده است و جالب آنکه درخشان‌ترین ادوار ادبی ایران، دوران ترکان و مغولان است. این‌ها



همگی گواه هویت ایرانی است که در جهان ایرانی یا ایران فرهنگی قابل بحث است. اما درباره کلمه ایران کاربرد و اطلاق آن در عصر باستان بر کشوری که مسکن و موطن قوم ایرانی است، محتاج اثبات نیست. شواهد و دلایل و اسناد در این باره زیاد است. طی قرن اخیر و مخصوصاً بر اثر جنگ‌های جهانی و تجزیه شبه‌قاره هند و سقوط اتحاد جماهیر شوروی کشورهای متعددی متولد شده‌اند که پیش از آن هویت مستقل نداشته‌اند اما به وسایل مختلف برای خود پیشینه تاریخی درست، یا صریح‌تر بگویم، جعل می‌کنند. قوم‌گرایی و نژادگرایی‌هایی مانند پان‌عربیسم و پان‌تورانیسم و غیره هم که بخش عظیمی از قوای فکری و مادی گروهی از مردم را به خود اختصاص داده است. دانشمندان و گویندگان و عرفای بی‌مانند ایرانی مانند فارابی و ابوعلی سینا و زکریای رازی و ابوریحان بیرونی و مولانا جلال‌الدین و بسیاری دیگر را در زمره دانشمندان ترک و عرب و آثار آنها را میراث فرهنگی خود شمرده‌اند. از این نوع تحریف‌ها بسیار کرده‌اند. از این سوی، مردم کهن فرهنگ ساز سرزمینی کهن چون ایران با آن میراث عظیم فرهنگی که در دنیای باستان و عصر اسلامی بعضی از نیرومندترین دولت‌ها را در سطح جهان ایجاد کردند، چرا باید نسبت به نام و هویت و میراث خود سهل‌انگاری کنند یا بی‌اعتنا باشند و به آن جعلیات و تحریف‌ها پاسخ ندهند؟

سید جواد طباطبایی و مساله ایران

از اصطلاح اندیشه ایرانی‌شهری برای نخستین بار در نوشته‌های سید جواد طباطبایی یاد شده است و سپس در یکی دو دهه اخیر در حوزه اندیشه و سیاست ایران رواج و تداول نسبتاً گسترده‌ای یافته است. البته قدمت اصطلاح ایرانی‌شهر تا دوره ساسانی قابل پیگیری است، اما اصطلاح جدید اندیشه ایرانی‌شهری در واقع در صدد است نه تنها وضع فرهنگی، تمدنی و فکری ایران را در طول تاریخ درازش توضیح دهد بلکه با موقعیت کنونی ما ایرانیان که در دهه دوم قرن بیست و یکم همچنان با پرسش‌ها و بحران‌های مهم هویتی، قومی، اجتماعی و سیاسی مواجهیم نیز ارتباط وثیقی دارد. در یک کلام اندیشه ایرانی‌شهری تمام مشکله

در معرض تعرض دشمنان بیرونی بوده است. با این همه، همواره در طول تاریخ، «جبهه درون چنان استوار و نیرومند بود که حتی اگر در پیکار نظامی شکست می‌خورد، در جنگ فرهنگی هزیمت در سپاه بی‌فرهنگ دشمن می‌افکند.» (روشنفکران علیه ایران، سید جواد طباطبایی، شماره ۴ و ۵ سیاست نامه، ص ۲۲) ایران، یک واقعیت تاریخی است؛ کافی است به تمام منابعی که از قرن دوم درباره تاریخ ایران نوشته شده مراجعه کنیم: حدود و ثغور ایران کاملاً مشخص و روشن است. به همین دلیل، اگر گفته می‌شود که ایران را رضاشاه ساخت و جعل اوست، نشان از یک بدفهمی بزرگ از تاریخ ایران است، زیرا به هیچ‌وجه چنین نیست و ایران تا زمان رضاشاه در زبان‌های اروپایی «پرس» (پرشیا) خوانده می‌شد و در دوران رضاشاه این نتیجه رسیدند که این پرشیا در وضعیت جغرافیای سیاسی ایران، بخشی از فارس است و بنابراین پیشنهاد کردند که کلمه ایران را که دست کم ۲۰۰۰ سال سابقه دارد به کار ببرند. بنابراین تعبیر «ایران» جعل رضاشاه نیست. کلمه ایران بیش از هزار بار فقط در

یا پروبلماتیک ایران را طرح می‌کند و با بهره‌گیری از تجربه فکری و تاریخی ایرانیان در پی عرضه راه‌حلی برای آن نیز هست. طباطبایی کار خود را با ترسیم «روند زوال و انحطاط در ایران» آغاز کرد. او انحطاط اندیشه را دلیل اصلی کج‌روی‌ها و «زوال تمدن ایرانی» می‌داند. او این ایده را طرح می‌کند که علت اصلی زوال در اندیشه عدم شناخت و آگاهی ایرانیان نسبت به کلیتی به نام «ایران» است و اگر چنین شناختی حاصل شود، در یک آن زوال به رشد خواهد رفت. طباطبایی معتقد است که ایران یک کشور نیست، بلکه یک تمدن است. بر خلاف اغلب کشورهای منطقه، ایران یک «دولت-ملت مصنوعی» نیست بلکه یک «فرهنگ متداوم» است که از جهان باستان تاکنون ادامه داشته است. و این مسئله را مطرح می‌کند که واقعیت ایران و دولت ملی در ایران سابقه‌ای کهن دارد و ربطی به پیدایش دولت‌های ملی در اروپا ندارد. در نظر طباطبایی ایران همواره همچون نگینی بوده که بلاهای بسیار اطرافش را همچون انگشتر حلقه کرده‌اند، یعنی ایران همواره

شاهنامه و سایر منابع ما تکرار شده است. هر چند عده‌ای استعمال کلمه نژاد در شاهنامه را در کنار مفهوم قدیمی «نژاد»، نژادپرستانه خواند. اما باید خاطر نشان کرد که در شاهنامه «نژاد» به معنای نژادهای بیولوژیک جدید مثل سفید و سیاه و... نیست، و استعمال قدیمی نژاد در شاهنامه مطلقاً به معنای بیولوژیک امروز آن نیست. به همین خاطر است که این ادعا که تعبیر ایرانی‌شهری مضمونی شوونیستی و فاشیستی است، کاملاً خطاست زیرا این کلمات (مثل نژاد) در فارسی کهن کاملاً معنایی متفاوت دارند. حداقل ۲۰۰۰ سال است که در ایران اقوام متفاوت زندگی کرده‌اند و در میان ایشان هرگز رابطه‌ای که در racism و نژادپرستی جدید اروپایی به وجود آمده، ظاهر نشده است. رستم که بزرگ‌ترین پهلوان ملی ما است، از طرف مادر آریایی نیست و نسبش به ضحاک می‌رسد. بنابراین رستم هم مثل همه ما آمیخته‌ای است از اقوام مختلف این کشور و اهمیتش در وحدتی است که از سیستانی و نسل ضحاک با آریایی ایجاد می‌کند. هر چند عده‌ای این نظریات جواد طباطبایی را بدون اندکی تأمل شوونیستی و فاشیستی می‌خوانند اما باید گفت که طباطبایی همچنین معتقد است که ایران را باید به مثابه تمدنی فهمید که محدود به قلمروهای سیاسی دولت و حکومت خاصی نمی‌شود؛ مولفه اصلی این فرهنگ ایرانی نیز چیزی نیست جز زبان فارسی. طباطبایی زبان را به مثابه حافظه قومی و ملی می‌داند. فارسی نه یک نظام زبانی خاص که قلمرو انباشت یک میراث فکری است. برای ثبت این میراث شخصیت‌های مشخصی کوشیده‌اند و روح ملی را حفظ کرده‌اند؛ شعری مانند فردوسی و اندیشمندانی چون سهروردی. بنابراین ایران را نباید «ایران سیاسی» فهمید بلکه «ایران بزرگ فرهنگی» را باید جایگزین کنیم. مرزهای فرهنگی ایران بسیار گسترده‌تر از مرزهای سیاسی آن است. به زعم طباطبایی تقسیم‌بندی‌های امروزی کشورهای خاورمیانه را استعمار غرب انجام داده و مرزهای سیاسی اعتباری ندارند. او کشورهای منطقه را جعل استعمار می‌داند. طباطبایی می‌نویسد: «تبدیل ایرانیان به یک «ملت»، به لحاظ تاریخی، بسیار زود ممکن شده است. اگرچه واژه ملت در تداول جدید آن در آغاز دوران جدید تکوین پیدا کرده

و مضمون مفهوم آن نیز در دوران جدید تعیین پیدا کرده، اما واقعیت آن در ایران، به سده‌های پیش از دوران جدید تعلق دارد و در شرایط متفاوتی نیز پدیدار شدن واژه تعیین مضمون آن ممکن شده است. به عنوان مثال، در اروپا، پدیدار شدن ملت جدید با فروپاشی «امپراتوری مقدس رومی-ژرمنی» که مبتنی بر سلطنت خلافتی نظام امت مسیحی بود، ممکن شد. در ایران، که هرگز بخشی از دستگاه خلافت و نظام امت آن نبود، فروپاشی امت شرط تکوین ملت نبود، بلکه مخالفت ایرانیان با چیرگی دستگاه خلافت و رویارویی آنان با منطق سیاسی خلافت موجب شد که واقعیت «ملت» پیش از جعل واژه آن تکوین پیدا کند.» اهمیت طباطبایی در این است که نظریه‌ای جامع و منسجم درباره ایران تدوین کرده است که به جرات می‌توان آن را مقدمه‌ای ضروری برای هرگونه تأمل نظری جدی درباره مسائل و بحران‌های فرهنگی و سیاسی ایران تلقی کرد. بحث طباطبایی درباره وحدت و کثرت در تاریخ و فرهنگ ایران از دقت قابل توجهی برخوردار است. از همین روی است که او نشان می‌دهد هرچند ملت مفهومی است جدید، ایرانیان از گذشته‌های دور درکی از مفهوم ملت ایران داشتند. وی به دقت نشان داده است که نخبگان ایرانی دوره اسلامی به رغم پذیرش دیانت اسلام، پرچم این هویت ایرانی را فرو نگذاشتند و تداوم فرهنگی ایران را به رغم گسست‌های تاریخی و تمدنی پی در پی تضمین کردند. مواضع سال‌های اخیر طباطبایی که در قالب مصاحبه، سخنرانی و یادداشت بیان شده است به مساله ایران به شکلی ملموس‌تر پرداخته است. طباطبایی اندیشمند در سال‌های اخیر عملاً به یک روشنفکر اجتماعی بدل شده است که مهم‌ترین دغدغه اش دفاع از ایران است، به‌ویژه در برابر پان ترک‌ها و جنبش‌هایی که خود را هویت‌خواه و قومیت‌گرا می‌خوانند و عموماً نسبت به هر دفاعی از زبان فارسی یا هویت ایرانی حساسیت نشان می‌دهند. عده‌ای از ترک‌زبانان به جریانی که از هویت ملی ایرانی دفاع می‌کنند و از جمله طباطبایی حمله برده‌اند و آنها را سرزنش می‌کنند که از حقوق اقوام و اقلیت زبانی ترک دفاع نمی‌کنند، و با دفاع از هویت ایرانی در پی حذف هویت و زبان ترکی هستند. این جریان در مجموع بر مفروضات

و فرضیات نادرستی تأکید دارد که خود محل تردید جدی هستند. به عنوان نمونه القای تقابل میان زبان و هویت ترکی با زبان و هویت ایرانی و فارسی و یا تلقی ترک‌های ایران به مثابه یک ملت امری جدید و زاینده ایدئولوژی‌های قرن بیستمی است. امثال شمس تبریزی و سهروردی و نظامی هم آذری بوده‌اند و هم فارس، به ترکی سخن می‌گفتند و به فارسی می‌نوشتند و می‌سرودند و از قضا از مهم‌ترین پاسداران هویت ملی ایرانی به شمار می‌آیند. ایجاد تقابل میان این دو، همانند ایجاد تقابل میان ایرانی بودن و مسلمان بودن امری جدید است. البته زبان مادری اهمیت و جایگاه مهمی دارد و طبعاً حفظ و پاسداری از آن ضرورت دارد. اما نباید جایگاه ارجمند زبان فارسی را به یکی از زبان‌های محلی ایران فروکاست. زبان فارسی مهم‌ترین عنصر هویت ایرانی در طول تاریخ بوده است و حلقه وصل تمامی ساکنان ایران فرهنگی از شبه قاره تا آسیای میانه. منتقدان زبان فارسی معتقدند زبان فارسی‌زبان قومی به نام قوم فارس است و دلیلی ندارد که غیر فارس‌ها این زبان را فراگیرند. در این میان قومیت‌گرایان که دفاع از زبان فارسی و فرهنگ ایرانی را نوعی فاشیسم تلقی می‌کنند و به گسست قومی، زبانی و فرهنگی میان ترک‌های ایران و دیگر مناطق آن اعتقاد دارند. عجیب نیست که این جریان اغلب در نهایت به شکلی از تجزیه‌طلبی می‌رسد. جریان دیگری که مشتمل بر روشنفکران چپ‌گراست که عموماً درکی از مفهوم وطن ندارند و وطن دوستی را بی‌معنا می‌دانند. اینان می‌کوشند میان ایران دوستی و آنچه نئولیبرالیسم می‌خوانند، پیوندی برقرار کنند.

منابع:

- ۱- احمد اشرف، هویت ایرانی، ترجمه حمید احمدی، نشری، ۱۳۹۵.
- ۲- سید جواد طباطبایی، تأملی درباره ایران جلد نخست دیباچه ای بر نظریه انحطاط ایران با محلاظات مقدماتی در مفهوم ایران، نشر مینوی خرد، ۱۳۹۹.
- ۳- سید جواد طباطبایی، روشنفکران علیه ایران، شماره ۴ و ۵ سیاست نامه.



تعارض انسجام‌ها در دوران پاندمی کووید ۱۹

از فاصله‌گذاری اجتماعی تا وابستگی متقابل

ملیکا بهزادی - کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی شهید بهشتی

احترام بگذارد و از سوی دیگر جایگاهی که می‌تواند هم‌بستگی خود را در این محدودیت‌ها با اجتماع، با کمک به کنش متقابل اجتماعی از موضع انزوای شخصی نشان دهد. به عبارت دیگر، هم‌بستگی پراکنده (fragmentary solidarity) خواهان انفصال (یا جزء جزء شدن کنش‌های متقابل) برای حفظ انسجام کلی اجتماعی است. پراکندگی یا جزء جزء شدن (fragmentation) عواقب قابل توجه اقتصادی (محدودیت شدید برای تولید، بیکاری)، سیاسی (تعلیق آزادی‌ها، افزایش نابرابری) و در زندگی روزمره (صمیمیت بیش از حد افراد، تبعیض) در بر دارد. برای مقابله با چنین عواقبی، اجتماع ابتدا به رفتارهای مشارکتی در سطح محلی، ملی و بین‌المللی روی آورد (تبادل منابع، دانش و اشیاء) که ما آن را با استفاده از مفهوم «انسجام معمولی (ordinary solidarity)» یا «انسجام بر پایه همدلی و رفتار یکسان (solidarity based on ordinary empathy and equal treatment)» تعریف می‌کنیم. این رفتارهای مشارکتی به دنبال جبران نابرابری‌های ایجاد و تشدید شده به وسیله پراکندگی و ترمیم وابستگی‌های متقابل و انسجام اجتماعی هستند که محدودیت‌های شدید کنش متقابل در سطح جهانی آن‌ها را تهدید می‌کند. همان‌طور که مشاهده می‌شود، ما مدل مفهومی یک تحلیل را ارائه کردیم که در آن چهار مفهوم انسجام (ارگانیک، مکانیکی، پراکنده و معمولی) در کنار هم قرار گرفته و با هم در تقابل هستند. در این چارچوب، یکی از این مفاهیم یعنی

ارگانیک، همان‌طور که در تقسیم جامعه مدرن رایج است، بر وابستگی متقابل افراد مختلف طبق توانمندی‌های مختلفشان که اساس انسجام اجتماعی است تاکید می‌کند؛ در حالی که انسجام مکانیکی یا انسجام بر اساس همانندی‌ها، بر پیوند اجتماعی که در پیشینه فرهنگی گروه‌های انسانی وجود دارد تکیه می‌کند. در این مقاله، با استفاده از تعاریف دورکیم، موقعیت تاریخی که پاندمی کووید ۱۹ پدید آورده را تفسیر کرده و در عین حال، دو مفهوم جدید از انسجام را تعریف می‌کنیم. در این مورد بحث خواهیم کرد که شرایط محدودیت اجتماعی که در سراسر دنیا برای کنترل شیوع ویروس وضع شده، نوع متفاوتی از هم‌بستگی را ایجاد می‌کند که ما به آن «هم‌بستگی پراکنده» یا «انسجام بر پایه انفصال» می‌گوییم. مکانیزم‌های متفاوت برای تنظیم کنش متقابل که اغلب کشورها آن‌ها را معرفی کرده‌اند (مانند فاصله اجتماعی، حضور نیافتن در اجتماع یا انزوا، وضع محدودیت در نشست‌های عمومی، محدودیت‌های رفت و آمدی و بستن مرزها) وابستگی متقابل پیچیده‌ای را که مشخصه تقسیم کار در جامعه مدرن است، مختل می‌کند و بنابراین انسجام ارگانیکی آن را ناپایدار می‌سازد. تعامل اجتماعی به یک باره و به شدت در فضاهای محلی و در نتیجه در جوامع و فضاهای خانوادگی محدود شده است. تحقق این امر نیاز به هم‌بستگی دوگانه دارد: از یک سو، فرد باید با قرنطینه‌ی خود با دیگران انسجام داشته باشد و به محدودیت‌های کنش متقابل

شیوع کروناویروس در اوایل سال ۲۰۲۰ به همراه عواقبی که برای سیاست، سلامتی و جامعه داشت، یکی از مهم‌ترین اتفاقات زندگی بشر در قرن ۲۱ است. سطح به هم پیوستگی در جامعه امروزی در مقایسه با دوران قبل در تاریخ مدرن، نشانگر این است که آثار اجتماعی فجایع جهانی، عواقب دیرپاتر و وسیع‌تری دارد. امروز ما به معنای واقعی در حال تجربه مفهوم بحران و یک دوران بسیار نو در تاریخ هستیم (میلتون فریدمن ۲۰۲۰، یورگن هابرماس ۲۰۲۰) که برای ساخت آینده راه‌هایی را پدید می‌آورد که هم خوش‌بینانه و هم بدبینانه هستند. برای مثال (جورجو آگامبن ۲۰۲۰، هان ۲۰۲۰، یووال نوح هراری ۲۰۲۰، هورتون ۲۰۲۰، اسلاوی ژیزک ۲۰۲۰) استدلال می‌کنند که ما در حال کشف معنای تاریخ هستیم. میشل ویویورکا (۲۰۲۰) می‌گوید ما در حال کشف معنای «حضور داشتن» در تاریخ هستیم. هارتموت روزا (۲۰۲۰) «کندی» که با آن مواجه هستیم را یک معجزه توصیف می‌کند. رودولف استیچوه (۲۰۲۰) آن را به دوران «ساده‌سازی امور اجتماعی» نسبت می‌دهد و برانکو میلانوویچ (۲۰۲۰) آن را اولین رویداد جهانی تاریخ می‌نامد. و رای این تأکیدها، باید بگوییم آنچه با آن مواجه هستیم، یک گاه استثنایی است که ویژگی آن هماهنگی «بین اعضاء جامعه» در تجربه بحران است که استقلال جامعه مدرن، که امیل دورکیم آن را در مفاهیم جامعه‌شناسی کلاسیک «هم‌بستگی ارگانیک» و «هم‌بستگی مکانیکی» خوانده بود، تحت تأثیر قرار می‌دهد. هم‌بستگی

انسجام پراکنده، جایگاه ویژه‌ای دارد: تعارضات نتیجه‌ی اوج گرفتن این انسجام در شرایط پاندمی هستند. با کمک این مدل، ما یک تشخیص را تعریف و ساختار بندی می‌کنیم: اثر نوظهور تاریخی- اجتماعی پاندمی کووید ۱۹، ایجاد «تعارض هم‌بستگی‌ها» است که ما می‌خواهیم بخش «پویایی‌های» آن را در این مقاله رمزگذاری کنیم.

انگاشتن پاندمی به مثابه یک موضوع اجتماعی

پاندمی کووید ۱۹ فقط یک رویداد بیولوژیکی یا مشکل سلامت نیست. برعکس، معنای جامعه‌ای که ما ساخته‌ایم و عکس‌العمل‌های شهروندی و سازمانی به موقعیت‌های این چنینی را تغییر می‌دهد. عواقب آن، تعداد افرادی که به این بیماری مبتلا شده‌اند، تعداد مرگ و میرها و تغییر رفتار اجتماعی هم منعکس‌کننده متغیرهای مربوط به نابرابری‌های جغرافیایی، نژادی، جنسیتی و اجتماعی است. به عبارت دیگر، پاندمی به دلیل جوانب فراوان اجتماعی و حیاتی که با شیوع ویروس، تابع منطق تجزیه و ترکیب مجدد هستند، به معنای واقعی یک موضوع اجتماعی و نزدیک به «یک واقعیت اجتماعی» است که مارسل موس (۱۹۸۵) آن را فهم کرده است. این چهره اجتماعی پاندمی، در شیوع آنفولانزای اسپانیایی هم که در اوایل قرن بیستم اتفاق افتاد و به مدد مدرنیزه شدن حمل و نقل و تراکم شهری در تمام قاره‌ها گسترش پیدا کرد، دیده شد (کولاتا ۲۰۱۱). ساختار اجتماعی آن تفاوت کلی با پاندمی کنونی نداشت: اقداماتی که تحت عنوان انسجام اجتماعی انجام شد، بحث درباره دیکتاتوری بهداشتی را برانگیخت، مرزبندی‌های ملی بین کشورها جدی‌تر گرفته شد، گفتمان آن دوران مملو از اطلاعات متناقض بود و کارایی واقعی اقدامات پیشگیرانه عمومی هم مورد

و طرح‌های فعال‌سازی دوباره برای مدیریت شرایط اقتصادی (استیگلیتز ۲۰۲۰) است که اغلب در چارچوب سازمان‌های هر منطقه تعیین شده‌اند. بنابراین تصمیمات سیاسی در زمینه خدمات سلامت که بر پایه پارادایم نئولیبرال بودند (کاهش بودجه نظام‌های سلامت عمومی و شبکه‌های ایمنی-رفاهی)، هم‌اکنون برای بحران پیش آمده، میزان دسترسی تخت‌های خدمات درمانی ضروری و ونتیلاتورها و تعداد مردمی که به بیماری مبتلا می‌شوند و فوت می‌کنند (هورتون ۲۰۲۰) عواقبی دارد. کشورهایی که سیاست آن‌ها در تقویت سرمایه‌گذاری در علم و سلامت عمومی بوده و در برابر ضعیف شدن میزان رفاه مقاومت کرده‌اند اکنون به نتایج بهتری رسیده‌اند (بلک برن و روئل ۲۰۲۰). به همین شکل، کشورهایی که سنت استبدادی، که در آن آزادی‌های عمومی تابعی از اهداف جمعی است، در آن‌ها حاکم است قادر بوده‌اند هرچند به قیمت حقوق فردی، به نحو موثرتری در مقابل پاندمی از خود واکنش نشان دهند (نوح هراری ۲۰۲۰). ابعاد جامعه‌شناسانه این پدیده نشان می‌دهد فقط یک پاندمی یا حتی یک مسیر واحد با فازهای متفاوت نیست. بلکه یک پدیده چند برداری، چند زمانی و بسیار وابسته به هم است.

مدل تحلیلی انسجام‌ها

وابستگی متقابلی که در نتیجه پاندمی به وجود آمده را می‌توان تا حدودی از طریق مفهوم انسجام امیل دورکیم درک کرد. تفاوت درونی این مفهوم، بین انسجام مکانیکی (بر اساس همانندی‌ها) و انسجام ارگانیکی (بر اساس تفاوت‌ها) وابستگی متقابل در جامعه مدرن را که شامل تقسیم کار و آنچه دورکیم «وجدان جمعی» می‌نامد توضیح می‌دهد. مفهوم انسجام مکانیکی به تقسیم کار در جوامع پراکنده، که جمعیت و وابستگی متقابل

تردید قرار گرفت (دیویس ۲۰۱۳). این روند حتی در پاندمی فعلی آشکارتر است؛ چرا که نه تنها حمل و نقل سرعت بیشتری یافته، بلکه تکنولوژی‌های جدیدی برای ارتباطات جهانی پدید آمده است (بولز ۲۰۱۰، دپوکس و همکاران ۲۰۲۰، والش ۲۰۲۰). تقابل بین آثار بیولوژیکی (شینگال ۲۰۲۰) و شرایط اورژانسی اجتماعی و سیاسی پیچیده است (هارتوگ ۲۰۲۰): به عبارت دیگر ارتباطات علمی درباره اقداماتی که برای مقابله با بیماری انجام گرفته و پژوهش برای ساخت واکسن تسریع شده در حالی که از طرف دیگر نبود واکسن به دلیل ایجاد مکانیزم‌هایی برای تنظیم کنش‌ها که قرنطینه را از سطح تعاملات فردی تا سطوح بین‌المللی ایجاد می‌کند سبب کند ارتباطات اجتماعی و سیاسی شده است. تصمیماتی که در پس این مکانیزم‌ها اتخاذ شد، از فاصله‌ی فیزیکی تا بستن مرزها، بر پایه راه‌های مختلف «نگاه کردن مانند یک مُلک (seeing like a state)» (اسکات ۱۹۹۹) است و در مقابل، یک تکانه تقلیدی (تاردی ۱۹۰۳؛ دی ماجیو و پاول ۱۹۸۳) را با مشاهده یکدیگر و تشابه رفتاری منعکس می‌کند. این امر سبب محدودیت حقوق بنیادی در شرایط استثنایی (آگامبن ۲۰۲۰) شده و طرفدار یک نوع حاکمیت بیوپولیتیکی (فوکو) با تکیه بر مدیریت تعداد زیادی از افراد برای حکمرانی و مدیریت واقعیت پیش آمده است (آلن دسروزیو ۲۰۰۲). این حاکمیت ناچار است شیوه‌های خود را برای در دست گرفتن سناریوی بسیار جدید زمان حال به روز کند (پکهام ۲۰۲۰). به هر حال، توفیق این اقدامات تنها وابسته به موثر بودن آن‌ها در زمان حال نیست؛ بلکه به شیوه عملکرد سازمان‌های سیاسی و اجتماعی که در گذشته شکل گرفته‌اند هم وابسته است. این موضوع درباره عواقب اجتماعی عمیق قرنطینه هم صدق می‌کند؛ چرا که خواهان حفاظت، سرمایه‌گذاری



حاضر وضع می‌شود به پاندمی آنفلوانزای اسپانیایی می‌رسد (دیویس ۲۰۱۳). به هر حال، تفاوت‌های موجود در وابستگی متقابل جهانی، هماهنگی و پیچیدگی‌های تکنولوژیک بین دو برهه تاریخی، کار را برای اینکه انسجام پراکنده را به ۱۰۰ سال پیش تعمیم دهیم سخت می‌کند. در مورد پاندمی آنفلوانزای آسیایی سال ۱۹۵۷ و اپیدمی ایدز کنونی هم همین را می‌توان گفت. اگرچه جنبه‌های مختلف انسجام معمولی می‌تواند در آن وقایع اتفاق افتاده باشد، در هر مورد، قرنطینه‌های جدی یا جایگزینی تعامل فیزیکی با کنش متقابل از راه دور که مشخصه انسجام پراکنده است؛ علی‌رغم آمار مرگ و میرها و ارتباط متقابل با توسعه اقتصادی رخ داد (برنامه سازمان ملل متحد برای اچ‌آی‌وی/ایدز [UNAIDS] ۲۰۲۰؛ ویبود و همکاران. ۲۰۱۶). در حقیقت برای تعمیم اجتماعی انسجام پراکنده، جامعه نیاز به یک تکنولوژی فراساختاری دارد که بتواند هم از کنش متقابل از راه دور و هم از وابستگی متقابل در مقیاس جهانی حمایت کند. ورای این مثال‌ها و مقایسه‌های تاریخی، ما این طور استدلال می‌کنیم که شرایط برای پراکندگی اجتماع نهادینه شده و طی سه دهه گذشته از طریق اینترنت عمومیت پیدا کرده و پاندمی کووید ۱۹ موقعیت را تشدید کرده است. رشد اینترنت شرایط فراساختاری و تکنولوژیکی را هم برای پراکندگی و هم برای وابستگی متقابل در بسیاری از سطوح فراهم کرده است: (۱) چند پاره شدن قدرت و قانون دولتی به دست سازمان‌های فراملی و شبکه‌ها با رژیم قانونی خاص خود؛ (۲) چندپارگی فضای عمومی مبتنی بر رسانه‌های سنتی در مقابل جوامع شناختی مبتنی بر رسانه‌های اجتماعی؛ (۳) پراکندگی تقسیم کار صنعتی به تولید و خدمات بازاری مختلف دانش محور؛ و (۴) حتی پراکندگی تعهدهای ارزشی به جوامع شناختی در سراسر جهان (کاستلز ۲۰۰۰؛ واتز ۲۰۰۴). هنوز هم اینترنت، وابستگی‌های متقابل

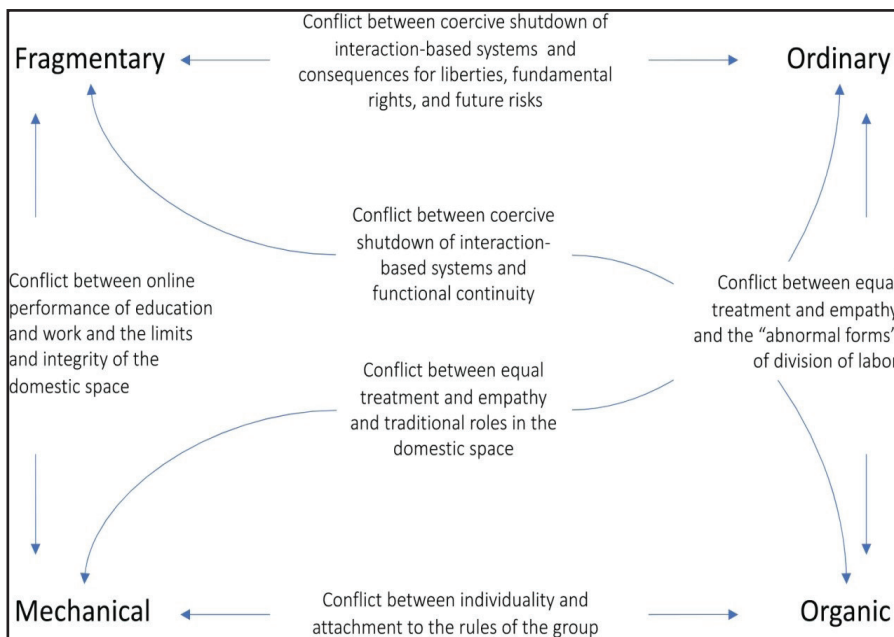
با این حال، نمی‌توان این موضوع را فقط به این دلیل که هنوز از افراد انتظار می‌رود نقش‌های متفاوتی ایفاء کنند به معنای بازگشت به اجتماع دانست. این اتفاق از طریق کارکردی و اجتماعی متفاوتی می‌افتد: در بعضی موارد، بدون تعامل فیزیکی یا تقلیل آن به حداقل ممکن از طریق استفاده از پلتفرم‌های الکترونیک، و از طرفی در برخی موارد دیگر با نمایان شدن افراد در جامعه، چرا که حیات آنان وابسته به کار و حضور روبرو است. در هر یک از این موارد، پاندمی انسجام پراکنده‌ای ایجاد می‌کند (بر اساس فاصله گرفتن) که تا حدودی تقسیم کار را برای محافظت از افراد از ابتلا به بیماری، مختل می‌کند (و این در حالی است که هنوز به ایفای نقش کارکنان نیاز وجود دارد)، و از نظر قانونی ممانعت‌هایی در سطح تعامل عمومی ایجاد می‌کند. شکل متناقض انسجام، کنش متقابل در فواصل را جایگزین حضور فیزیکی می‌کند؛ اما اشخاص را از نظر عملکردی با درخواست خروجی‌های متفاوت از آنان متحد می‌سازد.

انسجام پراکنده چیست؟

برای به تصویر کشیدن انسجام پراکنده، می‌توان از قیاس‌های تاریخی و مثال‌های زیادی بهره برد. برای مثال، مدولار بودن ساختاری و انفصال مالی برای مقابله با بحران مالی پیش‌رو، وابستگی متقابل را با فاصله‌گذاری ترکیب می‌کند (کروگمن ۲۰۱۰). لنین برای طبقه‌بندی کار زیرزمینی سیاسی یک طرح مشابه را برای محافظت از جامعه حزبی از دستگیری و سرکوب تصویر کرده بود. چالش‌های موجود در فرایندهای شهری‌سازی سبب بروز ابداعاتی در استفاده از فضای شهری برای مبارزه با تنش بین تراکم جمعیت و فاصله‌گذاری اجتماعی شده و اغلب به معماری شیکومن چین با حیاط‌های داخلی کوچکش تمسک ورزیده است. از نظر تاریخی همان‌طور که گفتیم سبب سیاست‌هایی که در حال

بین فردی کمی دارند، اشاره دارد و مشخصه وجدان جمعی شدت بالای باورها و احساسات عمومی است. دورکیم برای نگرینست به این وجدان مشترک به قانون متوسل می‌شود. تحریم‌های کیفری با تنبیه انحراف از شیوه رایج زندگی، انسجام مکانیکی را حفظ می‌کنند. به عبارت دیگر، انسجام ارگانیکی سازمان‌یافتگی جوامع مدرن را با وابستگی متقابل زیاد و تقسیم کار تخصصی و وجدان جمعی که هر کس در آن نقش کلیدی بازی می‌کند نشان می‌دهد. بنابراین وجدان جمعی، سکولار، فردمحور و بر مبنای حقوق شخصی است. متعاقب آن، در دنیای انسجام ارگانیکی، قانون مدنی و جبرانی (گرامتی) حاکم است (دورکیم؛ همچنین نگاه کنید به لوکس ۱۹۹۲). دورکیم با تمایز قائل شدن بین این دو نوع انسجام، کوشید ارتباط اجتماعی که اعضاء جامعه را در کنار یکدیگر نگاه می‌دارد و به زندگی ثبات می‌بخشد مفهوم‌سازی کند. این‌ها مفاهیمی هستند که به انواع هم‌بستگی اجتماعی اشاره دارند. تنها در چارچوب جامعه‌ای با پیوستگی متقابل بالا؛ همانند آن چیزی که در مفهوم «انسجام ارگانیکی» توصیف کردیم است که می‌توان قدرت زیاد گسترش ارضی و سرعت بالای انتشار ویروس را توضیح داد. در زمان نبود واکسن، با قطع وابستگی متقابل پیچیده‌ای که تقسیم کار را از طریق مکانیزم‌هایی برای تنظیم کنش متقابل مشخص می‌کند، به انتشار ویروس عکس‌العمل نشان داده شد. این مکانیزم‌ها بر پایه‌های تقسیم کار، برای مثال تقابل بین شرکت‌کنندگان در جوامع بزرگ در محدوده سازمان‌ها تاثیر می‌گذارد (فریدسون ۱۹۷۶). محصور کردن افراد در فضای شخصی، آن‌ها را مجبور می‌کند به شیوه‌های آموزشی که در انسجام مکانیکی رایج است، مانند آموزش در خانه و وظایف کارا (productive tasks) که در جامعه مدرن به موسسات تخصصی برون‌سپاری شده‌اند روی آورند (لنوارد و لو ۲۰۲۰).

دورکیم در پایان کتاب ۳ (۲۰۱۳: ۳۰۲) به دلیل مشکلات ناشی از انسجام ارگانیک که آن را آنومی می‌نامد، نیاز به برابری بیشتر در روابط اجتماعی را پیش‌بینی می‌کند. بنابراین انسجام معمولی به نابرابری‌های مشاهده شده ناشی از آنومی، اشکال اجباری تقسیم کار فعلی مانند رنج همشهریان (هم‌دردی) یا عواقب نابرابر اقتصادی ناشی از محدودیت عملکردی رشته‌های مختلف در دوران پاندمی (داد و ستد) واکنش نشان می‌دهد. انسجام معمولی بر آن است تا شکست‌های مختلف یکپارچگی اجتماعی و سیستمی را ترمیم و با ناکامی‌های مربوط به آن‌ها مقابله کند. در اصل این نوع از انسجام، از تعارض، هم‌بستگی می‌سازد (رالز).



تعارض انسجام‌ها در دوران پاندمی (عکس)

منابع:

Mauro Basaure, Alfredo Joignant, Aldo Mascareño. (۲۰۲۱, April ۲). Distancing and Interdependence: The Conflict of Solidarities in the Pandemic. Retrieved ۱۹-COVID from <https://journals.sagepub.com/0۷۳۱۱۲۱۴۲۱۱۰۰۵۴۹۲/۱۰,۱۱۷۷/doi/full>

که دولت‌ها برای کنترل بیماری انجام دادند، این انسجام پراکنده را به یک باره به مقدار زیادی با بستن یا کاهش حداکثری تعامل فیزیکی محلی و جهانی تشدید کرد؛ بنابراین انسجام اجتماعی برای اولین بار به یک موقعیت اجتماعی تعمیم یافته جهانی بدل شد. شاخه‌هایی مانند آموزش، حمل و نقل، گردشگری، هنر، خدمات اجتماعی و تجارت سنتی که بر تعاملات فیزیکی استوارند، مجبور هستند عملکرد خود را تعلیق و به این ترتیب بارتیدگی فضاهای انسجام مکانیکی را با نیازهای عملکردی، بیشتر کنند. موقعیت‌های بحرانی عمده در نتیجهٔ اختلال در جریان‌های وابستگی متقابل جهانی، کاهش سریع فعالیت‌های

اقتصادی و «روش نابرابری که این مشکلات به وسیلهٔ آن بر بخش‌های مختلف دنیا طبق ظرفیت کشورها برای عکس‌العمل نشان دادن به ویروس تاثیر می‌گذارند» ایجاد شده‌اند. به عنوان یک عکس‌العمل به این موقعیت‌های بحرانی، اشکال رفتار مشارکتی که آن‌ها را به انسجام معمولی، یا انسجام بر پایهٔ هم‌دردی و داد و ستد تعبیر می‌کنیم، در هر دو سطح کنش و سطح نهادی و همچنین در زمینه‌های ملی یا فراملی به چشم می‌خورند. امیل

جهانی از هم گسیخته و زمینه‌زدایی شده را به طور عمده از طریق نظام‌های تخصصی (گیدنز ۱۹۹۰) و اخیراً از طریق شبکه‌های اجتماعی و شبکه‌های ارتباطی (گونزالس-بایلون ۲۰۱۷؛ مولدووانو و بام ۲۰۱۴؛ شوارتز ۲۰۱۰؛ سگره ۲۰۰۴) تسهیل می‌کند. کنش متقابل از راه دور ویژگی تجاری عصر اینترنت است و از این طریق آنچه ما انسجام پراکنده می‌نامیم تقویت می‌شود. ما نباید فراموش کنیم که اینترنت در اصل در دهه ۱۹۶۰ برای مقاصد نظامی و به عنوان پشتیبان جریان ارتباطات در شرایطی که تقابل فیزیکی ممکن نبود طراحی شده و همکاری پراکنده و مرکززدایی شده بین بخش‌ها را ممکن می‌ساخت. این‌ها دقیقاً همان شرایطی هستند که امروز در نتیجهٔ وقوع پاندمی وجود دارند و به همین دلیل، وابستگی متقابل اجتماعی به شکل آنلاین درآمده و مهر تائیدی بر فرضیهٔ انسجام پراکنده که اینترنت بر پایهٔ آن بنا شده زده است. علاوه بر این انسجام پراکنده شکلی از تقسیم کار فراصنعتی یا حتی فراملی را نشان می‌دهد و مشخصهٔ آن، تعامل از هم گسیختهٔ شبکه‌ای شده از راه دور از طریق سیستم‌های ارتباط الکترونیکی در درون زمینه‌های سازمان‌یافتهٔ اجتماعی فراملی مانند تجارت، دارایی، ارتباط دیجیتال و علم است. در این مورد انسجام از وابستگی متقابل بین اجزاء پراکنده و همچنین از تعهد به قوانین بازی، برای مثال به مقرراتی که در هر رشته پدید آمده‌اند و به آن‌ها قانون نرم (Soft Law) گفته می‌شود ناشی می‌شود. این مقررات یک بعد فنی مخصوص به رشته را (قوانین دانش محور) با یک نگرانی هنجاری مربوط به اثربخشی در تصمیم‌گیری و ضوابط کلی قانون مانند استقلال حزبی ترکیب می‌کند.

تاثیر پاندمی کووید ۱۹ بر انسجام پراکنده

در زمینه پاندمی کووید ۱۹ اقداماتی



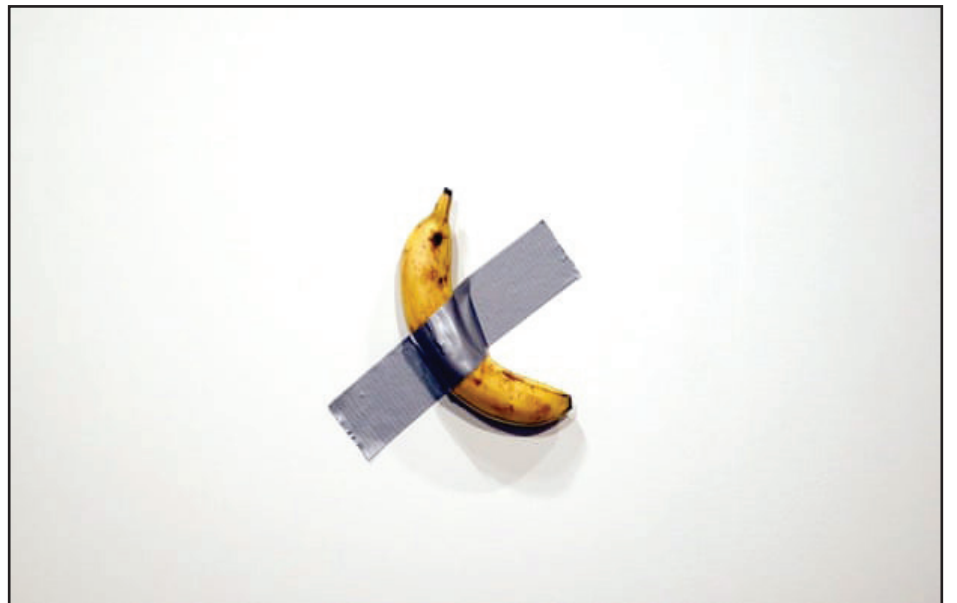
شخصیت پرستی ایرانیان در فضای مجازی

راضیه تاجیک - کارشناسی جامعه‌شناسی شهید بهشتی

در فضای مجازی بسیار می‌بینیم که وقتی یک فرد مشهور، اعم از خواننده، بازیگر، هنرمند، وزیر، رئیس جمهور یا هر شخصیت برجسته‌ای را مردم می‌بینند، عده‌ای او را بدون نقص می‌پندارند و به اصطلاح از او "بت می‌سازند" و این باعث می‌شود که عیب و نقص‌های او را نبینند. به محض اینکه یک نفر رئیس جمهور می‌شود، خواننده مشهوری می‌شود، یا در عرصه بازیگری موفقیت چشمگیری بدست می‌آورد، انگار تزریق علم و معنویت به او شده. همه احساس می‌کنند باید برای او حریم قائل شوند و توقع هیچ اشتباهی از او ندارند. از نظر هابرماس حوزه عمومی یعنی فضای بازی که در آن ارتباط و کنش آزاد شکل می‌گیرد و محصول آن افکار عمومی است و در این فضای آزاد، رفتارهای دولت در معرض نقد قرار می‌گیرد، از بین می‌رود و در نتیجه مردم از تصمیمات دولت و جریان‌های پشت پرده آگاهی نمی‌یابند. بنابراین کسانی که عملکرد دولت و مسئولین را نقد می‌کنند، جزو مخالفان قلمداد می‌شوند، و فرض بر این گرفته می‌شود که انتقاد آن‌ها منطقی نیست. زیرا نگاه صفر و صدی وجود دارد. این دوقطبی شدن را باید در فرهنگ و اخلاق جست‌وجو کرد و توجه به سیاست برای حل مشکلات، نوعی سطحی‌نگری است. در مواجهه با سلبریتی‌ها هم همین‌گونه عمل می‌شود. مردم اگر طرفدار خواننده، بازیگر یا هر شخصیت مشهوری باشند، با ساختن کلیپ‌ها یا نوشتن کامنت‌هایی که تعریف و تمجید آن‌ها را می‌گویند، به طرز مبالغه‌آمیزی از آن‌ها بت می‌سازند. پیامدش هم این است که اگر اشتباهی از این شخصیت‌ها سر بزنند، بسیار اغراق شده درباره آن‌ها قضاوت می‌شود و بیش از حد بزرگ جلوه داده می‌شود. به گونه‌ای که کل شخصیت او را زیر سوال می‌برند! این هم آن سر طیف است! یعنی نگاه صفر و صدی در جامعه و فرهنگ ما ریشه دوانده و نیاز است که این نگاه اصلاح شود.

افراد می‌گذارد که آن‌ها را به سمت توجه به چهره‌های خاص و برتر جلب می‌کند. چنین دیدگاهی که از سوی رسانه‌ها هم ترویج می‌شود، در ناخودآگاه ما بذر "خطای بنیادی اسناد" را می‌کارد. یعنی هر رفتاری که شخص نشان دهد تنها نشان‌دهنده خصلت‌های درونی اوست چه بسا ممکن است متأثر از خیلی عوامل بیرونی دیگر هم باشد. هم در موارد مثبت و هم در موارد منفی، وقتی رفتار یک شخص را مشاهده می‌کنیم، عوامل متعددی در بروز آن دخیل بوده‌اند. علت اینکه کنش‌های افراد برجسته در جامعه اینقدر مورد توجه قرار می‌گیرد این است که خود آن‌ها زیر ذره‌بین هستند! علاوه بر این، افرادی که این شخصیت‌ها را به خاطر موفقیت‌شان تحسین می‌کنند معمولاً عوامل متعدد دخیل در موفقیت آن‌ها را نادیده می‌گیرند. مثلاً خواننده‌ای که به شهرت زیادی رسیده، در کنسرت‌های او افراد زیادی شرکت می‌کنند، افراد زیادی که به او بها داده‌اند، او را حمایت کرده‌اند تا او موفق شده، یا یک رهبر سیاسی که در یک انقلاب نقش اساسی ایفا کرده فقط اسم او ذیل آن واقعه برده می‌شود در حالیکه افراد زیادی در آن واقعه مؤثر بوده‌اند.

در فرهنگی که در کشور ما حاکم است، یکجور کمال‌گرایی وجود دارد. ما همه چیز را بی‌نقص می‌خواهیم؛ و در رفتارمان، اهدافمان و در سبک زندگی‌مان بدنبال کامل بودن هستیم. یکی از دلایل این مسئله این است که خیلی درگیر "مقایسه" هستیم. و چنین تفکری می‌تواند پیامد ریشه‌دار شدن تفکراتی باشد که نظام سرمایه‌داری ترویج می‌کند. نظام سرمایه‌داری، این کار را آگاهانه انجام نمی‌دهد بلکه به صورت ناخودآگاه انجام می‌دهد. به گونه‌ای که آنچه را نسبی و متغیر است طوری نشان می‌دهد که "جهانی"، "ابدی" و "طبیعی" باشد. ایدئولوژی، گفتارها و تصاویری هستند که عقل سلیم را شکل می‌دهند. یکی از حالت‌های ایدئولوژی، آشکار کردن تناقض‌ها به منزله مسائل شخصی یا خصیصه‌های فردی است، که طبقه حاکم آن نوع ایدئولوژی را خلق می‌کند. چنین تصویری بر این مبناست که تناقض‌های مادی را می‌توان با تغییر نحوه تفکر رفع کرد. افراد به طور تمام و کمال مسئول موفقیت خویش هستند، به طوری که ساختارهای بیرونی هیچ تأثیری در جایگاه افراد ندارد و خود باید وضعیت خود را ارتقا دهند. این فردی‌سازی و برندسازی تأثیر خاصی بر



شیوه جامعه

معرفی کتاب جامعه‌شناسی (قدم اول) و فهم متعارف

یونس شفیع‌زاد، کارشناسی پژوهشگری اجتماعی دانشگاه گیلان

افراد برای مطالعه کتاب، فواید و اهدافی متنوعی در نظر دارند. مؤسسات و کارشناسان، درباره فواید مطالعه بررسی‌هایی به عمل آورده‌اند؛ از جمله آن میتوان به روزنامه فرانسوی فیگارو اشاره کرد که معتقد است کتابخوانی فواید بسیاری دارد و ما به یادآوری نمونه‌هایی از آنان اکتفا میکنیم:

- ۱_ مطالعه، یک فرایند فعال ذهنی است.
- ۲_ مطالعه، تمرکز را افزایش می‌دهد.
- ۳_ مطالعه، انضباط فردی را افزایش میدهد.
- ۴_ مطالعه، خلاقیت را افزایش میدهد.
- ۵_ مطالعه، قوای استدلال شما را افزایش می‌دهد.

فوایدی که آورده شدند در گرو اهدافی نیز میباشند. از این رو ناگزیر از پرداختن به اهداف و جوانب مطالعه میباشیم. افراد از مطالعه کتاب اهداف متفاوتی دارند. اهداف مطالعه کتاب، از گذراندن واحد درسی تا رفع مقتضیات شغلی، کسب یا افزایش دانش و آگاهی و ارضای کنجکاوی در زمینه‌های خاص را شامل میگردد. اشخاص کنجکاو و کم اطلاع به این منظور از دوستان، آشنایان مطلع خود خواستار معرفی کتابی مناسب در زمینه مورد نظر خود میشوند. گاهی هم اشخاص خود اقدام به معرفی می‌نمایند که مواردی این چنین ابعاد متفاوتی دارند از آن ابعاد می‌توان به مقاصد معرف اشاره کرد که افراد باید از آن مطلع باشند از جمله: خطر دربرند کردن ذهن، اندیشه و ذائقه دیگران. دوم اینکه منجر به جهت‌دهی به سوی خط فکری خاصی است. دیگر اینکه موقعیت و پایگاه اجتماعی معرف و زمان معرفی مورد توجه قرار گیرد. در مورد کتاب ویژگی‌های زیر ضروری است: کم‌حجم بودن کتاب، جامع و ساده بودن که سادگی آن به ذوق خواننده نزند و باعث بی‌انگیزگی خواننده نگردد و دیگر اینکه از کاربرد

افراد گردد. برای آنان که منافع طبقاتیشان مورد هجو نباشد از جمله سیاستمداران و گروه‌های ذی‌نفعشان، از قانع شدن یا لااقل از گوش شنوا داشتن، سر باز می‌زنند

چگونه جامعه‌شناسی می‌ورزیم؟

نخست باید تخیل جامعه‌شناسانه خوبی داشته باشید. درباره جامعه بشری فکر کردنه به تجربه فردی. کمی از تخیلات خود استفاده کنید و تصور کنید که معدنچی هستید و در سبیری در دمای بیست درجه زیر صفر کار میکنید و شش ماه مزد نگرفته‌اید، اگر بتوانید تصور کنید که شش ماه فقط باید با سیب‌زمینی پخته و کلم سر کنید و مزد نگیرید و حتی نتوانید تلویزیون نگاه کنید، پس میتوان گفت تخیل جامعه‌شناسانه دارید تعجبی ندارد که فرانسویان بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی باشند، چون انقلاب اجتماعی سال ۱۷۸۹ یکی از تکاندنده‌ترین و بنیادی‌ترین تحولات اجتماعی بود. نخستین رد جامعه‌شناسی را، گذشته از آثار دیگر، در کار روح‌القوانین اثر مونتسکیو می‌توان یافت. اگوست کنت فیلسوف فرانسوی وضع‌کننده اصطلاح «جامعه‌شناسی» است. و دیگر دورکیم با اثر خود درباره مقوله خودکشی، از جمله کلاسیک‌های جامعه‌شناسی هستند. اگر بخواهیم به مطالعه و بررسی جامعه پردازیم، قبل از هر چیز باید به نحوه مشاهده و مستند ساختن مشاهداتمان باشیم. بدون شواهد تجربی یعنی داده‌ها، اطلاعات، آمار، رویدادها یا چیزهایی از این قبیل چندان کاری نمیتوان کرد. اگر چه نبود اینها هیچ وقت مانع سیاستمداران نبوده است.

فهم متعارف

جامعه چیست؟ یا در واقع، جامعه

مفاهیم و اصطلاحات سخت و تخصصی پرهیز کند. در این نوشتار سعی کرده ایم به معرفی کتاب جامعه‌شناسی قدم اول و مفهوم محوری آن «فهم متعارف» پردازیم. کتاب در حوزه جامعه‌شناسی با صد وهفتاد و چهار (۱۷۴)، صفحه به نگارش درآمده است. این کتاب با قلم توانای ریچارد آزبورن و تصویرگری خوب و خیره‌کننده بوربون وان لون توسط مترجم رامین کریمیان به سال ۱۳۷۸ در نشر شیرازه به چاپ رسیده است. آزبورن در اثر خود به زبان ساده و رسا اندیشمندان کلاسیک جامعه‌شناسی و نگرششان به جامعه را می‌آورد و برخی مکاتب آن و روش‌های مختلف دربررسی‌های مسائل اجتماعی را به اجمال توضیح می‌دهد. نویسنده بسیار کم از اصطلاحات تخصصی بهره می‌گیرد که باتوجه به زبان ساده وی این خود قوتی درکار او هست. در مجموع می‌توان گفت این اثر، خوانندگان عمومی و کنجکاو را در مورد مبانی حوزه جامعه‌شناسی بهره‌مند و آشنا و سر ذوق می‌گرداند.

تخصصی و ساده

آموختن جامعه‌شناسی تقریباً شبیه یاد گرفتن دوچرخه سواری است، وقتی انجامش می‌دهی به نظر آسان میرسد، اما توضیح دادنش برای دیگران بسیار دشوار است. یا مثل رشد انسان، به نظر طبیعی می‌رسد، درست مثل دوچرخه سواری، اما توضیحش برای کسی که نمی‌داند بسیار دشوار است. مسلماً توضیح مسائلی که به نظر اکثر اشخاص جزء بدیهیات است که ماهیت، روش، علت و عوامل بسیاری از موضوعات را پیش‌فرض ذهن خود قرار داده‌اند، توضیح دهنده را روده‌درازی جلوه می‌دهد. در برخی مواقع شنونده هم نه خریدار چنان توضیحاتی است و نه آن توضیحات را می‌پذیرد حتی اگر راه‌گشای



می دهند. چنانچه به دقت در نظرات سعدی توجه شود چنین برداشتی از منفعت طلبی و غرض ورزی نشئت میگیرد. در پایان تا به اینجا با توجه به نمونه هایی که از فهم متعارف آوردیم متوجه شدیم: فهم متعارف با تجربه شخصی رابطه نزدیکی دارد و توسط تعمیم های نابجا و بنیان استدلالی ضعیف در سطح جامعه مقبول واقع می شود. دیگر اینکه با مطالعه و کسب دانش و تجربه هایی با پشتوانه استدلالی درست هر حرف یا سخن یا وضعیتی را با احتیاط بپذیریم یا رد کنیم. یا دیگر مواردی که به ذهن خواننده هوشیار و گرامی می آید.

منابع

۱. آذربورن، ریچارد، (۱۳۷۸). جامعه شناسی قدم اول. وان لون، بوربورن. (ترجمه رامین کریمیان). تهران، نشر شیرازه
۲. سایت یکتا پرس.
۳. ایزدی، محمدعلی. (۱۳۸۲). چرا «عقب» مانده ایم؟. تهران، نشر علم.
۴. نراقی، حسن. (۱۳۸۵). جامعه شناسی خودمانی. تهران، نشر اختران

درک بهتر از این موضوع خواننده را به تماشای فیلم «شکار» (jagten)، دعوت می نمایم. (البته لازم به یاد آوری هست که استثناء قاعده نیست.) در این صورت افراد به ابعاد و وجوه مختلف موضوع توجه ننموده و مسائل را تک بعدی نگاه می کنند ابعاد آن را این موارد میتوان نام برد: آموزشی که کودکان در خانواده و مدرسه دارند چگونه است؟ به بیان دیگر محیط اجتماعی و نشو و نماي کودکان چگونه است؟ موقعیت کودک و موضوع مورد نظر در چه وضعیتی قرار دارند؟ دنیای کودکان فارغ از این مسائل چگونه است؟ فهم و آشنایی ما از کودکان چه مقدار است؟ نمونه ای دیگر از فهم متعارف، برداشت پرکاربرد و جا افتاده اگرچه نادرست از برخی سخنان سعدی شیرازی است که افراد برای توجیه سخن ناروای خود مستمسک قرار میدهد: «دروغ مصلحت آمیز، به از راست فتنه انگیز.» در صورتی که شاعر نامور با این سخن؛ تنها فقط اشارهای بین امکان دو حق انتخاب را مد نظر دارد که موجب جلوگیری از فاجعه ای را دارد. برخی شاید به دور از غرض ورزی، به دلیل بدفهمی دچار این برداشت ناروا هستند و البته دیگرانی هستند که مطامع شخصی را بر منافع جمعی ترجیح

کجاست؟ معروف است که نخست وزیر اسبق بریتانیا، خانم مارگارت تاچر، اصولاً به وجود داشتن جامعه باور نداشت. «چیزی به اسم جامعه وجود ندارد، فقط مردان و زنان منفرد و خانواده وجود دارند. (فوریه ۱۹۸۹)» در ظاهر حق با اوست، به دور و برمان که نگاه کنیم، در وهله اول مردمانی را مبینیم که سرشان به کار خودشان است اما اگر عمیق تر نگاه کنیم، گروه هایی را مبینیم که به شکل کاملا سازمان یافته کار میکنند. خیلیها از جمله خانم تاچر، عملاً بر این نظرنند که شیوة سازمان یافتگی جامعه بسیار مهم است. به همین دلیل فردگرایی چیزی در حد توهم است. افراد وجود دارند، اما ساخته دست اجتماعاند و این پایه ای ترین معمای جامعه شناسی است. فهم متعارف می کوشد این شکاف را پر کند، اما هیچگاه خیلی موفق نبوده. خانواده همیشه به منزله «سنگ بنای» جامعه قلمداد شده است. فهم متعارف مدعی است که همه چیز همواره همان طور خواهد بود که هست، مسلماً این نظر نادرست است. کسانی که بیکار میشوند اغلب گمان میکنند که مقصود و از عهده کارشان برنیامده اند. اینان مشکل را فردی میدانند. این نظری برآمده از فهم متعارف است. حال آنکه علت های متعدد و پیچیده ای در بیکار شدن افراد دخیل اند. جامعه شناسی میکوشد عوامل فردی و اجتماعی که سبب بیکاری میشوند را توضیح دهد. جامعه شناسی در مقابل فهم معمولی و درک از اوضاع می ایستد و این است که بسیاری آن را خوش نمی دارند. مفاهیم متعارف درباره ی جهان اغلب ایدئولوژیک اند، به این معنا که عمدتاً مبتنی بر یک باورند تا اینکه توضیحی علمی باشند. مثالی دیگر از فهم متعارف را می توان این جمله دانست: «حرف راست رو باید از بچه شنید.» این باور برآمده از فهم متعارف است که وجوه یک عقیده را نه می نگرد و نه باور به غلط بودن آن دارد. به صرف تأیید عمومی آن را مقدس می دارد. برای

نقد مسخ کافکا

پادمسخ و جهان بینی

نفیسه کریمی - کارشناسی جامعه‌شناسی شهید بهشتی

برادرم را به این موجود نسبت بدهم، ما تاکنون هر چه از دستان برمی‌آمده برای او انجام داده‌ایم، بعلاوه ما تمام روز مشغول کاریم، دیگر در خانه نمی‌توانیم این عذاب دائمی را تحمل کنیم؛ باید از شر او خلاص شویم! «گرگور پس از شنیدن این سخنان با ناراحتی و به زحمت به اتاقش بازگشته و در همان شب می‌میرد. فردا صبح خانواده از مرگ گرگور مطلع می‌شوند؛ پدر در اولین حرکت اجاره‌نشین‌ها را از خانه بیرون می‌کند. سپس پدر، مادر و خواهر گمان می‌کنند که رنج و عذابشان به پایان رسیده است و به همین خاطر تصمیم می‌گیرند که آن روز را به استراحت بگذرانند. پس به حومه شهر رفته و به تفریح می‌پردازند و درباره‌ی آینده با هم گفتگو می‌کنند؛ آینده‌ای که بدون وجود گرگوری مسخ‌شده، امیدبخش‌تر به نظر می‌رسد.

نقد:

فرمالیسم روسی بیش از آن که بر ادبیات و شرایط تاریخی-اجتماعی اثر ادبی تأکید کند، توجه خود را به ادبیانگی، زبان و شیوه‌های صوری به کار رفته در اثر ادبی مبذول می‌دارد. این مکتب از «آشنایی‌زدایی» یاد می‌کند که انسان را از دریافت مانوس، آشنا، غیرارادی و ناخودآگاه چیزها باز می‌دارد و منجر به خلق دریافتی ویژه از موضوع و ساخت دنیایی جدید می‌شود. پس از این منظر،

ماه به همین منوال می‌گذرد و و خروج گرگور از اتاق هربار منجر به ترس و از هوش رفتن مادرش و برخورد خشن پدرش می‌شود. از آنجایی که گرگور تنها نان‌آور خانه بوده است؛ تغییر شکل (مسخ شدن) گرگور وضعیت اقتصادی خانواده را با مشکل مواجه می‌کند و با شرایط پیش آمده همه اعضای خانواده مجبور به کار کردن می‌شوند؛ از این رو، مادر برای یک مغازه لباس‌فروشی پارچه می‌دوزد، پدر در یک بنگاه مالی کار می‌کند و خواهر نیز به‌عنوان فروشنده در جایی استخدام می‌شود. با شاغل شدن گرت، مشغله‌اش زیاد می‌شود و دیگر وقت نمی‌کند که مانند سابق به گرگور برسد و بدون دقت و با عجله برای او غذا می‌آورد. در ادامه پدر برای تأمین مخارج زندگی، یک اتاق خانه را به سه مرد اجاره می‌دهد و آنها گاهی ناهار یا شام را با اعضای خانواده گرگور صرف می‌کنند. در یکی از این شب‌ها بعد از صرف شام، گرت برای اجاره‌نشین‌ها و پدر و مادرش ویولن می‌نوازد، از آنجایی که خواهر بسیار زیبا و گوش‌نواز ویلون می‌زند، موسیقی زیبا و گوش‌نواز آن روی گرگور آنچنان تأثیر می‌گذارد که بی‌اختیار تا داخل اتاق پذیرایی می‌آید. با دیدن او همه چیز به هم می‌ریزد، خواهر از نواختن دست می‌کشد، اجاره‌نشین‌ها ناراحت و عصبانی می‌شوند و پدر آنها را به اتاقشان هدایت می‌کند؛ سپس خواهر با اشاره به گرگور به پدر می‌گوید: «می‌خواهم نام

داستان درباره پسری جوانی به نام گرگور است که با پدر، مادر و خواهرش به نام گرت زندگی می‌کند. با توجه به کهنسال بودن پدر، گرگور نان‌آور خانواده است، در یک تجارتخانه کار می‌کند و برای کارش بایستی دائماً با قطار به شهرهای مختلف سفر کند. یک روز صبح که گرگور از خواب بیدار می‌شود، متوجه می‌شود به حشره‌ای بزرگ تبدیل شده است؛ او که باید صبح زود برای کارش خودش را به قطار برساند، از این پیشامد شوکه شده و تلاش‌هایش برای فائق آمدن به وضعیت جدید بی‌فایده است. چون عادت داشته است که شب‌ها در اتاقش را قفل کند، برای همین مادرش از پشت در به وی گوشزد می‌کند که دیرش شده است؛ درنهایت گرگور موفق به انجام هیچ کاری نمی‌شود و ساعتی بعد، فردی از تجارتخانه (محل کار او) به دنبال او می‌آید. خانواده که گمان می‌کنند او مریض شده همگی به اتفاق آن مرد به پشت در اتاق او می‌آیند و از وی می‌خواهند که در را باز کند؛ گرگور پس از تلاقی بسیار زیاد در را باز می‌کند و همه از دیدن او وحشت می‌کنند؛ مادر از حال می‌رود، مردی که از تجارتخانه آمده بود فرار می‌کند و پدر با تکان دادن یک عصا در هوا (پرتاب کردن سیب قرمز)، او را مثل یک حیوان به داخل اتاقش هدایت می‌کند. از آن روز به بعد، خواهر گرگور (گرت) غذا دادن به برادرش با سبزی پلاسیده و تمیز کردن اتاقش را بر عهده می‌گیرد. دو



مسخ

اثر: فرانتس کافکا

صادق هدایت

وظیفه نقد ادبی بررسی کارکرد خاص صنعت ادبی در هر مورد خاص است. در زیر به نقد «مسخ» کافکا با توجه به آموزه های فرمالیسم روسی می پردازیم: کافکا در این اثر، مسخ یک انسان و تبدیل شدن او به حشره ای هیولوار را به رشته تحریر در می آورد اما تنها به این مورد اکتفا نکرده و به مسخ صنعت لفظی معمول نیز می پردازد. در واقع شخصیت گرگور از آنجایی که می خواهد مثل یک هنرمند، کسی که در هوا زندگی می کند و بلندپرواز است، زندگی کند و همچنین به سبب رفتار پست و سست عنصری او، به حشره ای کریه دگرپرسی می یابد. نکته حائز اهمیت این است که گرگور خود را حشره نمی نامد بلکه پس از بیدار شدن از خواب خود را اینگونه می یابد. در واقع نویسنده استعاره را به واقعیت تبدیل می کند. کافکا از زبان معمول استفاده می کند و این استعاره (گرگور مثل یک حشره است) را که با نوعی مسخ همراه است، به صورتی عینی به داستان بازمی گرداند و از این طریق به پادمسخ (مسخ استعاره) دست می زند. اینگونه کافکا چیزهای آشنا (بازاریاب ها یا به طور کلی انسان از خود بیگانه امروزی، مانند حشره ای انگل وار است) را بیگانه می سازد و اینجاست که انسان بی آن که نامی برای خود بگذارد، در واقعیت تبدیل به چیز دیگری شده است. نویسنده جدا شدن انسان از زبان روزمره و موقعیت پیشین خود در خانواده، محیط کار و... و همچنین تلاش برای ادغام مجدد آنها و به طور همزمان مقاومت در برابر آن را با پادمسخ «حشره شدن» به مخاطب نشان می دهد. اینجاست که خواننده به جای برداشت غیرارادی و ناخودآگاه از نثر «انسان مانند حشره است» که عواطف، تخیل، تفکر و دیگر ظرفیت های او را تحریک نمی کند، با تبدیل شدن امر نمادین به

به بیانی کلی تر «تراژدی تضاد» را نشان دهد و منعکس کننده نبرد طبقاتی باشد. ساخت گرای تکوینی گلدمن: گلدمن متأثر از لوکاچ معتقد است خلاقیت و آگاهی نویسنده بزرگ به علاوه آگاهی جمعی گروهی خاص که به دنبال آرمانها هستند و با انسجام ارزشی ای که دارند، به نوعی جهان بینی دست یافته اند، از جمله عواملی است که منجر به خلق یک اثر ادبی ممتاز می شود. این جهان بینی علاوه بر حال و گذشته، به آینده نیز مرتبط است. بنابراین اثر ادبی ممتاز می تواند با طرح وضعیت خاص

امر واقعی و وارد کردن شوکی ناگهانی همچون کابوسی شبانه، به برداشتی ارادی و خودآگاه دست می آید که حتی ممکن است موجب آزار او شود. لوکاچ رمان را «رنالیسم» معنا می کند که درصدد بیان و تصویرسازی کلیت جامعه بورژوازی است. او در تعریف رنالیسم می گوید: «رنالیسم پیروزی تیپ است، پیروزی درک هنرمند از تغییر اجتماعی». در اینجا اهمیت خلق تیپ در رمان آشکار می شود، خلق تیپ های انسانی ماندگار. همچنین او معتقد است که رمان می تواند شکاف میان فرم و محتوای تفکر و عمل یا

انسانی و توجه به مسائل بزرگ انسانی، مرزهای زمانی و مکانی را درنوردد. در زیر به نقد «مسخ» کافکا ذیل آموزه های لوکاچ و گلدمن می‌پردازیم: پدر گرگور زامزا در این اثر، نماینده طبقه‌ای از افراد جامعه است که دچار شدن به روزمرگی بیماری آنان است و همچنین نشان دهنده جهان و زبانی است که گرگور از آن طرد شده است. همچنین می‌تواند بیانگر رابطه پدرسالارانه و مقتدرانه حاکم بر روابط خانوادگی نیز باشد. گرگور اما انسانی است که نمی‌خواهد به این روزمرگی تن دهد. شغل او، بازاریابی شهرستان، نماد بارز این روزمرگی است. او نارضایتی از شغلش را در قالب عباراتی نظیر «چه شغل طاقت فرسایی»، «کار اعصاب خرد کن»، «معلوم است این سحرخیزی‌ها آدم را خرفت می‌کند»، «رئیس می‌رود روی میزش می‌نشیند و با کارمندهایش از بالا حرف می‌زند» و... نشان می‌دهد که خود حاکی از این است که نه تنها از کارش لذت نمی‌برد بلکه بخاطر خانواده، احساس مسئولیت در قبال بدهی آنها و عذاب وجدان، به آن نیاز دارد و به همین خاطر نسبت به کارش بی‌احساس و بی‌روح و نسبت به جامعه مبتنی بر ارزش‌های پولی و سرمایه، بیگانه و جدا می‌شود. یکی از اشیای موجود در اتاق گرگور ساعت است که چندین بار به صدا درمی‌آید و زمان بیدار شدن و رفتن به محیط کار را به او یادآور می‌شود. این ساعت نشان دهنده یکی از مهم‌ترین بنیان‌های زندگی انسان پس از سلطه سرمایه داری است. همانطور که فدریچی نیز در کتاب «کالیبان و ساحره» موضوع نظم و زمانمندی را یکی از علل مهم ساحره‌کشی پس از شکست نظام فئودالی عنوان می‌کند. مادر گرگور نماد انسان‌هایی است که گرچه به مصائب زندگی آگاه‌اند اما دست به مقاومت نمی‌زنند و به سوژه‌هایی

منفعل تبدیل می‌شوند. خواهر گرگور، گرته، نیز می‌تواند نماد زنان معترضی باشد که در چارچوب لیبرالیسم به دنبال احقاق حقوق تزییح شده خود و به دست آوردن شغل، استقلال و... برابر گاه‌ها حتی با حذف و طرد مردان می‌باشند که منجر به گرفتار شدن آن‌ها در همان گفتمان مسلط سرمایه داری-مردسالاری می‌شود. کافکا که شاید بتوان گفت در خانواده‌ای در طبقه متوسط زاده شد و امورات خود را با کار در بیمه می‌گذارند، در این اثر خود به صورتی منسجم و کلی به انسان معاصر و شرایط زیست او می‌پردازد، انسانی که با غلبه فردگرایی و حس‌هایی نظیر پیشرفت و موفقیت، دچار انزوا، یاس و ناامیدی می‌شود. در این جهانی که شتابان به سوی پیشرفت و پیچیده‌تر شدن می‌تازد، ارزش‌ها و آرمان‌های انسانی، احساسات، عواطف و مصائب فردی لگدمال می‌شوند. به طور مثال در «مسخ» می‌خوانیم که بیماری و خمودگی گرگور و ارزیابی منفی او از کار تنها اموری است که هیچ‌گونه وقعی بر آن‌ها نهاده نمی‌شود. اینگونه انسان ذیل گفتمان‌های گوناگون مستحیل شده، خود را ناتوان از مبادرت به اقدامی دلخواه می‌بیند. کییرکگارد اضطراب را یکی از ویژگی‌های انسان امروز می‌داند که برخلاف ترس، انسان آن را در مقابل خود احساس می‌کند. اضطراب از پوچی و نیستی که زندگی انسانی‌اش را احاطه کرده است. امروز که با رشد فردگرایی و احساس آزادی عمل و اختیار، انسان خود را در معرض انتخاب‌های متعدد می‌بیند حال آنکه در این زندگی بی‌روح ماشین زده که چون «قفسی آهنین» او را دربر گرفته قرار دارد؛ انزوا، بیگانگی و مسخ از جمله مواهبی است که به دست می‌آورد! مسئله دیگر چگونگی واکنش به این وضعیت است. در این اثر، گرگور پیش از مسخ جسمانی خود نیز از خود بیگانه بوده

است چرا که گویی مسخ، منجر به پیدایش احساسی قابل توجه در او نمی‌شود و به مرور از شکل جدید خویش آگاه می‌شود. به نظر می‌رسد گرگور زامزا با این امید که می‌تواند از شر تمامی مرارت‌های زندگی‌اش رهایی یابد، دچار مسخ می‌شود. مسخ او را به سطحی از آگاهی نیز می‌رساند و به صورتی ملموس از جایگاه دون همراه با طرد و بیگانگی از جهان بیرون آگاه می‌سازد. نحل‌های مختلف نظرات متفاوتی در مورد انواع واکنش‌ها دارند. چندمدتی است که بنده نیز به این موضوع می‌اندیشم و شاید سوالات و احساسم در این مورد بی‌ربط نباشد. از نظر من از مهم‌ترین راه‌های برون رفت از این وضعیت می‌توان به «هیچ بودن» اشاره کرد. به این معنی که به «انسان خوب» بودن فکر نکنیم حتی چشم داشتی برای نیل به یک روشننگری یا مکاشفه‌ای عمیق نداشته باشیم. صرفاً هیچ کاری نکنیم و این شاید گره‌های روانی ما را بگسلد یا اضطراب‌مان را کاهش دهد. اما توجه به دو نکته نیز ضروری است یکی اینکه به هر حال باید به دنبال نان و ارتقا بود و نمی‌تواند کاملاً نسبت به شرایط سیاسی-اجتماعی موجود بی‌اعتنا بود و نکته دیگر این که درگیر شدن با همین هیچ بودن نیز شاید سطحی از اضطراب را در انسان برانگیزد و او را از این وضعیت خارج کند و شاید تنها کسی بتواند به این موقعیت دست یابد که پیش از شروع این تمرین، تجربه این آرامش را در زندگی خود داشته باشد.

منابع:

محمد عیسی‌زاده حاجی آقا، آرش مشفق، عزیز حاجی کهجوق، (۱۳۹۸). نمادشناسی تطبیقی «عزادان بیل ساعدی» و «مسخ کافکا» نشریه ادبیات تطبیقی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان.



دلیل بزرگ

پارمیس قهرمانی قاجار - کارشناسی جامعه‌شناسی شهید بهشتی

در روان درمانی، درمان گفتاری و مشاوره صرف نظر از نامی که دارد، به عنوان فعالیتی تخصصی، به تجزیه و تحلیل مسائل افراد و یافتن راه حل‌های مناسب مبادرت می‌شود. مراجع از طریق گفتگو با مشاور در جوی مملو از تفاهم، خود را بهتر و بیشتر می‌شناسد، چگونگی تصمیم‌گیری را می‌آموزد و سرانجام راه حلی برای مشکلش پیدا می‌کند. جلسات درمانی مکانی امن را برای گفتگو در مورد چالش‌های زندگی چون جدایی، اضطراب، اندوه و افسردگی، مشکلات والدین یا مشاجرات خانوادگی ارائه می‌دهد و می‌تواند کمک دهنده به افرادی باشد که با مشکلات عاطفی، روابط و نگرانی‌های مربوط به سلامت روانی دست و پنجه نرم می‌کنند. تحقیقات نشان می‌دهد که داروها می‌توانند برخی از علائم بیماری‌های روانی و برای بازه‌ی کوتاه مدتی کاهش دهند، اما جلسات درمانی مهارت‌هایی را به افراد می‌آموزد که به تنهایی علائم را برطرف می‌کنند و پس از اتمام درمان نیز یاری دهنده افراد در برابر موقعیت‌های چالش برانگیز زندگی باقی می‌مانند. این واقعیت جامعه است که افراد به دلیل قضاوت، تردید، غرور، ترس و اطلاعات غلط، از درمان بهداشت روانی اجتناب می‌کنند و یا آن را کنار می‌گذارند؛ همچنین اکثر افرادی که بیماری روانی دارند به دنبال درمان نیستند یا تحت درمان قرار نمی‌گیرند این در حالیست که درمان می‌تواند به شما کمک کند که چالش روانی خود را احساس کنید، چراهای ممکن آن را پیدا کنید و با آن مبارزه کنید. دکتر گیل سالتز؛ استاد روانپزشکی می‌گوید: وقتی صحبت از کمک می‌شود، به "اندازه کافی افسرده" وجود ندارد. اگر احساس افسردگی می‌کنید، به احتمال زیاد می‌توانید از درمان و صحبت با متخصص

سود ببرید. همچنین بسیاری از مردم نه بخاطر "دلیل بزرگی" بلکه برای درک بهتر از خود، بهره‌گیری از فرصت‌های بالاتر و بهبود توانایی‌های خود برای پیشرفت و کنار آمدن با سختی‌ها به درمانگر مراجعه می‌کنند. اگر به مراجعه به مشاور فکر کنید، ممکن است کوله باری از اشکالات احتمالی و موانع شما را منصرف کند؛ به خاطر سپردن تروما یا سایر رویدادهای دردناک گذشته می‌تواند وحشتناک باشد، چه رسد به اینکه درباره‌ی آن با شخص دیگری صحبت شود. حتی اگر با آسیب روانی جدی‌ای روبرو نیستید، کنار آمدن با چالش‌ها آسان نیست و درمان نیز راه حل سریع و ساده‌ای نیست؛ درمان نیاز به صداقت دارد، صداقت با خودتان و با درمانگری که با او کار می‌کنید بنابراین مسیری سخت برای بهره‌گیری از درمان و طی کردن روند درمانی وجود دارد که در اینجا به موانع، چراها و پاسخ‌های قدم گذاشتن در این مسیر می‌پردازیم.

هراسان از کمک

برای مراجعه به مشاور نیازی به احساس بیماری یا عدم عملکرد و اختلال ندارید، بلکه فقط باید احساس کنید در مرحله‌ای از زندگی گیر کرده‌اید؛ در چنین وضعیتی درخواست کمک نشانه بلوغ، خودآگاهی و داشتن احساس قدرت درونی شما است و ورود به جلسه درمانی اولین قدم برای حل مشکلاتتان است. برخی از افراد یک متن زندگی مستقل دارند که می‌گویند: بسیاری را دوست داشته باشید، به تعداد کمی اعتماد کنید، همیشه قایق‌تان را، خود با دست و پا برانید. برای چنین افرادی چارچوب بندی‌ای برای به کارگیری درمانگر به عنوان "نیاز به کمک" بیگانه است

در همین حال مشاور زمانی به کمک شما می‌آید که سعی کرده‌اید به تنهایی موقعیتی را برطرف کنید و قایق زندگی‌تان را به تنهایی برانید اما به نظر نمی‌رسد استراتژی‌هایتان به شما کمکی کند. در ادامه به برخی مواردی اشاره می‌شود که تا به امروز مانع کمک‌گیری شما از متخصص شده است:

ترس از دانستن

افراد از قضاوت، تغییر، ناشناخته‌ها، گذشته - آینده و آنچه در درمان ممکن است کشف کنند می‌ترسند. اکثر مردم میلی به درخواست کمک یا اعتراف به این‌که ممکن است در مورد چیزی اشتباه کرده باشند، ندارند بنابراین بازتاب درونی و نگاه به رفتارها و اشتباهات خود و مواردی که باید روی آنها کار کنند می‌تواند برای چنین افرادی ترسناک باشد.

برچسب اجتماعی

همچنان یک ننگ اجتماعی علیه کسانی که بدلیل مشکلات عاطفی از درمانگر کمک می‌خواهند وجود دارد، اما توجه روزافزون جهانی به سلامت روانی این نگاه را به مرور کاهش می‌دهد؛ لیندسی رافائل، مربی بهداشت و تغذیه جامع توضیح می‌دهد: در عصر حاضر، جامعه ما آنقدر بر بزرگتر، بهتر، سریعتر و قوی تر متمرکز است که متأسفانه چیزی مانند درخواست کمک برای مسائل مربوط به سلامت روان می‌تواند ضعیف تلقی شود. در پایان روز، درخواست کمک برای مسائل مربوط به سلامت روان هرگز نباید ضعیف تلقی شود - در واقع کاملاً برعکس، این یک اقدام پیشگیرانه و شجاعانه



برای ساختن زندگی بهتر باید قلمداد شود.

دوست در برابر متخصص

من همیشه می‌توانم با یک "دوست" صحبت کنم، نمی‌فهمم چگونه صحبت با یک غریبه می‌تواند مفید باشد؛ دوستان می‌توانند حمایت و همدلی فوق العاده ای را ارائه دهند و این اغلب برای کمک به ما در شرایط سخت زودگذر کافی است اما در رابطه دوستی باید به نیازهای هر دو شخص توجه شود و چنین رابطه‌ای شامل تبادل متقابل گوش دادن و به اشتراک گذاری است در حالی که در مشاوره، تمرکز تنها بر شماست و مشاور شما شخصی آموزش دیده است که از تکنیک‌های درمانی برای کمک به شما استفاده می‌کند.

صیحت درمانی

من معتقدم فقط "صحبت کردن" نمی‌تواند فایده‌ای داشته باشد؛ در واقع صحبت کردن می‌تواند بسیار مفید باشد؛ بحث درباره احساسات خویش با کسی که به آن با دیدی متفاوت و عاری از قضاوت نگاه می‌کند به کاهش فشار احساسی ناشی از نگه داشتن افکار و احساسات درونی‌مان کمک می‌کند. فرد راجرز اشاره می‌کند: هر چیزی که انسانی باشد قابل ذکر است و هر چیزی که قابل ذکر باشد می‌تواند بیشتر مدیریت شود. وقتی می‌توانیم در مورد احساسات خود صحبت کنیم، آنها کمتر غم انگیز، ناراحت کننده و ترسناک می‌شوند. همچنین مشاوره فراتر از صحبت کردن صرف است، مشاوره راهی را برای ما فراهم می‌کند تا در طی آن به گفته بلاچر در درجه اول آزادی‌های ممکن فرد در محیط به حداکثر می‌رسند و از طریق به حداکثر رسانیدن کنترل بر محیط و پاسخ‌هایی که محیط در درون فرد برمی‌انگیزد اهداف مشاوره که عموماً به رشد، آموزش و پیشگیری از مشکلات مربوط است، تحقق می‌یابد.

گام نهایی

براساس گفته مجله جراحی انگلستان (۱۹۹۹)، سلامت روان عملکرد موفقیت‌آمیز کارکردهای



می‌تواند بر سلامت روان شما موثر باشد؛ همچنین پرداختن به فعالیت‌های هنری مختلف، اختصاص زمانی از روز برای خاطره نویسی و بررسی روتین روزانه خود، شرکت در فعالیت‌های خیریه و ... نیز بر بهبود احساسات‌تان بی‌تاثیر نیستند زیرا که کوچک‌ترین قدم‌ها نیز در راستای بهبود سلامت و بهداشت روان همچنان ارزشمند است

منابع

مبانی راهنمایی و مشاوره - سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) ۱۳۹۸ نوشته دکتر شکوه نوایی نژاد و دیگر اساتید
<https://www.healthline.com/health/mental-health/reasons-for-therapy>
https://www.huffpost.com/entry/reasons-to-go-to-05bf1299e4b0f0c1cf96dc32_therapy_n
<https://www.healthline.com/health/therapy-for-every-budget>
[https://honarehzendegi.com/fa/%D8%A5%D9%AV%D8%A4%D9%B3-%D8%A7%D8%A8%D9%B1-AA-%D8](https://engar-ke.com/%D8AA-%D8%A5%D9%AV%D8%A4%D9-A7%D9%AV%D8%A8%D9%B1-%D8-B1-AF%D8-D8-%D9%AV%D8%B1%D8%A8AF%D9%D8-%D8%A8%D9%B1%D8%DA%A9-%D8%A5%D9%AV%D8%A4%D9%B3-%D8%A7%D8%A8%D9%B1-AA-%D8)

ذهنی است که منجر به فعالیت‌های مولد، روابط ارض‌کننده با افراد دیگر و فراهم آوردن توانایی انطباق با تغییرات و مقابله با مشکلات می‌شود. همچنان افرادی که از سلامت روانی بهینه برخوردار هستند می‌توانند یک بیماری روانی هم داشته باشند و افرادی که هیچ بیماری روانی ندارند نیز می‌توانند از لحاظ روانی از وضعیت ضعیفی برخوردار باشند. درمانگران به داستان شما گوش می‌دهند و اگر احساس می‌کنید گم شده‌اید آنها به شما راهنمایی یا توصیه‌هایی ارائه می‌دهند، اما به شما نمی‌گویند چه کار باید کنید. درمان، شما را قادر می‌سازد که به تنهایی اقدام کنید و در بهترین مسیر ممکن قدم بردارید و اگر از اهداف خود مطمئن نیستید، مشاور می‌تواند به شما در شفاف سازی و تعیین گام‌های واقع بینانه برای رسیدن به آن کمک کند اما در آخر، شما هستید که گام‌ها را بر می‌دارید. براساس تحقیقاتی که اخیراً در ایران انجام شده، ۲۰ تا ۲۵ درصد مردم دچار اختلالات عصبی و روانی هستند و نیاز به مشاوره و درمان‌های فوری روانشناسی دارند. گرچه زمان و هزینه‌ی قابل توجهی که جلسات درمانی به خود اختصاص می‌دهند غیر قابل چشم پوشی است اما همواره راه‌های جایگزینی همچو مشاوره تلفنی، مشاوره آنلاین رایگان در برخی سایت‌های موجود، چت مشاوره آنلاین رایگان، جلسات گروه درمانی مقرون به صرفه، خرید کتاب‌های معتبر روانشناسی، دانلود اپلیکیشن‌های رایگان مربوطه و ...

اسفند ۱۴۰۰